

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۳۵۹۰

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲ م۴۱۲ ز ۱۳۲۴ مرجع ☐

سرشناسه: مدرس چهاردهی، محمدعلی بن محمدنصیر، ۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: زبدة العبادات.

کاتب: ——— تاریخ کتابت: ۱۳۲۴ ق.

محل نشر: بمبئی ناشر: مطبعهٔ گلزار حسنی تاریخ نشر: ۱۳۲۴ ق.

صفحه شمار: ۳۲۰ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲x۱۰/۵۰ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: مرتضی مدرس چهاردهی تاریخ ثبت: فروردین ۱۳۳۱

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.
۲. فقه جعفری - قرن ۱۴ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. مدرس چهاردهی، محمد بن محمدعلی، مصحح. ب. مدرس چهاردهی، مرتضی، واقف. ج. عنوان

فهرستنگار: محمد نصیری مقدم تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۶

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب زبدة العبادات فارسی

مصنف میرزا محمدعلی چهاردهی

مؤلف

خط سنگی نسخ بمبئی

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۳۲۴ ق عدد اوراق

جزء کتب فقه شماره عمومی ۱۳۵۹۰

شمارهٔ عمومی ۱۸۱۳۴ شمارهٔ قبض

واقف مرتضی مدرس چهاردهی تاریخ وقف فروردین ۱۳۳۱

طول ۲۲ عرض ۱۷ گنجه

هو الله

اين رسالهٔ شريفهٔ جليله
وعجالهٔ نبيلهٔ منيفه مسمّى بزبدة العبادات
في احكام الطهارات والصلوة والزكوة والخمس و
الاعتكاف وفي مسائل الجمعة والجماعات من تصنيفات
حضرت مستطاب مرجع الخاص والعام ومروج شرع سيد
الانام عليه وآله صلوات الملك العلام وملاذ
الاسلام شمس الفقهاء والمجتهدين ظهير الملة والدين
حجة الاسلام والمسلمين آية الله في العالمين العالم الرباني
والمحقق الصمداني والزاهد السبحاني والعابد الذي
ليس له ثاني آقا ميرزا محمد على الرشتى النجفى
لا زالت اقلام الفتوى مشرفة ببنانه واحكام
الشريعة موضحة ببيانه بسعي واهتمام وتصحيح
وتنقيح جناب مستطاب عمدة العلماء العظام وملاذ
الاسلام آقاي حاج شيخ محمد خلف
حجة الاسلام
مرقوم

هذه رسالة شريفة وعجالة منيفة الموسومة بزبدة العبادات من مصنفات حضرة رئيس المحققين وعمدة المدققين شمس الفقهاء والمجتهدين عماد الملة والدين حجة الاسلام ميرزا محمد علي الرشتي النجفي طول الله عمره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على افضل المرسلين محمد وعترته الطيبين سيما علي بن عمه وزوج ابنته ووصيه على سيد الاولين والاخرين فبعد عرض مينمايد مجرم غريق دربحار عصيان محمد علي ابن نصير منسوب بجيلان خدمت جمعي از برادران ديني واخلاء روحاني كه امر نمودند كه بعضي از مباحث احكام دينيه از اصوليه وفرعيه بعضي از مسائل اصوليه ذكر ميشود زيرا نخواهد فروع صحيح شد مگر اينكه اصول صحيح باشد واجب است بر انسان بالغ عاقل بحسب عقل فطري دانستن خلاق عالم ومعرفت وتصديق

بوجود او از روی دلیل و برهان نه از روی تقلید بدیگران وهم چنین واجب است معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه او وعدل وحکمت او و پیغمبری پیغمبر ما وخلافت وامامت دوازده نفر از اقارب او واقرار نمودن بهرچه که محمد بن عبد الله (ص) آورده است از احوال تکلیف ومعاد وصراط ومیزان ونحو این امور خلاصه مطلب واجبست معرفت اصول پنجگانه معروفه توحید نبوت امامت عدل معاد ودانستن این امور پنجگانه که گفتیم بایست از روی دلیل وبرهان باشد نه دلیل بنحو متعارف ما بین علماء واهل لسان است بلکه کفایت میکند مکلف را بمقداریکه از دلیل وبرهان که با و مطمئن باشد بر وجود صانع وغیر او واز این جهة است که حضرت ختمی مآب در اثبات صانع ووجود او اکتفا فرمودند بجواب اعرابی که گفت که بعره شتر دلالت کند بر شتر وجای پای شتر وعلامت آن دلالت کند بر اینکه کسی رفته است آیا آسمان صاحب خانها وزمین صاحب راههای دلالت نکند بر خدای صانع واین خداشناسی ومعرفت وتصدیق بوجود او از جملهٔ واضحات بلکه بدیهیات است این قدر تعب ومشقت ندارد چنانچه حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرموده است ففی کل شیئ له آیة تدل علی انه واحد یعنی بر هرچیز نظر نمائی او نشانه یکانگی خدا است وچنانچه حضرت ختمی مآب بعد از اینکه آیه

شریفه ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب نازل شد بر او فرمودند وای بر کسیکه بگرداند این
آیهٔ شریفه را ما بین دهان خود و تدبر و تفکر در او ننماید ویل
لمن لاکها بین لحییه ثم لم یتدبر ظاهر اینستکه مراد از این حدیث
شریف اینست وای بر کسیکه این آیات خدا در نظر و سمع او باشد
و تفکر در ایشان نکند که صانع خود بشناسد **در اثبات صانع**
و توحید او هیچ دلیل محکم تر و خوب تر از تامل از آثار نیست ولذا
بزرگان دین بلکه خود خدای در اثبات وجود خود بآثار صنع
متمسک شوند پس از جهت تنبیه غافلین و ارشاد ضالین دو
دلیل در اثبات توحید ذکر نمایم دلیل اول اینست شبهه بلکه
بداهت است هر عاقلی در خود یک وجود هستی و هستی متصور نماید
و میداند این هستی و وجود که در خود ملاحظه نماید از غیر آمده است
نه خود بخود تا خدا باشد پس آن غیر باید مثل خود نباشد وگرنه
حاجت او نیز دارد بغیر اگر همین نحو رفت و بجائی منتهی نشود محال است
زیرا که علت خیره نیامده چگونه معلول او موجود شود و چگونه علم
بوجود خود دارد و حالیکه علم بوجود علت خود ندارد پس همینکه
مثل خود نباشد شد او خدا و واجب الوجود خواهد بود **دلیل خوب است**
این دلیل تقریر و توضیح نمایم بوجه دیگر و طریق نیکوتر گوئیم هستی
و وجود هر شیئ یا از خود است و یا از غیر است اول را ممکن الوجود

نامند

نامند و دوم را واجب الوجود پس تمام هستیها و موجودات از این دو
قسم بیرون نیست و قسم اول اگر ممکن گفتیم بدون غیر نمیشود که موجود
شود و نمیشود که چیز دیگر از او موجود شود بدون غیر پس اگر واجب
الوجودی نباشد نخواهد شیئ از ممکنات و را او وجود بود اصلا پس
لابد است وجود واجب الوجودی در خارج تا آنکه وجود و هستی ممکنات
از او حاصل شود و این واجب الوجود بودن او واضح و آشکار است چنانچه
در اثبات او امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع فرموده است آیا سوار
کشتی شده عرض نمود بلی فرمود آیا مشرف بر غرق شدن شده ای عرض
نمود بلی فرمود آیا خیال و متصور نموده در آن وقت کسی بفریاد تو رسد
و ترا نجات دهد عرض نمود بلی فرمود او خداست و واجب الوجود
و حدیث من عرف نفسه عرف ربه نیز باو دالست زیرا هر عاقلی
در خود هستی ملاحظه نماید و او را تعبیر نماید بمنی که من چنین بودم
امروز من چنان گفتم من آمدم و من رفتم و اجب نیز نمونه و مثل و شبیه
اینست چنانچه او بدیهی است در بودن و همچنین واجب الوجود
دلیل خوب در روشن و آشکار در بودن واجب الوجود قضا
هو آنچه **مثلا چیزی** میل داری از امور دنیویه یا طلب یا
بدون طلب لکن بعد از خواهشی موجود شود اگر واجب الوجود نبودی
چگونه آن امر موجود شد و همچنین استجابات از خوب و بد و عطسه
و سایر امور دیگر مترتب شود اگر واجب الوجود نبودی چگونه آن امور

واقع شدی خلاف صرد در اصل بودن او شبهه نیست ولذا تمام انبیاء
واوصیاء که آمدند مردم را خواندند که شریك از جهة ذات باری
قرار ندهید پس بودن خدا نزد ایشان شبهه نبود شبهه در شریك
بود ولذا انبیاء واوصیاء نفی او نمودند واما دلیل دویم تأمل
نمودن در بعضی از حیوانات مثل طاوس و خفاش و مورچه در
تأمل در ایشان فی الجمله قطع حاصل شود تأمل کننده را که
لابد است بودن واجب الوجود اما طاوس چه خوب مرتب و
تسویه شده است در او برنکهای خوب که هر رنك از رنکها
در دنیا متصور شود در او موجود است بخوبتر از او واکر او را
تشبیه نمائی بکیاه وعلفهای زمین در وقت بهار میکوئی رنك
هر علفی و شکوفه هر درختی که در وقت بهار نمود نماید در او
هست بخوبتر از او و هر نکینی از نکین ها و زیوری از زیورها
که فرض شود رنك او خوبتر از او در او موجود است و خواهی
کفت که این نکین هائیست که ملون است برنکهای مختلفه
ملاحظه نما در او که پرهای او چه نحو بعضی بر بعضی سوار شده
ملاحظه نما ذنب او را چه قدر بلند است که بر زمین
میکشد وقت راه رفتن و ملاحظه در او نما همینکه نظر او بپای
و جفت او افتد ذنب خود بلند نماید بالای سر خود مثل آنکه
صاحب کشتی بادبان و شراع خود بلند نماید هر جانب که خواهد

میل

میل دهد و چون نظر برنکهای مختلفه خود نماید تکبر نماید مثل
شتر مست بجانب جفت خود رود خنده و چهچهه نماید از خوبی
جمال و هیئة خود و چون نظر او بپای او افتد چنان ناله و ضجه
نماید که معلوم است که از جهة اندوه و حسرت و حزن است که پای
او مثل سایر جوارح او نیست خلاصه یك وصله کوشت از هر
جای او بروید که مثل دیکر نباشد و هر یك بلونی از الوان
واما خفاش که او را شب پره کویند پارچه کوشت است از جهة
او دو پر قرار داده است مثل دو کوش و در او عروق و رکها
و در روز چشمش چیزی نمی بیند و در شب تاریك مثل روز
می بیند و مسلط بر باد است چنان باد را میشکافد و پرواز کند
که مردمان قوی و شجاع عاجز از او هستند و او را حاجت بآشامیدن
آب نیست اکر تشنه شود بلکه عرقی و رکی در نزدیك کردن او
قرار داده است که از او آب می آشامد و از عجائب او آنست با آنکه
داخل در طیور است حایض میشود و حامله میشود و میزاید
واعجب از آن آنستکه دو بچه او را حاصل شود همین که وضع حمل
شد آن دو بچه بر دو پستان او میچسبند و هر یکی بیك پستان
واز او هرکز جدا نشوند تا آنکه قابل شوند که بپرند واما مورچه
با آن کوچکی او هر چه در سایر حیوانات از جوارح و اعضاء در او
نیز هست و مع ذلك او را چنان قوی هست که در سوراخ و مکان

خود شب را از روز تمیز دهد و تابستان از زمستان و بهار از پاییز و دانه گندم یا جو که در جای خود برد اگر قابل شود که سبز شود او دو نصف نماید سبحان ما اعجب خلقك و اعظم شانك اگر کسی تأمل در این مصنوعات نماید او را شك و ریب نماند بر وجود ذات واجب الوجود پس ممکن اینست که فرض نبودن او شود و او بود و هست و خواهد بود از این جهة او را باقی گویند و از جهة اینکه وجود او در گذشته مستمر بود او را ازلی گویند و از جهة اینکه وجود او مستمر است در زمان آینده او را ابدی گویند و از جهة اینکه در گذشته و آینده مستمر است وجود او او را سرمدی گویند و از جهة اینکه وجود غیر از او حاصل شود او را صانع و خالق و باری و مصور گویند این واجب الوجود یعنی فرض عدم در او نشود و او را صفات جمال و جلال است یعنی واجب الوجود واجب الوجود است مگر اموری که از او سلب و منتفی شود و اموری در او ثابت شود و گرنه ممکن و محتاج خواهد بود و واجب الوجود نخواهد بود و اما صفاتی که بایست از او سلب شود آن صفاتیست که در این شعر است ؛

نه مرکب بود نه جسم جوهر نه عرض بی شریکست معانی تو غنی دان خالق

اما مرکب نمیشود واجب الوجود زیرا اگر مرکب در او اجزاء متغایره و متمایز است یا در ذهنی و یا در خارج پس او را حاجت باجزاء خود هست و اجزاء او هم غیر او است پس خواهد ممکن شد بعلت حاجة

او بغیر پس گوئیم هرچه مرکب است در او کثرت است و واجب الوجود در او کثرت نخواهد بود از جهتی از جهات نه او را اجزاء خارجیه است و نه ذهنیه **از اینجا روشن شده** است که جسم نیز نتواند بود زیرا جسم حاجت دارد بمکان محتاج ممکن است پس وجود او مسبوق بعدم است پس نشاید واجب الوجود بودن **و همچنین** جوهر نمیشود زیرا جوهر ممکن است و هم چنین عرض نمیشود زیرا عرض حاجت دارد بمعروض زیرا بدون معروض او را حصول و وجود حاصل نشود ؛

و اما او را هم شریک نباشد دلیل بر نبودن شریک او را دو وجه است اول دلیل تمانع و تقریر او اینست اگر واجب الوجود متعدد باشد اگر یکی اراده وجود زید نماید آن دیگری تواند اراده عدم نماید یا نمیتواند اگر نتواند عجز بر او لازم آید زیرا عدم آن در حد ذات خود ممکن است پس مانع از اراده او نیست و اگر میتواند خالی از آن نیست یا مراد هر دو حاصل شود یا مراد هیچیك حاصل نشود یا مراد یك حاصل شود دون دیگر **اول** ملتزم اجتماع دو نقیض خواهد بود **دوم** ارتفاع هر دو نقیض خواهد بود **سیم** ملتزم عجز یکی هر سه امر باطل پس تعدد الهة مستلزم امکان تخالف و امکان تخالف مستلزم یکی از سه محال است پس ملزوم او باطل است و این برهان را برهان تمانع گویند و آیه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره باین برهانست خدا رحمت کند مرحوم طوسی را که میفرماید در اثبات

یکانکی ونفی وشریک برهان تطویق ودلیل لتمانع دویم آنستکه
حضرت سید الاوصیاء علی بن ابی طالب در خطبه نهج البلاغه در نفی
شریک میفرماید جماعتی از مردمان از انبیا و اوصیا آمدند وخبر دادند
از وجود خالق وصانع وکسی نیامد از جانب خدای دیکر که خبر از او بدهند
واکر خدای دیکر نیز بود لابد از جانب او پیغمبران ورسولان می آمدند نیامدند
دلیل بر نبودن است از مطالب که شتر فی الجمله معلوم شده است
که واجب الوجود نه او را ضد است ونه ند در عرف عبارت است از
مانع ومساوی در قوه ودر عرف خاص عرضی که بعد از عرضی پیدا شود
مثل سیاهی عقب سفیدی یا بالعکس ونه ند چیزی را کویند که شریک چیزی
باشد در حقیقت کفتیم واجب یکی است عرضی نیست وچیزی با او شریک
نیست اما واجب الوجود بی معنا نیست بدان واجب الوجود وجود محض و خالص و
بسیط است او را جنس وفصل نیست ماهیت او هستی او هست و او بسیط از تمام جهات است
و آن وجود صرف همه چیز از او بروز وآشکار شود مثل سنک جوهر که هزار چیز از او بروز
وظهور میکند پس ذات باری بالذات دانا است وقادر است و
خالق است وصانع است وهکذا نه اینکه قادر است بسبب قدرت که
ذات او بحسب ذات او ناقص باشد بسبب این صفت کامل شود ونه
اینکه عالم است ذات او بسبب علم که بدون این صفت ذات او دانا نیست
وهکذا بعبارت اخری صفات او عین ذات او است نه غیر ذات
او است یعنی بالذات دانا است وقادر وخالق نه بسبب دانستن وقدرت

وخلق

وخلق دانا وقادر وخالق باشد بعبارت روشن تر انسان او را
ذاتی است وصفت وذات او بحسب ذات ناقص است چونکه کسب
علم نماید او را عالم وداننده کویند ذات باری بالذات دانا است وقادر
نه اینکه متصف شود بدانائی وقدرت او را اوصاف است وتعبیر بصفات
که میکنیم از جهة تنکی عبارت است وصفات او عین ذات او است یعنی
خدا او را این امور چیز دیکر نیست واو مجرد بسیط است کاهی او را تعبیر
نمائیم بعالم وکاهی بقادر واین ها تعبیرات از ذات است نه اینکه او صفات
ذات باشد خدا مجرد بسیط همین امور است که از او تعبیر شود واین
امور دو نحو است یکی صفت ذات ویکی صفت فعل صفت ذات آن
بود که خود بنفسه نفی ضد نماید مثل عالم بودن وقادر بودن عالم است
یعنی جاهل نیست قادر است یعنی عاجز نیست وصفت فعل آنستکه
نفی غیر وضد ننماید مثل خالق بودن واو نفی نکند که غیر خالق نیست و بر
این تصریح نموده است صدوق علیه الرحمه واز کلام امام ثامن نیز استفاده
شود وکیف کان مراد بنفی معانی ذکر نموده ایم واو را از صفات
سلبیه که شمرده ایم آنست این امور یکه خدا را تعبیر از آن میکنیم اینها
صفات زائده بر ذات نیست که ذات متصف باو شود وصفات او
زاید بر ذات او باشد مثل صفات انسان وملک وجن زیرا اکر چنین
باشد ذات او ناقص خواهد بود وحاجت باین صفات دارد واین
مطلب منافات دارد با واجب الوجود زیرا واجب الوجود بودن بایست

در او جهتی از جهات منقصت نداشته باشد اینست مراد بنفی معانی
لکن جماعتی از اشعریه مخالف هستند و قائل شده اند بمعانی و
گویند صفات او زائده است بر ذات او و او عالم بعلم است و قادر بقدرت
است مثل انسان لکن این اوصاف مثل ذات قدیم است و فساد او
در باب او ذکر شده است و این فی الجمله دو صفات سلبیه بود که ذکر شد
اما صفات ثبوتیه عدد او در این شعر است عالم قادر حی آ
مرید مدرک هم قدیم ازلی متکلم صادق بدان صفات ثبوتیه عمده
ایشان قادر و عالم است و سایر صفات حقیقیه راجع باین دو است پس
فی الجمله این دو صفت ذکر شود **اما قادر** خدای عزوجل قادر است
نه موجب قادر آنستکه فعل از او صادر شود از روی دانائی و شعور
و در فعل خود تواند جای آورد و جای نیاورد و لذا فعل او از او جدا
شود **و موجب** چنین نباشد و اثر و فعل از او جدای نشود مثل
آتش و آفتاب و آب که حرارت و برودة از ایشان جدای نشود و بالجمله
اثر شیئ و فعل شیئ یا از او صادر شود بدون شعور و اراده و از او جدا
نشود و یا از او جدا شود و با اراده و قصد از او صادر شود اول را موجب
گویند و دوم را قادر و واجب الوجود قادر است نه موجب یا بالبداهته
والعیان مختلفه در ازمنه متفاوته از او صادر میشود پیش از اینکه
بوده باشد و همچنین همان افعال در مثل همان زمان واقع نشود اگر خوب
تأمل نمائی در قضاء حوائج بر تو خواهد روشن شد زیرا وقتی انسان

خدارا

خدارا خواند از جهة مطلبی و حاجت او بر آید در وقت دیگر همان حاجت
طلب نماید با همان سبب حاجت او جای آورده نشود اگر موجب بود
واجب الوجود این تغیر و تبدل او را در فعل و نمیشد و این تغیر و تبدل
افعال که گاهی بروز و ظهور از او میکند و گاهی نمیکند دلیل است
بر اینکه او قادر است نه موجب و گرنه فعل او از او جدا نمیشد و او
در **قدرت** خود محیط است باین معنی عموم قدرت است او را
و بهر چه ممکن است قادر است که ایجاد نماید و عجز در ذات او نیست
و گرنه قادر نیست و قادر نبودن او آنست بهر ممکن است قادر باشد
ایجاد نماید و قدرت او و جلت قدرت بهر ممکن هست نه ممتنع پس نخواهد
مثل خود که واجب الوجود است خلق نماید که شریک او شود نشاید
و همچنین تمام دنیا و ما فیها را در بیضه جای دهد که دنیا کوچک
نشود و بیضه بزرگ نشود نشاید بلی میتواند در بدن انسانی و یا
در زمان انسانی قوتی ایجاد نماید که بطرفة العین سیر تمام ملکوت
نماید و مراجعت کند هنوز جهت زنجیر در خانه حرکت کند و یا از رکابی
برکابی گذاشتنی یک ختم قران تلاوت نماید و بالجمله هر چه ممکن است
او را قدرت ایجاد هست و گرنه خواهد عاجز بود زیرا علت قدرت از ذات
اوست و ذات او بالنسبه بتمام مقدورات و ممکنات علی السویه پس
چگونه تعقل شود که بعضی را قدرت ایجاد داشته باشد و بعضی را
نتواند این فی الجمله کلام است در قادر بودن ذات باری و در اثبات

اینکه او قادر است زیاد بر آنچه ذکر نموده اما د له دیگر نیز هست
از انجمله آنست شبهۀ نیست عالم حادث است زیرا او منفک
از حرکت و سکون نیست و حرکت و سکون حادث اند و عالم که از او
منفک نیست بایست حادث باشد بالبداهة پس ذات باری بایست
قادر مختار باشد زیرا که موجب باشد اثر و فعل او از او جدا و منفک
نشود پس بایست ملتزم شد یا بر قدم عالم یا بر حدوث ذات باری
و هر دو باطل پس بایست قادر و مختار باشد میخواهد جای آورد
و میخواهد جای نیاورد **و امّا بودن او عالم** زیرا جای آورد افعال
محکم و متقن بر نسق خوب و مضبوط کسیکه چنین باشد بایست عالم
باشد بعبارت واضحه گوئیم کسیکه نظر و تأمّل نماید با فاق و انفس و
مناسبات عوالم علوی و سفلی و در حیوانات و اعضاء و جوارح ایشان
و راه هدایة ایشان بمصالح و مقاصد ایشان قاطع میناید که خالق
افعال محکم و متقنه جای آورد کسیکه این افعال جای آورد بالبداهة
عالمست علاوه عرض نموده ام که قضاء حوائج از او میشود او اد ّل دلیل
بر عالم بودن و علم او بمثل علم ما باشد بلکه بالذّات عالمست توضیح
این مطلب آنستکه علم دو نحو است یکی آنستکه صور و شبیه در ذات
عالم پیدا شدن مثل علم بشر و دیگر آنست که دانا بودن ذات عالم
صور و شبه اشیا را نظیر اینکه شیشه خود بالذّات سیاه است و از
کسب نوری روشن شود یا اینکه شیشه خود بخود روشن است علم

اوّل او حصولی گویند و دوّیم را حضوری اوّل دالّست بر اینکه ذات خود بنفسه ناقص است
بواسطه کسب نور کامل شود و دوّیم خود بنفسه کاملست اوّل را تعبیر غائیم بدانند
و دوّیم را تعبیر غائیم بدانا علم خدا از قبیل دوّیم است و علم بشر از قبیل اوّل و کیف کان علم
میخواهد از قبیل دوّیم باشد یا اوّل علم معلوم را نیاورده است بلکه
معلوم علم آورد پس اگر صورتی در دیوار نقش شده باشد انسان چونکه
نظر او بر او افتد تمام بر آن صورة منقوشه شود نه اینکه علم آن نقشه را
آورد بلکه معلوم علم آورد پس میگوئیم زید که شراب میخورد دانائی
خدا علّت خوردن شراب نشده است بلکه شراب خوردن او در ذات
باری منکشف است و او داناست باو پس علم خدا علّت معصیت
نخواهد بود چنانچه بعضی از سفهاء خیال نموده اند **و امّا سایر صفات**
ثبوتیه مثل مرید حیّ مدرک قدیم ازلی متکلّم صادق بدان خدا را حیّ
گویند نه بمعنی زنده مثل حیوة و زندگانی غیر او بلکه مراد آنستکه صحیح است
که متّصف شود بعلم و قدرت و مدرک گویند یعنی عالم است بانچه
درک شود بحواس پنج کاره مرید و کاره گویند یعنی علم دارد که در ایجاد آن
مصلحت است و یا در او مفید است سمیع و بصیر گویند از جهة اینکه
عالم است بهر چه شنیدنی است و بهر چه دیدنی است متکلّم است یعنی
ایجاد سخن نماید در درخت و نحو آن بصیر است یعنی عالم بامور مخفیه است
بدان ایدک الله تعالی بعد از اینکه خالق را واجب الوجود دانستیم
و علم و حکمت و قدرت از جهة او ثابت نموده ایم لازم داردایند و چیز

اینکه بگوئیم اوست ذات واجب الوجود متجمع جمیع صفات وکمالات
واین اوصاف واسامیکه براو اطلاق شود همه عناوین یك مطلب
بسیط است مثلاً او داناء بالذات است پس علم او تعلق گیرد بهر موجودی
از اینکه تعلق گیرد باشیاء مخفیه وبواطن اشیاء او را خبیر نامند
از اینکه بظواهر اشیاء تعلق گیرد او را شهید گویند از اینکه تعلق بمعدومات
گیرد او را مخفی گویند از اینکه بمسموعات تعلق گیرد سمیع گویند از اینکه
بمسموعات تعلق گیرد او را بصیر گویند از اینکه تعلق باشیاء دقیقه
تعلق گیرد لطیف گویند از اینکه قدرت دارد برایجاد سخن نماید در
درخت ونخوان بصیر است یعنی عالم بامور مخفیه بدان ایدك الله
بعد از اینکه خالق را واجب الوجوب دانستیم وعلم وقدرت از جهة او
ثابت نمودیم لازم دارد این دو چیز اینکه بگوئیم اوست ذات واجب الوجود
متجمع جمیع صفات وکمالات واین اوصاف واسامیکه همه عناوین
یك مطلب بسیط است مثلاً او داناء بالذات است پس علم او تعلق
گیرد بهر موجودی از اینکه تعلق گیرد باشیاء مخفیه وبواطن اشیاء او را
خبیر نامند از اینکه بظواهر اشیا تعلق گیرد او را شهید گویند از اینکه
تعلق بمعدومات گیرد او را مخفی گویند از اینکه بمسموعات تعلق گیرد
سمیع گویند از اینکه بمبصرات تعلق گیرد او را بصیر گویند از اینکه تعلق
باشیاء دقیقه تعلق گیرد لطیف گویند از اینکه قدرت دارد برایجاد
سخن در درخت ونخوان متکلم گویند از اینکه اشیاء از عدم بوجود آورد

مکون وباری گویند وهکذا پس حقیقت صفت ثبوتیه ذات باری
منحصر است بعلم وقدرت وسایر صفات از شئون اند وصفت آنست
بعد از آنکه معلوم شد اثبات عدل خداء واجب الوجود بودن
او قادر وعالم وبی نیاز ونداشتن حاجت بچیزی وغنی مطلق بودن
بدان بایست او عادل باشد وظالم نباشد وفعل قبیح از او بروز نکند
وهرچه از او بروز کند حسن باشد زیرا حسن آن فعلیست که در او مصلحت
باشد قبیح آن فعلیست که در او مفسده باشد بعد از اینکه واجب الوجود
عالم وقادر است ومصالح ومفاسد را دانا است وفرض آنستکه بی نیاز
وغنی است از جای آوردن قبایح وترك نمودن واجبات کسیکه غنی
وبی نیاز باشد او فعل قبایح وترك واجبات محالست براو که جای
آورد قبیح را مگر اینکه سفیه باشد تعالی عن ذلك علواً کبیراً
پس او عادل است وظالم نیست علاوه ظلم را کسی جای آورد که او را
حاجت باشد وغلبه بردیگری نماید وتشفی او را حاصل شود واو
مبرا است از این صفت رذیله وباطله هرچه عقل از او نفرت دارد او
جای نیاورد وفعل لغو وبی فایده از او آشکار نشود وافعال او خالی
از اغراض ومصالح نشود وآن مصالح نمیشود که منفعت او بخود او راجع
شود وکونه لازم دارد منقصه او را بعد از اینکه اینمطلب بر تو معلوم
شد یکی از افعال صادره از ذات باری خلق نمودن انسانست پس
لابد است در خلقت ایشان مصلحت باشد که راجع بایشان شود

وان اینست مکر اینکه ایشانرا تکلیف نماید بجای آوردن چیزی که
مصلحت ایشان در او هست و ترک نمودن چیزیکه در فعل او مفسده است
پس نفس تکلیف نمودن احسان است و بر خدا واجب است که ایشانرا
تکلیف نماید **دلیل بر حسن تکلیف و وجوب آن و تقریر دیگر**
در حسن تکلیف و لزوم آن کوئیم شبهه نیست که خداوند عالم جلت
عظمته جواد و فیاض و حکیم است و بمقتضی این اسامی بایست امر نماید
بندکان خود را باموری که در آن امور مصلحت ایشان است و نهی
نماید از اموریکه در آن مفسده ایشانست پس تکلیف نمودن بر وفق
حکمت است نه خلاف حکمت از این جهة است عقل حکم نماید بر اینکه
انسان مهمل خلقت نشده است و از او چیزی خواسته اند دلیل بر ارسال
رسل **و از اینکه** ذات باری دیده نمیشود که خود ارشاد
مردمان نماید بتکالیف لاجرم بایست بفرستد کسی را که اکمل و
اورع و اشجع باشد بعبارة اخری شخص ثالثی که اکمل از همه مردمان باشد
در جمیع جهات که رئیس بر ایشان باشد که اصلاح امور معاشیة
و معادیة نماید پس از جهة عدم اختلال امر معاش و معاد ایشان
اعتراض بر لزوم نصب نبی حاجت برئیسی دارند و آن رئیس پیغمبر است
یا وصی او **و اکر کسی بکوید** رساندن تکالیف بمردم و ارشاد
ایشان منحصر است بفرستادن پیغمبر میشود بهریک مقدار از عقل
دهد که درک تکالیف واقعیه نمایند و یا اینکه بهریک الهام نماید

کرهرکه

که هر که بر نفس خود پیغمبر باشد چنانچه در انبیاء سابقه اتفاق افتاد
بر فرض تسلیم بر لزوم فرستادن پیغمبر چه لازم دارد که آن پیغمبر از جنس
بشر باشد میشود که از جنس ملائکه باشد **جواب این شبهات**
آنستکه اما جواب از اینکه او را مقداری از علم بدهد که درک تکالیف
نماید اکر چنین بهریک التفات نماید انسان از مرتبه انسانی بیرون
رود و داخل در نوع دیکر شود زیرا مقتضی مرتبه انسانی عدم علم
و جهل است نه علم و ادراک بدون تعلیم علاوه حاجت بر پیغمبر نه
از جهة اصلاح امور معادیه باشد بلکه در انتظام امر معاش و عدم
اختلال او نیز حاجت دارد پس تنها عقل کفایت نکند از اینجا جواب
الهام نیز معلوم شود و اکر بکوئی بهریک عصمت نیز بدهد که در امور
معاشیه باهم جدال و نزاع و منافرت ننمایند جواب کوئیم در اینوقت
انسان از نوع انسان بیرون رفت داخل نوع دیکر شد مثل ملائکه
اما جواب از اینکه ملک بفرستد از جهة رسالت نه انسان کوئیم
قوه باصره انسان آن مقدار نیست که بتواند او را ببیند زیرا او از
جنس هواست دیده نشود و اکر قوه چشم بمرتبه باشد که او را ببیند
خواهد کفت او انسانست زیرا اکر او بصورت انسان دیده شود و بعد
از اینکه بصورت انسان دیده شود و با ایشان الفت کیرد و دعوی
آن کند که من پیغمبرم از جانب خدا نمیشود اثبات پیغمبری و نمود زیرا که
اثبات پیغمبری بمعجزه است و اکر او معجزه بیاورد نتوان تصدیق

او نمود زیرا میشود سایر ملائکه هم این معجزه جای اورند پس او حجت
نخواهد بود چنانچه اگر مرغی بپرد و انسان نتواند پریدن خود را از
جهة خود معجزه قرار دهد زیرا اگرچه انسان عاجز است از پریدن لکن
مرغان عاجز نیستند از پریدن این جواب را شیخ طوسی از امام حسن
عسکری روایت نماید پس واجب است بر خدا بشری بفرستد که تکالیف
را بمردم برساند و آن بشر باید معصوم باشد یعنی در او صفتی
باشد که وادار داو را بر فعل طاعات و ترک قبایح با امکان و اختیار
خلاف آن یعنی از او معصیتی صادر نشود تا اینکه مردم از او بی میل
نشوند و اقبال داشته باشند با طاعت او پس عصمت لطفی است در
او و بایست با او چیزی باشد که بر خلاف عادت باشد و بر صدق
مقاله او شاهد باشد بعبارت اخری با او معجزه باشد و اگر نه پیغمبری
او ثابت نخواهد بود پس پیغمبر بایست دعوی نبوت نماید و با دعوی
خود اظهار معجزه نماید یکی از کسانیکه دعوی نبوت و پیغمبری نمودند
و بر طبق دعوی خود اظهار معجزه نمود محمد بن عبد الله صلی الله علیه
و آله دعوی نمود من خاتم پیغمبران هستم و بر طبق دعوی خود معجزه
اورد و معجزات آن سید بزرگوار از احصا بیرون خوب ترین معجزات
قران از جهة اهل معرفت و شق قمر و تسبیح نمودن سنگ ریزه در
کف مبارک او و بیو سمار با او تکلم نمودن از جهة عوام و خواص اوردن
آن بزرگوار معجزات از جهة اثبات مقاله خود جای انکار نیست منکر

نشود

نشود او را مکر معاند و کافر و حسود **در بیان لزوم منصب امامة**
در سابق اشاره نموده ام حاجت مردم به پیغمبران از دو جهة است یکی
از جهة امور معاش و یکی از جهة امور معاد و پیغمبران اینکه مثل سایر
مردمانست پس او را فوت عارض میشود پس از باب حفظ معاد و معاش
کسی بایست باشد مثل او در اوصاف که حافظ دین و دنیای مردمان
باشد چنانچه خلاق عالم از عادت خود خبر میدهد ما اگر آیتی نسخ
نمائیم خواهیم مثل او یا خوب تر او آورد شبهه نیست مثل پیغمبر نیست
در اوصاف حمیده مگر ائمه اثنا عشر که اول ایشان علی بن ابیطالب
است و آخر ایشان محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که امامان دوازده نفر هستند از قریش این روایت
عامه و خاصه هر دو نقل و روایت نموده اند لکن عامه خواسته اند
که منطبق بر ائمه خود نمایند نتوانستند و عاجز از منطبق شده اند
و خاصه منطبق نموده اند بر امامان خود و بالجمله از اینکه انسان
بمقتضی طبیعت انسانیه که در او سپرده شده است قوی شریره هم
ایمن است از وقوع شر و فساد و جهل باحکام دینیه پس حکمت اقتضا
آن مینماید وجود رئیس که دفع فساد و شرور نماید و احکام مخفیه ایشان
را با ایشان اظهار کند پس منصب رئیس لازم است بر خدا در هر زمان
بقاعده و حکمت اگر شبهه و اعتراضی شود که اغلب ائمه نتوانستند تصرف

نمایند درامر معاش ومعاد مردم وامام دوازدهم که غایب است
پس چگونه گفته شود که لطف وحکمت موجب نصب امام در این است
وامام هم منحصر است بائمه جواب گوئیم ایشان ممنوع از تصرف شدند
بواسطه رعیت اگر تصرف مینمودند کشته میشدند انعقاد دیگه
بر خدا لازم است بقاعده لطف فرستادن ونصب اما حفظ او بر
خدا لازم نیست پس ارسال واجب نه ابقاء این مجمل کلام خواجه است
که فرموده وجود امام لطف است وتصرف نمودن او لطف دیگر و تصرف
ننمودن او سبب ما شده اگر بگوئی امام غایب مثل نبودن
اوست وچه فائده است در غیبت جواب گوئیم فایده او مثل فائده
آفتابست در زیر ابر علاوه جماعتی از مؤمنین جن وانس بلکه وحوش
وطیور بالعیان از آن وجود شریف انتفاع برند ونزد ایشان حاضر
است از اینجا بر تو معلوم شد که نصب رئیس معصوم در هر زمان
از جهة فائده که ذکر شد لازم است ومختص زمانی دون زمانی نیست
وآن رئیس میخواهد پیغمبر باشد یا وصی آن ودر زمان وصی اوست
اگر چه غایب است از نظر ووصایت ونزد امامت خالی است از خفا
مثل وصایت جد بزرگوار او علی بن ابی طالب که آن بزرگوار نیز
وصی بلافصل است بدون خفاء ودلیل نقلی وعقلی هر دو بر او
دلالت دارد وقناعت میکنم در اینمقام بذکر یک دلیل عقلی از
از جهة تقویت مذهب اثنا عشریه واو اینست شبهه نیست دو شخص

بعد از پیغمبر دعوی وصایت ونیابت نموده اند یکی از آن دو نفر
متصف است بصفات علم وعمل وزاهد وعابد ودر وقتی از اوقات
از او معصیت دیده نشده ودیگری بر طرف ضد است شبهه نیست
که عقل فطری حکم نماید که اول اولی والیقست بر امامت از دیگری
پس اگر نفی بر ولایة علی بن ابی طالب نباشد متصف بودن بصفات
سبب ترجیح او بر وصایت وامامت شود بلی اکثر اهل سنت
وجماعت جایز دانستند امامت مفضول را با بودن فاضل زیرا
معتبر در ولایت وامامت در هر امری دانستن مصالح ومفاسد آن
امر است میشود مفضول در علم وعمل خود بریاست اعرف باشد واقوم
باشد از دیگری از این جهة است خلیفه دویم امر امامت را بشوری
واگذاشت ما بین شش نفر با آنکه بعضی از آن شش نفر افضل از
دیگران بود این مطلب خوب نیست زیرا رئیس گفتیم بقاعده لطف
بایست معصوم باشد وبایست محتاج الیه امت را بداند که تعلیم
وتادیب ایشان نماید پس بایست اعلم واشجع واقرب بخدا باشد
ودر همه جهات از رعیت بالاتر وممتاز باشد حتی بعضی از غلاة شیعه
گفته اند که امام بایست افضل پیغمبر باشد وبعضی گفته اند بایست
مساوی با او باشد وهر دو مذهب باطل است زیرا که امام از جمله
رعیت پیغمبر است پس بایست فضل پیغمبر باو مثل فضل امام باشد
بسوی رعیت از این جهت است که امیر المؤمنین میفرمود انا عبد

من عبید محمد صلی الله علیه و آله باب معاد بعد از اینکه مطالب
سابقه معلوم شد بدان بعد از اینکه خلاق عالم انسان خلق نمود
و براو علم و قدرت و ادراک انعام فرمود و تفویض نمود اختیار را
باو و او را مکلف نمود بتکالیف شاقه و جای آورد باو لطف خفی
و جلی خود را عقل فطری حاکم است که باید خلاق برگرداند نفس
ناطقه انسان را بسوی بدن او بعد از اینکه از بدن جدا شد و اینرا
معاد گویند بعبارت اخری روح انسان که در بدن برقرار است
در دار دنیا و دار تکلیف و از او جدا شد واجبست که برگرداند
او را در دار دیگر که دار آخرت است و برگشتن روح که او را معاد
گویند فی الجمله شبهه در آن نیست که عود شود و شبهه در آن
نیست که و شبهه در آنست که آیا در بدنیکه در او بوده است در دنیا
و از او مفارقت نموده است بمردن آیا باز هم در او عود کند که او را
معاد جسمانی گویند یا اینکه عود کند اگرچه در بدن مثالی و یا در غیر
بدن باشد که او را معاد روحانی گویند تحقیق اول است و واجبست
بر مکلف اعتقاد براو نمایند زیرا میگوئیم تمام پیغمبران خبر داده اند
بحشر اجساد خصوص پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که ایشان خبر داده اند
بحشر اجسام در مواضع عدیده که قابل تأویل نیست حتی بمرتبه بداهه
رسیده است کسی بخواهد تأویل نماید و بگوید مراد رجوع و برگشتن
نفس ناطقه است مکابره است و شبهه در مقابل بداهه خلاق عالم

در چند موضع از کلام مجید خود خبر میدهد بحشر اجساد مثل قوله
من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و
قوله تعالی فاذا هم الی الاجداث الی ربهم ینسلون ایحسب الانسان
ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه قالوا لجلودهم
لم شهدتم علینا افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور خلاصه گوئیم
جمع اجزاء بدن انسان و ترکیب او بعد از مردن که او را حشر گویند
و روح را دفعه دیگر در او عود دادن ممکن است و خدا قادر است
براو و انبیا بالتمام خبر براو داده اند پس او حقست و واجب است
براو اعتقاد نمودن و بالجمله میگوئیم ما مکلف هستیم که هر چه نبی
و وصی و خدا بفرماید ما براو اعتقاد نمائیم و مکلف هستیم بفهم
ظواهر الفاظ و از ظواهر کلمات خدا و پیغمبران او چنان فهمیده میشود
بر ثبوت معاد جسمانی پس ما مکلف هستیم اعتقاد نمائیم بآنچه
از ظواهر استفاده شود و تأویل نمودن آن و حمل بر خلاف ظاهر او
نمودن غلط است مگر اینکه قرینه از خود ایشان باشد بر تأویل و
خلاف ظاهر پس از اینجا روشن میشود بر مکلف که اعتقاد
نماید که خلاق عالم را بهشت و دوزخ موجود هست و او را صراط
است یعنی جسری کشیده شود بالای جهنم که هر کس باید عبور نماید
و میزان عمل نیز هست که با او موازنه اعمال شود و عذاب قبر هست و
نامه عمل و رقیمه نیز هست و جوارح انسان و جلود در روز قیامت

تکلم نمایند و با انسان دو ملک هست ضبط نمایند عمل او را و در
قیامت روز شدید است و وقت سؤال خلائق و عالم وقتیست
شدید و خدا را حوض کوثر است و امثال این امور در قرآن که هست
هرچه در ظاهر قرآنست واجبست که اعتقاد بر او نماید ظاهر آنست که
کسیکه انکار ظواهر نماید کافر باشد مگر اینکه ظاهر در نزد او مشتبه
شود این فی الجمله بیان اصول دین بود و تفصیل این مباحث در کتاب
وسیلة النجاة ذکر نموده ایم **بعد از اینکه معلوم شد تکلیف**
لطف است و واجب است بر خدا تکلیف بندگان خود بتکالیف فرعیه
میگوییم علاوه بر آنچه که گفته شده است عقل فطری حکم مینماید که انسان
مثل بهیمه نیست بلکه بر او تکلیفی وارد است و اطاعت و بندگی از او
خواسته شده است پس او آن مقداریکه از تکالیف فرعیه خود که علم
دارد جای او رد و بر او نیست بعد از دانستن و علم بر او تقلید و اجتهاد
نماید خلاصه کلام ضروریات فرعیه اجتهاد و تقلید بر او نیست مثل
اینکه نماز صبح دو رکعت است و بول و کافر نجس است و مادر و خواهر
حرام است و هکذا او اگر او را یقین و علم نیست چنانچه اکثر مسائل فرعیه
چنانست پس در آن صورت او را مراتبی از تکلیف است که در هر یک
از آن مراتب واجب است بر او اجتهاد نماید **اول مرتبه** بایست
اجتهاد نماید که تحصیل احکام فرعیه لابد است که تحصیل نماید با اجتهاد
واجب عینی است مثل نماز چنانکه فقهاء جلیل گفته اند با تقلید نیز کفایت

کند

کند و اجتهاد واجب کفائیست مثل نماز میت پس با تمکن از اجتهاد
میتواند تقلید کند **مرتبه دویم** بر فرض اینکه اجتهاد نمود
که تقلید از جهة او جایز است یا لابد است تقلید مجتهد نماید
یا تقلید اخباری بعد از اینکه تمیز ما بین مذهب اخباری و
مجتهد داد که ایشان چه میگویند و در این مرتبه نیز اجتهاد نمود
معین نمود یکی از دو مذهب را **بعد در مرتبه سیم** که داخل
شد اجتهاد نماید یا جایز است تقلید میت یا جایز نیست بلکه
لابد است زنده باشد میت کفایت نمیکند از جهة اینکه باو تقلید
شود و از این مرتبه نیز تجاوز **در مرتبه چهارم داخل** شد که
مجتهد مرد بایست اجتهاد نماید که بر من واجب است بر تقلید
بمانم زیرا رجوع بغیر عدول است و عدول حرامست و یا اینکه
و بقاء بر تقلید میت حرامست زیرا ظاهر از مرجع و مقلد بایست
زنده باشد نه مرده و یا اینکه مخیر است ما بین بقاء و عدم بقا
و از این مرتبه نیز تجاوز نمود و یکی از این امور تعیین نمود اجتهاد
نماید **در مرتبه پنجم** که آیا کفایت میکند در مقام تقلید مطلق
مجتهد عادل یا اینکه لابد است اینکه اعلم باشد زیرا عقل
در مقام اطاعت حکم میکند بر اینکه مرجع بایست اعلم باشد مثل
اینکه اگر حاجت بمعالجه داشته و طبیب نیز متعدد مریض رجوع
میکند بهر کدام که خوبتر است و حاذق تر است از این مرتبه نیز

تجاوز نمود بناء گذاشت که اعلم بایست باشد دوم مرتبهٔ ششم
اجتهاد نماید مراد باعلم چه چیز است آنکه استنباط فعلی او زیاد است
ویا اینکه احفظ در مسائل و مدرکست ویا اینکه ادق
است در استنباط اگرچه احفظ و استنباط فعلی او زیاد نباشد
و از این مرتبه نیز تجاوز نمود اجتهاد نماید اعلم دنیا بایست باشد
یا اعلم بلد و این مرتبهٔ هفتم از مراتب است که واجب است
بر او اجتهاد و تأمل و تفکر نماید با مرتبه در اصول دین هشت مرتبه
خواهد و در هر مرتبه مطلب همان است که گفته شده است و تفاوت
در وجوب اجتهاد ما بین اصول دین و ما بین سایر مراتب نیست
زیرا سایر مراتب نیز از اصول دین است نه از فروع زیرا سایر مراتب
بحث از اوصاف و نائب نائب است و کلام مردم در ایشان کلام در
این است که الآن امام غائب است و مردم بایست رجوع نمایند
بکسیکه نائب آن امام غایب است اما صفت نائب چه نحو است
پس تقلید در این مطالب نشاید مسائل تقلیدیه مسائل فروع
است یعنی مسائلیکه تعلق میگیرد بجوارح مکلف و اما مسائلیکه
تعلق باعتقاد دارد در او تقلید نشاید و اگر فقهاء در رسائل
فقهیه بنویسند که تقلید اعلم لازم است نه از جهة اینست که مردم
تقلید او نمایند بلکه اینست که او را متنبه و بیدار نمایند که چنین مسئله
هست که اجتهاد و تأمل نمایند مرحوم میرزای قمی و دیگران باینمطلب

تصریح

تصریح نموده اند لکن عوام بیچاره اصلا ملتفت این مطالب نیست هم
این مراتبیکه نقل نموده ام بعضی از آن را ملتفت نیست و بعضی
دیگر را مسائل فرعیه میدانند و تقلید میکنند مثل آنکه تقلید
اعلم لازمست و بقاء بر تقلید جایز است و بر تقلید فلان میت
باقی هستم برای فلان مجتهد زنده پس اگر ایشان اعلم حاصل شود
اجتهاد یا تقلید که این نحو از مسائل مسائل فرعست تقلید در
آن میشود نمود بسیار خوب وگرنه تمام اعمال او فاسد است مثل این
مسائل است از بعضی طلبه علوم دینیه شنیده میشود که دست از
تقلید برداشته اند و مجتهد هم که خودش نیست و میگوید من احتیاط
عمل مینمایم و عمل من بر طبق احتیاط است و ندانسته است این بیچاره
که جواز عمل باحتیاط از مسائل فرعیه نیست که تقلید در این مسئله
نماید بلکه خود مسئله اجتهادیه است اجتهادیه است اجتهاد و
تأمل را در او مدخلیت است بدون او صورت نپذیرد تمام اصولیین
و مجتهدین طریق را منحصر دانسته اند باجتهاد و تقلید و کسیکه این
دو طریق ترک نماید و عمل باحتیاط و با غیر او نماید باطل است بعضی
از متأخرین مثل مرحوم اردبیلی و تبعه او نمود بعضی دیگر کما هو الاقوی
طریق منحصر بآن دو نیست احتیاط نیز طریقیست پس اجتهاد در این
مسئله ننموده چگونه گوید من عمل باحتیاط می نمایم علاوه در این
مسئله اجتهاد ننموده تمیز نداده موارد احتیاط را زیرا مقداریکه

میداند محتمل الوجوب بایست جای آورد و محتمل الحرمة ترك شود
بعبارة اخری شبهات بایست احتیاط در او شود واخذ بقدر متیقن
واوثق شود واما قدر متیقن کدامست واوثق چه هست نمیداند
چنانچه بالعیان بعضی از تارك طریقین را مشاهده میکنم اصلاً بگوش
مبارك او نرسیده که جلسه استراحت چه هست واو واجبست یا اینکه
سید مرتضی دعوی اجماع نماید بر وجوب او ویا اینکه سوره جمعه و منافقین
در ظهر روز جمعه واجبست یا اینکه هرگز التفات باو ننموده خدا
حفظ نماید ما را از اینکه بی اعتنا در دین او باشیم پس گوئیم کسیکه
ترك اجتهاد و تقلید نموده است وهمچنین ترك احتیاط نموده است
وعمل نموده است بدون یکی از طرق ثلاثه از روی عدم بصیرت پس اگر
در عبادات خود قصد قربت دارد واطمینان او را حاصل است در
عمل خود عمل او صحیح است اگر مطابق واقع باشد وگرنه عمل او فاسد است
بر او اعاده وقضا لازم است واگر او را قصد قربت نبوده عمل او شبهه
ندارد بر فساد و بر او عقاب نیز مترتب است واگر عمل خود را
بر طبق احتیاط جای آورد بعد از اینکه اجتهاد نمود بر جواز عمل باحتیاط
ویا تقلید نمود کسیرا که رأی او آنست که تقلید میتوان نمود در عمل
نمودن باحتیاط پس اگر عمل بر طبق واقع اتفاق افتاد ویا اینکه مطابق
رای مجتهدی شد که بر او از جهت وجایز بود تقلید نمودن بر او وگرنه
صحت عمل او خالی از اشکال نیست اگرچه اقوی صحت است بعد از حصول

قصد

قصد قربت وبودن عمل اقرب بواقع واوثق بود باو بلی اعادة وقضا
لازم دارد اگر بعد از عمل باحتیاط بر او انکشاف قطعی شود بر فساد عمل
او ونه مطلقا بدان احتیاط که گفتیم جایز است بر طبق عمل نمودن از احتیاط
است که موجب تکرار نشود وگرنه ترك احتیاط لازمست این تمام کلام را
که پیش از شروع در رساله بان ذکر نمودیم واین رساله مشتمل است
بر یك مقدمه وابوابی اما مقدمه در بیان دو مطلب است مطلب
اول در احکام میاه است بدان آب بر دو قسم است یا مضاف
است یا مطلق مضاف آن بود که اطلاق آب بر آن بدون قید
سزاوار نباشد مثل آبیکه افشرده شود از اجسام مثل آب انار وانگور
ونحو آن یا اینکه آب مطلق ممتزج شود با جسم دیگری که او را
از اطلاق بیرون برد مثل آب زعفران وماست وشیره ونحو آن
ویا اینکه مصعد باشد مثل اینکه عرق از اجسام گرفته شود مثل
گلاب ونحو آن مطلق آب آن بود که سزاوار ولایق بود که اطلاق
واسم آب بر او شود بدون قید واضافه در مقام تمیز بعضی از بعضی با
قید استعمال نمایند مثل آب چاه وآب باران وآب برف وآب نهر
ونحو آن اما مضاف حکم او آنستکه بمجرد ملاقات بنجاست نجس
شود بدون فرق ما بین قلیل وکثیر حتی نهر بزرك از آب گل یا حوض
از گلاب اگر بقدر سر سوزن نجسی باو برسد او را نجس مینماید وحکم
دیگر مضاف آنستکه صلاحیت ندارد که رفع حدث خبث باو شود مطلقا

حتّی در مقام ضرورت **و امّا مطلق** او برچند قسم است از زمین میجوشد
یا آب ساکن در زمین بدون اینکه از زمین بجوشد اگر از زمین می
جوشد یا برروی زمین جریان دارد یا ندارد اورا آب چاه گویند و
اگر از زمین نجوشد بقدر کر است یا کمتر از او پس تمام اقسام آب
مطلق چهار قسمست آب جاری و آب چاه و آب کمتر از کر و آب بقدر
کر **امّا در قسم اوّل** که آب چاه و جاریست بمجرّد ملاقات
نجاست نجس نمیشود علی الاقوی میخواهد بقدر کر باشد یا نباشد
و دوام جوشیدن باشد یا نباشد مثل اینکه بعضی از آبهای جاری
در بعضی از اوقات و فصول خشک میشود **و امّا آب کمتر** از
کر علی الاصح بمجرّد ملاقات نجاست نجس میشود بدون تفاوت
ما بین اینکه نجس وارد شود بر آب یا آب وارد بر نجس بدون تفاوت
ما بین آن نجاست آشکار و واضح نشود در آب از جهة قلّت و کمی
یا اینکه آشکار شود و امّا آب بقدر کر بمجرّد ملاقات نجاست نجس
نمیشود مگر اینکه ملاقات نجاست تغییر دهد اورا یا برنگ نجس
یا ببوی نجس یا بطعم نجس **معتبر در تغییر** بسبب نجس تغییر
باوصاف سه گانه مذکوره است پس اگر ملاقات نجاست تغییر
دهد وزن آب را از جهة سنگینی و سبکی یا تغییر دهد اورا از
حیثیت گرمی و سردی یا از جهة غلظت و رقت نخواهد آب نجس
شد چنانچه اگر اوصاف سه گانه نجس در آب ظاهر شود نه از جهة

۲/ ملاقات

ملاقات بلکه از جهة همسایگی و مجاورت نخواهد آب بواسطه تغییر
مذکور نجس شد **و چنانچه** اگر اوصاف سه گانه متنجس مثل
شیرهٔ نجس یا سرکه نجس یا گلاب نجس در آب ظاهر شود آن آب
نجس نخواهد شد پس اگر شیرهٔ نجس را در آب کر ممزوج نماید میتوان
اورا بعد از مخالطه آشامید بلی اگر نجاست در شیره و سرکه بنحوی بروز
و ظهور نمود بواسطهٔ ممازجه که یکی از اوصاف سه گانه نجاست در شیره
و سرکه ظاهر شد پس بعد از مثل این شیره در آب کر ممزوج شد و آن صفت
نجاست در آب ظاهر شود آن آب خواهد در این صورت نجس شد
چنانچه آب مذکور یکه صفت نجاست در او ظاهر شد اگر ممزوج شود
با آب پاک دیگر و در او نیز صفت نجاست بروز و ظهور نمود آنهم خواهد
نجس شد **پس تفاوت نکند** در نجاست آب که بعد از ملاقات
متنجس مذکور ما بین اینکه عین نجاست ملاقات و ممازجت نموده
باشد یا متنجس یا اینکه شیئی که ملاقات عین نجاست نموده بر وجه مذکور
ملاقات و ممازجت شود با متنجس و آب که نخواهد نجس شد در ملاقات
متنجس آن صورتی باشد که در متنجس وصف نجاست بروز و ظهور
نشود نه بالذّات نه بواسطه بدان **معتبر در تغییر** بیکی از اوصاف
سه گانه نجاست تغییر حسّی است باین معنی رنگ یا بوی یا طعم محسوس
در آب شود نه تقدیری و فرض باینمعنی اگر نجاست صاحب وصف بود
آبرا تغییر میداد یا اینکه اگر بهواء گرم یا معتدل میشد آب را تغییر میداد

پس مقداری از بول که نه رنگ و نه بوی و نه طعم دارد بریزد و
ممازجت شود بآبی که نه رنگ و نه بوی و نه طعم دارد آن آب کر نخواهد
نجس شد اگرچه فرض نمائیم که آن نجس صاحب صفات بود آن آب را
تغییر میداد بلی اگر آب رنگ او یا بوی او یا طعم او تغییر یافت از
خارج مثل اینکه نیل ریخته شد در آن یا روناس و بقم بعد از آنکه
یا خون یا بول یا رنگ و بوی و طعم در آن ریخته شد بمقداریکه آب کر
صفت خارجه در آن نبود رنگ و بوی و طعم در آن ریخته شد بمقداری
که اگر آب صفت خارجه در آن نبود رنگ و بوی و طعم نجاست در او
ظاهر میشد در این صورت آب کر خواهد نجس شد و نجاست تقدیری
که محل نزاع است در صورت اول است یعنی عیب از قبیل نجاست باشد
که نجاست بی صفت است و فرض صفت در او شود چنانچه ذکر نموده ام
نه اینکه عیب در آب باشد چنانچه او را نیز ذکر نموده ام بدانکه
تمام اقسام آب از مضاف و مطلق با تغییر نجاست یکی از اوصاف سه
گانه خواهد نجس شد و اختصاصی باب کر ندارد بعد از ثبوت نجاست
بر تغییر طریق پاک نمودن آنست اما در مضاف علاجی او را نیست
مگر اینکه یک کر یا زیاده بر او ریخته شود که از مضافیت بیرون آید
و آب مطلق شود پس تطهیر مضاف دو چیز حاجت دارد یکی
اینکه از مضافیت بیرون رود و دیگر اینکه یک کر یا زیادتر بر او ریخته
شود بلی اگر باران در او ریخته شود کفایت شود در تطهیر او با امر اول

و اما جاری کفایت شود در تطهیر او رفتن تغییر با خود بخود یا القا
کر یا باران و اما آب چاه مثل آب جاریست فی الجمله باین معنی با
القاء کر در او شود یا ذهاب تغییر او شود با وقوع باران در او شود
بمقداریکه ذهاب تغییر او شود یا مقداری از او کشیده شود که زوال
تغییر شود یا اینقدر از آن چاه آب جوشیده شود و زیاد شود که زوال
تغییر شود اما اگر خود بخود زوال تغییر شود بدون امور مذکوره اقوی
در نظر بقاء نجاست است مگر اینکه با یکی از امور مذکوره حاصل شود
اما کر و کمتر از آن با متغیر بنجاست شده باشد اگر متغیر نشده
پاک میشود بریختن یک کر در او بیک دفعه عرفی که ممزوج شود با او اگر
چه بتموج بعضی ببعضی باشد و باتصال کر از آب بر او با امتزاج
عرفیه نه مطلق اتصال پس اگر بعضی کر ممزوج شد ببعضی از آب نجس بعد
قطع شد اتصال او کفایت در تطهیر جمیع میکند میخواهد ممتزج بقدر
کر باشد یا نباشد و بوقوع باران مع امتزاج متعارف و باتصال
جاری بر او مثل سابق و اگر متغیر شد پاکی او با امور مذکوره
نیز خواهد شد لکن شرطیکه امور مذکوره متغیر نشوند و باقی بمانند
بر صفت خود و گرنه حاجت دارد بیکی از امور مذکوره دفعه دویم پس در
صورت تغییر حاجت دارد که اولاً زوال تغییر از او بشود بعد از آن یکی از آن
امور حاصل شود یا اینکه بحصول یکی از آن امور تغییر رفع شود بدون
اینکه آن امور مذکوره متغیر شوند بدانکه کریکه گفتیم که بمجرد ملاقات

نجاست نمیشود در تحدید و مقدار او خلاف است اشهر و اقوی بل
الاحوط فی المحلة در بعضی از اوقات آنست که بحسب ساحت
مقدار چهل و سه وجب مکر یك ثمن وجب بوده باشد بوجب و شبر
مستوی الخلقه واما بحسب وزن مقدار هزار و دویست رطل
عراقی است و هر رطل عراقی صد و سی درهم است که عبارت باشد از
نود و یکمثقال شرعی زیرا هر درهمی شرعی نصف مثقال شرعی و خمس
اوست پس ده درهم هفت مثقال شرعی خواهد بود و هر مثقال شرعی
هجده نخود متعارفست و هر نخودی هفت متوسط و مثقال شرعی سه
ربع صیرفیست زیرا مثقال صیرفی بیست و چهار نخود است پس رطل
بحسب مثقال صیرفی شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع اوست
و هر نه رطل که یك صاع باشد خواهد شش صد و چهارده مثقال
و ربع مثقال صیرفی شد و او از من تبریزی که در بلاد عجم متعارفست
و جماعتی نقل نموده اند که او شش صد مثقال صیرفیست خواهد چهارده
مثقال و ربع زاید بود پس کر وزن او خواهد بود هشتاد و یکهزار
نهصد مثقال صیرفی شد و بحسب مثقال شرعی مجموع او یکصد و نه
هزار و دویست مثقال شرعی خواهد بود و بحسب من تبریزی که الان
متداول است صد و بیست و هشت من مکر بیست مثقال صیرفی و
بحسب من شاهی شصت و چهار من مکر بیست مثقال صیرفی بدانکه
تحدید کر بهر یك از این دو تحدید تفاوت نمیکند که آب در حوض

باشد

باشد یا در غیر آن و شکل او بهر شکلی از اشکال باشد از مثلث و مربع و اهلیلجی
و شلجمی و نعلی و نغلی و نحو آن چنانچه معتبر نیست جمع بودن او در یك مکان بلکه در
زیاده در مکان هم باشد کفایت مینماید لکن بشرطیکه متصل هم باشند بدانکه
ایضاً خدای عز و جل آب مطلق را خلق نموده است از جهت اینکه بندگان او از او انتفاع برند
از جهة آشامیدن و طهور که رفع حدث و خبث از او بشود
پس اگر این آب مطلق طاهر مشتبه بغیر شود آن غیر
یا نجس است یا مضاف یا مغصوب در هر تقدیر یا شبهه غیر
محصوره است باین معنی اطراف شبهه بمثابه است که اجتناب از
او مشقت و عسر است یا محصور است اما غیر محصور در تمام مقام
اجتناب از او لازم نیست و میتوان بان آب مشتبه رفع حدث و خبث
نمودن اما محصوره در صورة اشتباه بنجس نتوان باو رفع
حدث و خبث نمودن بالاجماع و النصوص اگرچه بعضی گفته اند که رفع
حدث و خبث باو میشود اما رفع حدث بیك از آن در اولا
بگیرد و بعد اعضاء وضوء را باب دویم بشوید و بقیه را بگیرد وضوء
دیگر قطعاً یکی از آن دو وضوء صحیح است چونکه هر دو آب را بر اعضاء
مغسول استعمال نموده است شك بهم رساند در نجاست و طهارة
بدن خود پس رجوع میشود باصالة طهارت و اما رفع خبث
باو بواسطه آنستکه خبث اصلی زائل شده است باستعمال هر دو
و اما خبث متجدد باستعمال مشکوك شده است زیرا احتمال تقدم

او برا ناء طاهر و تا آخر او میبرد پس رجوع میشود بقاعده طهارة یا باستصحاب طهارت از جهة احتمال تعاقب بنجاست لکن مع ذالک میکوئیم نه رفع حدث باو میشود نه خبث بعد از نهی شارع و عقل از استعمال دو مشتبه بلی در صوره نسیان اکر دو وضو بنحو مذکور کرفت بعید نیست که حکم بصحت شود زیرا قصد قربت ازاو ممکن است در اینصورت لکن رفع خبث مطلق باو نمیشود بلی اکر شیئ طاهر ملاقات نماید یکی از این دو مشتبه را او بر طهارة خود باقیست بلکه دور نیست بهر دو مشتبه نیز ملاقات نماید بر طهارة خود باقی باشد

واما اشتباه آب مطلق بمضاف رفع خبث باو میشود اکر هر دو بتکریر عمل استعمال نماید واما رفع حدث باو با تکریر مذکور اقوی نزد جماعتی آنستکه باو رفع میشود لکن نزد حقیر با تمکن از آب مطلق مشکل است **واما اشتباه آب مطلق بغصب** رفع حدث باو نمیشود نه با تکریر عمل نه بدون تکریر از جهة عدم امکان قصد قربت اما رفع خبث باو میشود بدون حاجت بتکریر عمل اکرچه فعل حرام جای آورده است این تمام کلام در آب مشتبه **اما آب مستعمل** آب مستعمل است در حدث مطلقا یا حدث اکبر و یا حدث اصغر و یا مستعمل است در خبث که او را غساله کویند و او نیز دو قسمست یا در غیر استنجا یا در استنجاء **واما مستعمل در حدث** مستعمل در حدث اصغر شبهه در آن نیست که رفع مطلق حدث و خبث مینماید واما

مستعمل در حدث اکبر رفع خبث باو نمودن اشکال ندارد واما رفع حدث ازاو نمودن خلافست اشبه در نظر جواز است و مراد بحدث حالتی است که در انسان حاصل شود بواسطه یکی از امور که بعد خواهد ذکر شد انشاء الله که مانع شود انسان از داخل شدن در نماز پس اکر رفع او حاجت دارد به وضوء او را حدث اصغر نامند اکر رفع او حاجت دارد بغسل او را حدث اکبر نامند **و ظاهر مراد بمستعمل** در حدث اکبر مطلق مستعمل اکرچه آب کر و حوض باشد نیست بلکه مخصوص است بقلیل اکرچه از بعض از روایات مطلق مستعمل مستفاد میشود **واما غساله غیر استنجاء** نشدن رفع حدث باو ظاهر از مسلمات طایفه است واما رفع نمودن او مر خبث را مبنی است بر اینکه غساله نجس است یا طاهر اقوی در نظر نجاست اوست پس او را قابلیت رفع خبث نیست **اما غساله استنجاء** رفع حدث باو نشدن از مسلمات است واما استعمال نمودن او را در وضوء غیر رافع و غسل مندوب مثل وضوء جنب و حایض و غسل جمعه و زیارت ظاهر عدم جواز است واما در رفع خبث باو نمودن ظاهر جواز است زیرا آب استنجا پاکست نه آنکه معفو باشد **مطلب دویم** در تخلی و آداب اوست واجبست بر متخلی بلکه مطلق که ستر عورة خود نماید از ناظر محترم مکر زوجه و امه و طفل غیر ممیز و مراد بناظر محترم انسانست نه حیوان چنانچه بر مکلف لازمست که عورة خود از غیر بپوشاند حرام است

براو کرنظر بعورة غیر نماید ومراد بعورتیکه واجب است پوشیدن ونظر
براو ننمودن قبل وحلقهٔ دبر وبیضتان است فقط دبر اندکی کر براو
می نشیند وعانه وبیخ بیضتین وحلقهٔ دبر از عورت نیست اکرچه احتیاط
انست از ناف تا بدو زانو بپوشاند زیرا از روایات وارده در کیفیت
اداب حمام استفاده میشود که این مقدار از بدن از عورة است ومعلوم
ستر عورتیکه واجب است ستر بشره است یعنی لون ورنک او دیده
نشود نه حجم وقطر ایضاً چنانچه مرحوم شیخ علی کرکی براو میل نموده است
پس بنا بر انچه که ذکر شده است کفایت مینماید پوشانیدن بورقه
وحشیش ونوره ومرکب ووصل و واجب است بر متخلی در حالت
تخلی وبول نه در حالت استنجا وشستن ترک نماید رو بقبله وپشت
بقبله متخلی وبول نمودن را پس اکر قبله معلوم باشد ترک
استقبال واستدبار معلومست اکر قبله مشتبه باشد حاجت تحصیل
او نیست اجتهاداً یا تقلیداً بلکه عدم علم بجهة کفایت میکند زیرا از این
جهة شبهه موضوعیه است واصالة عدم جاری میشود در او وحاجة
بفحص در اجزاء او نیست بعبارة اخری فرقست ما بین اینکه او را تکلیف
نمایند بامریکه جانب قبله جای اورده شود یا بامریکه در خلاف
جانب قبله جای اورده شود ما نحن فیه از قبیل دویم است پس در
مقام اشتباه بهر سمت خواهد تخلی نماید وقبله ساقط لکن جمعی از بزرکان
فقهاء را اعتقاد انستکه لازم است بر مکلف تعیین قبله نماید علماً

اکر علم

اکر علم ممکن نیست اجتهاداً اکر او نیز ممکن نباشد تکلیف ساقط واین
مذهب وفق احتیاط است وانچه حقیر اختیار نموده ام وفق قاعده است
وصاحب مدارک نیز اختیار همین مذهب نموده است جماعتی کفته اند
که مکلف مضطر است که استقبال نماید یا استدبار واختیار نماید
استدبار را بر استقبال زیرا تعظیم قبله اولی است وهمچنین اکر مکلف
مضطر باشد بر اینکه خود را بپوشاند در جهة قبله واستدبار قبله
نماید یا اینکه بپوشاند در غیر قبله واستقبال قبله کفته اند بپوشاند
در جهة قبله کفته اند بپوشاند در جهة قبله واستدبار قبله کند
زیرا ستر اهم است در نظر حقیر این عمل اولی است تعیین ان بدان
استقبال واستدبار بلکه حرام است استقبال واستدبار تمام
پیش روی بدن وپشت روی بدن است نه تنها فرج چنانچه
جمعی کفته اند زیرا منصرف اخبار وکلمات اخبار مقادیم ومآخر است
و واجب است نیز متخلی مخرج بول وغایط خود پاک نماید
از جهة نماز اما مخرج بول منحصر است باب غیر اب او را پاک ننماید
واما مخرج غایط اکر غایط تعدی از اطراف مقعد وحواشی او نماید
معین است در پاک نمودن باب واکر تعدی ننموده است
کفایت میکند سر سنک یا سر کلوخ یا سر قطعه چوب وامثال این
امور که در او خیشانش وزبری باشد وصاف وصیقلی نبوده باشد
واز اشیاء محترمه مثل ورق قران وتربت مشرفه ونحو ایشان

اجتناب نماید العیاذ بالله بامور محترمه استنجا نماید محل خواهد
پاك شد اگر فعل او موجب کفر نشود و کیف کان اگر استنجا باین
امور نمود ضرر بپاکی او ندارد **و نیز ضرر ندارد** اجزای صغار
در اطراف و درز مقعده زیرا باقی ماندن اجزای صغیره در حواشی
و درز مقعده ضرر بنماز ندارد بلی اگر استنجا باب نماید لابد است
بنحوی پاك نماید اجزاء صغار از درز و حواشی زایل شود نماید
والا پاك نخواهد شد **ظاهر است** در پاك نمودن مخرج
بول یکدفعه کفایت نماید بلکه حاجت بدو غسله دارد و تفاوت نیست
نمیکند در مخرج بول ما بین اصلی و عارضی بلکه کیله ختنه نشده
و ممکن او ست که سر حشفه را از غلاف بیرون آورد کفایت او میکند
سر غلاف شستن **و اما محل غایط** اگر استنجا بسنگ و کلوخ
و امثال او نماید اقوی آنست سه سنگ و نحو او جدا شده و منفصل
و پاك باشد کمتر از سه کفایت نکند اگرچه محل پاك بکمتر شود و یك
سنگ سه طرف و سه جهة کفایت نمی نماید احوط آنست هر یك از سنگ
را در تمام محل بطریق استیعاب استعمال نماید اگرچه اقوی در نظر
ببعض نیز جایز است و اگر استنجا باب نماید حد او پاکی محلست اگر
چه بیك دفعه باشد احوط تعدد است مگر اینکه غایط تعدی نموده
باشد از مخرج پس در اینصورت اقوی تعدد است و یکدفعه کفایت
نمیکند آب **استنجا میخواهد** از محل بول باشد یا محل غایط

اقوی

اقوی آنستکه پاکست نه اینکه معفو باشد لکن شرطیکه اجزاء صغار
غایط در او معلوم نباشد و ملون بلون غایط نشده باشد **و تفاوتی**
ظاهر نکند در آب استنجاء اینکه دست در مقام استنجا و سبقت
بمحل کرفته باشد از آب یا آب سبقت کرفته باشد بر دست **و اما**
آداب تخلی او دو نحو است یکقسم مستحب و یکقسم مکروه اما
مستحب او اموریست اول اینکه متخلی خود را بنحوی بپوشاند که
جسد او معلوم نشود یا بدور شدن از نظر کند کان یا داخل
شدن در کنیف و شعب و نحو آن و تفاوت در این مستحب نمی نماید
ما بین بول و غایط دویم اختیار مکان مناسب از جهة بول خود یا در
مکان بلندی بنشیند یا در زمین که خاك در او باشد غرض آنست
تحصیل مکانی از جهة بول خود نماید که محفوظ شود از ترشح بول **سیم**
چادری یا عبائی یا دستمالی و نحو این یا بالای سر خود بگذارد بنحوی
که صورت او نیز فی الجمله پوشیده شود در وقت تغوط و تخلی و در
این فعل خود قصد نماید خجالت کشیدن از آن دو ملکی که با اوست
یا متابعت نمودن پیغمبر زیرا پیغمبر چنین مینمودند **چهارم** سر را
بپوشاند علاوه بر سابق که تعبیر بتقنع است **پنجم** بپای چپ داخل
شود بپای راست بیرون آید اگر مکان تخلی بناء باشد اگر صحرا
باشد پای چپ خود را بگذارد وقتیکه اراده تخلی دارد و پای راست
خود بردارد که اراده رفتن از آن مکان دارد **ششم** در تمام حالات

از دخول و خروج وقت تخلّی و وقت نظر نمودن باب ادعیه که از ائمّه
منقولست بخواند اگر نداند مفاد و مضمون او را بهر زبان و لغت
بخواند **هفتم** استبراء نمودن از بول علی الاقوی و کیفیت استبراء
اگرچه بحسب فتاوی و اخبار مختلف است لکن اشهر و اقوی بلکه
احوط آنستکه با نگشت سبابه و ابهام از مقعده تا بیخ ذکر سه
دفعه بکشد پس از بیخ ذکر تا سر حشفه سه دفعه بکشد بعد سر حشفه
را نیز سه دفعه بکشد بقوّت **و تنحنح** نیز قبل از استبراء نماید
و دور نیست از جهة زنان استبراء و تنحنح بعد از بول نیز مستحب باشد
بطریق عرض نه طول **هشتم** در وقت بول و غایط جانب مشرق
یا مغرب بنشیند **نهم** در حال تخلّی اعتماد بپای چپ نماید و سنگینی
بدن را روی پای چپ بیندازد **دهم** بعد از فراغ از تخلی که باشد
در حالت قیام دست بشکم خود آهسته بمالد **یازدهم** ادعیه
و ذکر که خواهد بجای آورد و بخواند اخفات جای آورد نه جهر **دوازدهم**
بدست چپ استنجا بگیرد زیرا که او قرار داده شده است از جهة امور پست
سیزدهم در صورت تعدّی غایط جمع ما بین سنگ و آب
نماید اوّلاً سنگ استعمال نماید از باب حفظ نمودن دست از ملوّث
نمودن بغایط **چهاردهم** در وقتیکه مورد استعمال سنگ است
اگر سه سنگ کفایت ننمود اختیار نماید عدد طاق را مثل پنج و هفت
و نحو آن **پانزدهم** ابتداء نماید بمحل غایط اول او را پاک نماید بعد ازآن

محل

محل بول را **دیگر مکروهات** نیز امور یست اول در آب ایستاده و جاری
بول و غایط ننماید زیرا از جهة آب اهل است بول و غایط موجب
اذیّت ایشانست **دوم** اینکه در هوا بول ننماید مثل اینکه
در بلندی بنشیند بپائین بول نماید یا سمت آسمان بول نماید زیرا در
هوا ملائکه است **سیم** اکل و شرب در حال تخلّی بلکه در خلاء
ننماید **چهارم** مسواک ننماید در خلاء زیرا مسواک نمودن در خلا
باعث عفونت دهان شود **پنجم** ترک سخن گفتن در خلا نماید
زیرا تکلّم در خلا باعث شود تا سه روز دعای او مستجاب نشود تکلم
در خلا خوب نیست مگر اینکه ذکر خدا باشد یا جواب سلام یا حکایت
اذان **ششم** قران نخواند در خلا مگر آیة الکرسی تا هو العلی العظیم
هفتم مقابل باد بول یا غایط نمودن زیرا با باد ملائکه هست
هشتم بول و غایط نمودن زیر درخت میوه در وقتیکه ثمر و میوه
با اوست نه مطلقا حتی در وقتیکه ثمر ندارد **نهم** ترک نماید تغوّط
و بول نمودن در کنار رودخانه ها و درخانه ها و محل قافله انداز
و مکانیکه مردم در آن انتفاع برند بنشستن و سوراخ جانوران
مثل خانه مورچه و مار و نحو آن **دهم** استنجا بدست راست کردن
یازدهم ترک تخلّی نماید اگر با او باشد پول سفید که مسکوک است
بسته نبوده باشد در پارچه یا کیسه و گرنه مکروه نیست **دوازدهم**
ایستاده بول نکند زیرا که خوف جنون در اوست مگر اینکه نوره استعمال

نموده باشد در اینوقت نشسته بول نکند زیرا خوف فسق در اوست
سیزدهم در خلا زیاد مکث ننماید که در زیادتی خوف بواسیر
یا ناسور در اوست وهم چنین تعجیل ننماید در تغوط مکر آنکه قضا
حاجت او نشود **چهاردهم** تخلی بالای یا ما بین قبور ترک نماید
پانزدهم مکروه است استنجاء نمودن بدستیکه در او انکشتری باشد
که نقش اسم خدا باشد با عدم تلوث وکرنه حرامست و همچنین مکروه است
استنجا نمودن بدستیکه در او انکشتری باشد که نکین او از زمرد
یا سنک زمرد باشد **شانزدهم** ترک تخلی در حمام زیرا تخلی در حمام
باعث فقر است **باب اول در وضو** است و در او بحث از چند
امر خواهد شد **امر اول** در اموریکه سبب باعث شود وضو را یا نقض
وضو نماید اکر وضو داشته باشد و **او امور یست اول و دوم**
بول وغایط که از محل معتاد خود بیرون آید که قبل و دبر باشد یا آنکه
از غیر معتاد خود بیرون افتد اصلا یا عارضا با عدم از خروج از محل معتاد
وانداد او با نبودن او و اما اکر از غیر معتاد بیرون آید با معتاد معتاد
سد نشده باشد احوط بلکه اقوی ناقض است خصوصا اکر پایین
معده و زیر بیضتین بیاید و اکر مقعدت بیرون آید ملوث بغایط
بدون اینکه غایط از او منفصل شود بعد مقعده را جذب نمود و داخل
نمود ظاهر آنستکه ناقض نباشد چنانچه اکر معده از باب ضعف و مرض
او را قابلیت و استعداد نیست که غذائی تناول نموده است او را

تحلیل

تحلیل نماید همان نحو که میل نموده از او اخراج شد این نحوش ناقض
نیست و همچنین اکر غذا را تبدیل ببلغم نماید یا خون و بعد بلغم از او
اخراج شود یا خون نخواهد موجب و ناقض بود **سیم** فسوه و ریحیست
که از محل معتاد او صادر شود یا از غیر معتاد لکن با سد شدن
محل معتاد و اما از غیر معتاد صادر شود با بودن معتاد مثل از
قبل زنان او موجب و ناقض نخواهد شد اکرچه در قبل نیز اعتبار
بهم رساند هم چنین است در غیر قبل اکر صادر شود با بودن دبر در
این ریح ناقض صوت و بوی معتبر نیست همین علم بیرون آمدن او
حاصل شد او موجب و ناقض خواهد بود بلی اکر شک نماید در خروج
و عدم خروج چنانچه شیطان در تخیل انسان می آورد که ریح او صادر
شد حکم نماید بعدم خروج و متابعت شیطان ننماید و او را بر خود عادت
ندهد و اطاعت او ننماید **چهارم** نوم که حقیقه حواس پنجکانه
او از حالت و شعور افتاده شود نه بمجرد مظنه و احتمال بلکه قاطع شود
بتحقق خواب در حکم خوابست جنون و مستی و بیهوشی **پنجم** استحاضه
قلیله نه کثیره و متوسطه نه حیض و نه نفاس و نه مس میت از ظاهر
جمعی از فقها و عدم تعرض در اخبار این امور را از موجبات وضوء
چنان استفاده میشود که این احداث کبار موجب حدث اصغر نیست پس
اکر زنی وضو داشت بعد حایض شد و فرض در زمان حیض نواقض وضو
از او صادر نشد بعد که پاک شد از جهت نماز او وضوء حاجت ندارد

مجرد غسل کفایت او نماید و همچنین است زنیکه نفاس می بیند یا اینکه مس میت و با وضو هم بود لکن صریح جماعتی این امور را نیز ناقض و موجب دانسته اند از باب اولویت اقوی در نظر عدم ناقضیت و موجبیت این امور است مر وضوء را اگرچه احتیاط بر وفق قول جماعت است **ششم** بلل مشتبه و آن رطوباتیست که قبل از استبراء و بعد از وضوء از احلیل بیرون می آید و او حکمش حکم بول است هم موجبست و ناقض **بدان**

چهار اول که بول و غایط و ریح و نوم باشد که بطریق متعارف باشد شک و شبهه نیست که موجب و ناقض هستند و اگر بر خلاف متعارف باشد مثل اینکه سلسل البول یا شکم روی یا سلسل النوم یا سلسل الریح باشد **اگر از جهة** ایشان ممکن است اگرچه با تعب و زحمت که بقدر یک نماز و طهارت خود را حفظ نماید واجب است که بجای آورد **و اگر ممکن** نیست باین نحو لکن امکان و تعب بر او نیست که در اثناء عمل اگر یکی از امور چهارگانه حاصل شود وضوء بگیرد پس واجبست وضوء بگیرند همان موضع که حدث حادث شد بقیه عمل را بجای آورد معین است علی الاحوط و اقوی چنین عمل نماید **اگر این هم** ممکن نیست یک وضوء جهة یک نماز کفایت میکند لکن واجبست بر ملوس و مبطون حفظ خود نماید که نجاست بول و غایط بجای دیگر سرایت ننماید زیرا دلیل بر عفو این نجاست نیست اگر صاحب یکی از این امراض امر ایشان مردد شود ما بین ترک قیام و حصول طهارت یا حصول قیام و ترک طهارت دور نیست که ترک

٦/ قیام

قیام اولی باشد از ترک طهارت این تمام کلام در موجبات محققه وضوء است **اما اموریکه** باعث موجب وضوء میشود استحباباً لانه حقیقةً او نیز امور بیست **اول وذی** که عبارت از آب غلیظ سفید است که عقب بول میاید **دویم مذی** که عبارت از آب فرج که عقب ملاعبت و شهوت آید **سیم** بلل که بعد از استبراء **چهارم** رعاف **پنجم** قی **ششم** دروغ گفتن **هفتم** ظلم نمودن **هشتم** غیبت نمودن **نهم** شعر باطل زیاد خواندن **دهم** خلال نمودن در تخلیل و خون از دندانها بیرون آید **یازدهم** مس ذکر خود نمودن **دوازدهم** مس فرج زن خود نمودن **سیزدهم** مس باطن احلیل خود نمودن **چهاردهم** مس باطن دبر نمودن **پانزدهم** بعد از استنجا نسیاناً وضو گرفتن امر دوم در بیان اموریکه واجب مینماید وضو را و اموریکه باعث شود استحباب وضو را اما اموریکه واجب مینماید وضو را او چند چیز است نماز یومیه و اجزاء منسیه از و که بعد نماز و نقض وضوء که متذکر شد و نماز احتیاط و سجده سهو و از جهة طواف واجب و لو بالشروع در حج مندوب یا عمره مندوب یا واجب شده باشد بنذر و عهد و قسم و از جهة مس کتابت قرآن اگر نذر او نموده باشد و همچنین مس کتابت اسماء خدا و صفات احد خاصه و مراد بکتابت قرآن تمام آنچه که نوشته شده است غیر از نقاط و اعراب را حلست حتی مد و تشدید و تفاوت نکند ما بین اسماء منا فقین که در او نوشته شده است یا اسماء انبیاء و کیفیت نقش قرآن تفاوت نکند در حرمت پس او بدون وضوء ما بین اینکه بمرکب نوشته شده باشد

یا کنده باشند یا با فتر باشند و تفاوت نکند کاتب با شعور باشد یا
بیشعور مثل اینکه در وزیدن باد در زمین ایة از قران نقش و حاصل
امد یا اسم از اسماء خدا و یا صفات خاصه **دوم** حرمت مس اینها
بدون وضو ظاهرا تاملی در او نیست اگرچه نقش بهر نحو حاصل شود جنابت
تامل نیست در حرمت ما بین اینکه ماس در او حلول حیات شده
باشد یا خیر مثل ناخن بلی در مس مو ظاهر عیب نباشد اگرچه صاحب موی
وضو نداشته باشد مطلب در قران و اسم الله و صفت خاصه است
اما اسماء انبیاء و اوصیاء و ملائکه اگر داخل در اجزاء قران نباشد
جواز مس او بدون وضوء خالی از قوت نیست اگرچه احوط در اسماء انبیاء
و اوصیاء ترکست بدون وضو این تمام کلامست در الفاظ مختصه و اما
الفاظ مشترکه ما بین قران و غیر قران و ما بین اسم الله و غیره قصد
کاتب معتبر است نه قصد لامس اگر مشتبه باشد قصد کاتب ظاهر
جواز مس است بدون وضو و اما امور یکه باعث استحباب وضو
میشود او نیز امور یست **اول و دویم** نماز مستحبی و طواف مستحبی
سیم اگر حاجت نزد کسی داشته باشد از جهة خود یا از جهة غیر وضو
بگیرد و برود نزد او **چهارم** از جهة حمل قران **پنجم** از جهة کون بر
طهارة یعنی با طهارت باشم **ششم** از جهة مهیا و مستعد بودن از
جهة صلوة پیش از نماز وضو بسازد و این هم از غایات مستحبه است علی الاظهر
هفتم جماع محتلم **هشتم** جماع نمودن بحامل در بعضی از روایات

وارد است اگر کسی جماع نماید حامل را بدون وضو ولدی که حاصل
میشود خواهد قساوت قلب داشت **نهم** از جهة نماز جنازه **دهم**
از جهة اکل و شرب در حالت جنابت **یازدهم** قبل از طعام و بعد
از طعام **دوازدهم** از جهة ذکر حایض **سیزدهم** از جهة خوابیدن
جنب **چهاردهم** عود مجامع بجماع در مرتبه دویم **پانزدهم** از جهة
کتابت قران **شانزدهم** کسیکه از سفر میاید یا اراده دارد که
بسفر برود **هفدهم** وضو گرفتن زوج و زوجه در شب زفاف
هیجدهم نشستن قاضی در مجلس قضاوت **نوزدهم** قبل از
غسلهای مستحبه وضو گرفتن **بیستم** اگر غاسل میت اراده دارد که
میت را در قبر داخل کند و تکفین او نماید **بیست و یکم** وضوی تجدیدی
بیست و دویم از جهة دخول در مساجد و مشاهد مشرفه **بیست و سیم** از جهة زیارت
قبور مؤمنین **بیست و چهارم** از جهة تلاوت قران بعضی از فقها رضوان الله علیهم
هفتاد موضع ذکر نموده اند فاضل هندی در کشف اللثام غالب موارد
بل اکثر موارد ذکر نموده از انجه حقیر در سابق در نواقض منسوبه ذکر
نموده ام با این امور قریب چهل مورد میشود **امر سیم در شرائط وضو**
است و او پنج چیز است **اول نیت** است یعنی قاصد و شعور باشد
در فعل خود و از روی غفلت و نسیان اگر بوده باشد عمل او وجهی ندارد
و عمل او باطل است و معتبر است در نیت بر اینکه عمل خود از جهة خدا اورد
یعنی این وضو را جای می اورم از جهة امتثال امر خدا و امر نموده است

من جای می‌آورم از جهت اطاعت و امتثال و بندگی نمودن او بعبادت اخری
و فرموده است جای بیاورم من جای می‌آورم اینست معنی قربت که
معتبر است در عبادات پس مکلف در نیت وضوء خود قصد قربت
میکند بر او لازم است بداند که وضوئی که جای می‌آورم از قبل شارع
امر باو شده است یا بعنوان وجوب یا بعنوان ندب وگرنه عمل او نزد
حقیر باطل است و غالب عوام در وضوء قصد قربت کنند بزعم خودشان
و حالیکه نه معنی قربت میدانند و نه جهت امر و عمل ایشان فاسد است
بعد از اینکه معنی قربة معلوم شد اگر مکلف در عمل خود قصد
ریا و خودنمائی نماید بالاستقلال یا بانضمام قربت عمل فاسد است
اگر عمل خود عجب و خودپسندی دارد و کبر نمودن بعبارت اخری
بالیدن و بعبارت روشن روشن خوشش از عمل خودش آید که من چنین
شغلی بجای می‌آورم اقوی در نظر علم بطلان وضوء است بواسطه این
صفت خبیثه اگرچه مقارن با عمل باشد و احوط دفع نمودن این صفت
خبیثه است زیرا میتوان گفت بودن این صفت خبیثه منافات با اخلاص
دارد **و اگر منضم نماید** با قربت تحصیل امر مباح نیز مثل سرد شدن
یا گرم شدن بدن پس اگر انضمام بالاشتراک باشد باین معنی امتثال
امر خدا و سرد شدن هر دو سبب محرک وضو او شده است پس عمل
او باطل است و اگر انضمام بالتبع باشد باین معنی سبب مستقل از جهت وضو
جای آوردن امتثال و طاعت نمودنست و سرد شدن بدن و نشدن

نزد

نزد او صحیح است اگرچه واقع شود خوش دارد پس در اینصورت این قصد
تبعی ضرر بوضوء او ندارد و اگر منضم نماید با قربت حاصل شدن امر راجحی
مثل اینکه وضو میگیرد تا دیگری میل نماید بعبادت نمودن ظاهر آن
است که این قصد ضرر بوضوء او ندارد اگرچه اولی آنست ترک قسم
اول از انضمام نماید **و معتبر نیست** در وضوء قصد وجوب یا ندب
بلکه قصد مطلق قربت کفایت کند زیرا معنی قربت بنحویکه ذکر شد
لازم دارد وجوب یا ندب را و قصد او علاوه بر قربت زیاد نیست
و همچنین تعیین لازم ندارد برای اینکه این وضو را جهت نماز بجای آورم
یا از جهة مس کتابت قرآن اگر واجب بر او باشد بنذر **و همچنین**
قصد رفع حدث یا استباحه لازم ندارد و حاصل کلام بعد از اینکه
معنی قربت فهمیده شد حاجت باین امور ندارد و این امور لازم
قربت افتاده است و اگر در مقام وجوب قصد ندب نماید یا
بالعکس در صورت تعمد موجب فساد عمل است و در صورت غفلت
ضرر بصحت عمل ندارد مثل در حال غفلت از حدث قصد تجدید نماید
و بالعکس و معتبر است در نیت استدامت یعنی نیت خلاف ننمودن
و اگر در اثناء عمل متردد شود یا رای او قرار گرفت که عمل تمام ننماید و همان
حال مشغول بعمل شد عمل او باطل است اگر رأی او منحرف شد و شروع
نمود در بقیه عمل در اینوقت عمل او صحیح است و عیبی ندارد و در نیت
تفریق ننماید مثل اینکه روی خود میشویم واجب قربةً الی الله و دست

راست میشود بقربتاً الی الله وهکذا بلکه مجموع اجزاء بیك نیت جای
آورد اگر احداث متعدده اسباب وضوء است از جهت مکلف حاصل
شود مثل بول وخواب وریح وغایط قصد رفع حدث مطلق کند
اگر قصد یك بخصوص کند قصد نکند که دیگری رفع نشود وگونه اقوی
در نظر مبطل آن حمل است دویم مباشرت عملست بنفسه اگر مختار
باشد پس در حالت اختیار دیگری تولیت عمل وشود باطل است
بلی در حالت اضطرار تولیت غیر ضرر ندارد مکر نیت را خود بجای آورد
سیم بایست آب مطلق باشد وپاك ومملوك باشد وهمچنین
مکان متوضی بایست غصب نباشد مطلقاً نه مکان مسح او ونه مکان
غسل اگر مکان غسل ومسح مباح باشد لکن محلی که در او آب میریزد
غصب است اقوی در نظر مبطل آن وضواست نیز زیرا متصرف در
غصب است در وقت وضوء اگرچه جمعی از علما آن اعتقاد انست اگر منحصر است
وضوء باطل است اگر منحصر نیست صحیح است وهم چنین است حکم ظرف
طلا ونقره اگرچه غرض متوضوء از آب برداشتن در ایشان خالی نمودن
ایشان باشد نه تصرف در ایشان بلی اگر در ایشان را خالی نماید در
ظرف مباح پس در ظرف مباح وضوء بگیرد عیب ندارد چهارم
ترتیب در دو غسله ودو مسح اگر عمداً مخالفت نماید باطل است
پنجم موالاتست ومعنی نه پی در پی وفوراً جای آوردن عضو لاحق
بعد از فراغ از عضو سابق چنانچه جماعتی براین معنی فتوی داده اند

لکن تصریح نموده اند که مخالفت وباعث بطلان وضوء نمیشود بلکه آنچه
باعث بطلان خشك شدن سابق است بلکه معنی موالات جای
آوردن عضو لاحق است پیش از آنکه تمام سابق خشك شود علی الاقوی
یا سابق بر این عضو علی الاحوط بعبارت روشن موالات معتبره
در وضوء آنست این عمل وضو که عبارت است از دو شستن ودو
مسح نمودن مقداری از زمان میخواهد در عرف وعادت در حالتی
در بدن مانع نباشد از گرمی وحرارت وسردی وبرودت ودر
هوا مانع نباشد از شدة برودت وحرارة پس اگر جای آورد وضو را
در همان مقدار متعارف بر فرض اعتدال هواء وبدن او موالات را
جای آورد اگرچه بدن حرارت دارد که در اثناء وضوء تمام سابق خشك
شود با اینکه هواء شدة حرارت دارد که آب وضوء در اثنا آخشك
شود بلی اگر شدة حرارت یك از دو چیز بهتا بحی هست بلل از جهت
مسح باقی نماند احتیاطاً با آب جدید مسح کند وتیمم نیز بکند واگر
جای آورد وضوء را بزیاده از زمان متعارف وهواء متعارف وضوء او
باطل است اگرچه آب وضو خشك شده باشد از جهت برودت وسردی
بدن یا هواء زیرا وضوء بر فرض مذکور از عنوان وضوء بیرون است بلکه
لعب وبازی است از این جهت یا از جهت دیگر گوئیم وضوء وسواسی باطل است
اگر امام جماعت است نتوان اقتدا براو نمودن حاصل کلام آنست موالاتی
که در وضوء معتبر است واو عبارتست از پی در پی آوردن اعضاء است

بطریق متعارف حقیقة مگر اینکه نذر نماید پی در پی آوردن حقیقة
پس بر او واجب است موالات حقیقی لکن مخالفت او باعث بطلان
وضوء نیست بلکه باعث کفاره است زیرا موالات حقیقی بفرض نذر
واجب خارجیست نه اینکه شرط وضوء باشد امر چهارم در کیفیت
وضوء است بدان حقیقت وهیئة وضوء نزد شیعه دو شستن است
و دو مسح اما شستن اول شستن صورت است و شستن
صورت و روی مقداری که از آن لازمست از طول از آنجائیکه موی
سر باو منتهی میشود مقابل پیشانی تا آخر ذقن و چنه و از عرض مقدار
که احاطه نماید انگشت بزرگ و میانه بر او پس بناء بر این تحدید دو
سفید که در دو طرف دستنگاه موی سر مقابل پیشانیست بیرونست
و هم چنین دو کانیکه زنان زلف چه بر او گذارند و بیخ گوش و اما
کیفیت شستن بایست ابتداء بر ستنگاه نماید و ختم بذقن
اگر عکس نماید فی الجمله باکلیة وضوء او باطلست بلی الاعلی فالاعلی
حقیقت نمیگوئیم بلکه عرفی کفایت کند باین معنی در عرف بگویند از
بالا بپائین شست اگر چه در وقت شستن از جهة اینکه علم بهم
برساند تمام صورت شست دست بکشد سمت راست از صورت
خود با سمت چپ لکن نه بعرض حقیقی مورب و کج و این شستن صورت
بچند نحو میشود یکدفعه آنست یک غرفه از آب بعد از نیت می ریزد
و میشوید از رستنگاه تا ذقن و دفعه دیگر آنست چند غرفه بریزد و

بغرفه آخر نیت مینماید و دفعه سیم آنستکه یکدفعه صورت خود را در آب
فرو میبرد و قصد مینماید در وقت بیرون آوردن الاعلی فالاعلی را
و این وضوء ارتماسی فی الجمله باتمام مشروع است مخالف در او نیست
مگر بعضی و کیفیت وضوء ارتماسی آنست که عضویکه اراده شستن
او دارد در آب فرو ببرد و در وقت بیرون آوردن نیت نماید
نه در وقت فرو بردن در آب پس در مثل حوض و نهر در آب فرو
رود در وقت بیرون آمدن نیت نماید و شستن دویم
دو دست است از مرفق تا سر انگشتان بشوید ابتداء از مرفق
وختم سر انگشتان بنحو الاعلی فالاعلی عرفی نه حقیقی چرک زیر ناخن
که متعارف و معتاد است ازاله او لازم نیست چنانچه اگر حاجب
از رسیدن آب بشره باشد در دو دست یا در صورت رفع او
لازمست و همچنین اگر شک در او کند که آیا این موجود حاجبست
یا نه رفع او لازمست نه اینکه شک نماید که آیا حاجب موجود هست
و اگر در این دو موضع که لازم است شستن شود اگر موی بوده که
حاجبست بشره را تخلیل آن موی لازم نیست بلکه اکتفا میشود
بشستن ظاهر او پس لازم نیست رسانیدن آب بزیر موی ابرو
و شارب و زیر لب و موی دست مگر اینکه بشره نمایان باشد
در میان موی در این صورت شستن بشره لازمست لکن احوط
در موی دست تخلیل نمودنست و آب ببشره رسانیدن است

واما مسح اول مسح سر است از پیش روی سر مقابل پشت سر
وان مقداریکه کفایت کند صدق صحت عرفا مسمی مسح کویند
نزد ایشان واقل او بمقدار عرض یک اصبع است ومستحب انست که
بمقدار عرض سه اصبع باشد واولی انستکه ان مقدار محاذات پیشانی
که تعبیر بناصیه است باشد بلکه احوط هم انست وکرنه هر جای از پیش
روی سر اکرچه نزدیک کوش باشد کفایت میکند و واجب است
مسح نماید ببشره پیش روی سر یا موئیکه مختص بان موضع باشد مراد
بموی پیش روی سر انستکه تجاوز نکرده باشد از پیش روی سر پس
موی اکر بلند باشد از رستنکاه پیش روی سر تجاوز کرده باشد
انمقداریکه تجاوز نکرده است میشود باو مسح نمود وان مقدار زیاده
اکر مسح براو نماید باطلست و واجب است مسح بتری ونداوه
وضؤ که در دست اوست بوده باشد واکر در دست او تری ونداوه
نیست از جاهای دیکر از اعضا وجوارح خود که محل تریست بکیرد واخذ
نماید واز ریش وحد وجه وصورت که بیرون رفته است اخذ ننماید
واکر درجای های وضؤ تری ونداوه نیست درصورت اعتدال
هواء وبدن وضؤ او باطل است وکرنه صحیح و باب جدید مسح کنند
واحتیاط تیمم نمودن است مسح دویم مسح پا است و واجب است
دراو مسح نماید از سر انکشتان تا بلندی که در وسط قدم است وهمین
وصدق عرفی در عرض کفایت میکند بهتر انستکه بتمام دست پای

خود مسح نماید واحوط انست در جانب طول از بلندی پا بالاتر نیز
مسح نماید تا نزدیک ساق پای که محاذی دو قوزک است و ترتیب
ما بین مسح دو پا انست میتوان پای چپ را در مسح کشیدن مقدم
نماید بر پای راست والبته مسح هم متعین نیست که دست راست از
جهة پای راست ودست چپ از جهة پای چپ ومیتوان عکس نمود
اکرچه احوط انست پای راست بدست راست مسح نماید و پای
چپ بدست چپ چنانچه احوط انست پای راست بدست راست
مسح نماید و پای چپ بدست چپ چنانچه احوط در این مسح و مسح
سابق از اعلا باسفل مسح نماید نه نکس اکرچه اقوی جواز نکس است
و شرط نیست در این مسح ومسح سابق بر اینکه ممسوح خشک
باشد و تری در او نباشد بلکه غلبه اب ماسح بر ممسوح باشد نیز
کفایت میکند احوط انست غلبه اب و در ماسح بنحوی نباشد
که صدق غسل بر او شود نه مسح امر پنجم در جبایر است اکر در یکی
از اعضا وضؤ یا در عضو مسحی یا غسل زخمی یا جرحی یا دملی یا وجعی
و درد دیست اکر مکشوفست میتوان شستن اکرچه بفرو بردن
در اب در اعضاء غسل ومسح نمودن در اعضا مسحی پس او متعین
است اکر این ممکن نیست وکرنه پارچه ونحو او در او بکذارد بران پارچه
مسح نماید وکرنه ان عضو حکم او از غسل ومسح ساقط مثل کسیکه
بعضی دست او قطع شده باشد اکر مکشوف نباشد بلکه لوحی

یا پارچه ونحو او دراو بسته اند پس اکر ممکن است که کشف شود حکم
چنانستکه ذکر شد اکر ممکن نیست که کشف شود لکن ممکن است که
ادخال در آب نماید که آب بان عضو برسد در موضع غسل شبهه
نیست که واجب است چنین نماید و در موضع مسح علی الاقوی اکر این
ممکن نیست مسح نماید بر جبیره که استیعاب مسح نماید در تمام جبیره بحیث
تمام سوراخ های او مسح نماید بلکه کفایت کند مسح عرفی وظاهر انست
که اکر جبایر متعدد باشد بعضی بالای بعضی که مکلف بانها احتیاج دارد
هم تخفیف لازم نباشد واحوط تخفیف است اکر مشقت وعسر در تخفیف
نباشد بدان موار دیکه در او جبیره است تیمم در او واجب نیست علی
الاقوی عمل ناقص بر بدل اضطراری مقدمست اکر احتیاط در بعضی از
موارد ما بین تیمم وجبیره نماید بد نباشد **امر ششم در مستحبات**
وضو است مستحب است دو دست خود را از بند دست تا سر انکشتان
از جهة حدث نوم یا بول یکدفعه بشوید واز جهة حدث غایط دو دفعه
ومسواک نماید معروف انست اکمل انستکه چوب اراک باشد لکن در روایتی
وارد است که افضل واکمل چوب زیتونست و بسم الله الرحمن الرحیم بکوید
ومضمضه واستنشاق نماید هر یک سه دفعه بهتر انستکه هر یک از مضمضه
واستنشاق به غرفه باشد ومضمضه را مقدم بر استنشاق نماید و
هر یک از شستن صورت ودست دو دفعه میشوید اول از ان واجب
ودویم مستحب و در دست شستن اولی در پشت دست نماید ودوم

زادر شکم دست زن بعکس این نماید در تمام حالات وضو دعائیکه
از ائمه رسیده است بخواند **امر هفتم در احکام است** اکر کسی
شک نماید قبل از فراغ از وضو که جزئی از اجزاء سابقه یا شرطی از
شروط او واجبست که اعاده نماید واز مشکوک شروع نماید ومظنه
در مقام مثل شک است دلیل بر اعتبار او نیست وکثیر الشک
اعتباری بشک او نیست علی الاظهر الاقوی چنانچه اکر بعد از فراغ
شک نماید اعتبار باو نیست ومحقق **میشود فراغ** باینکه مکلف
خود را فارغ میبیند از وضو ومشغول بامر دیکر بلکه دور نیست مجرد
فراغ از وضو کفایت میکند اکرچه خود را بکار دیکر مشغول نه بیند بلکه
در مکان وضو هست واکر شک در حدث کند بعد از یقین بطهارت
بناء بر طهارت بکذارد واکر شک در طهارت نماید بعد از یقین
بر حدث حکم بر حدث نماید چنانچه اکر یقین بر حدث وطهارة دارد
لکن شک در تقدم وتاخر دارد حکم نیز بر حدث است بلی اکر تاریخ
یکی معلوم باشد دون دیکر دور نیست حکم بتاخر یکی شود اکرچه
اقوی واحوط حکم بر حدثیت است در اینصورت نیز اکر **بعد از** فراغ
از صلوة شک نماید که با وضو بوده ام یا نه بالنسبه بعمل کذشته قاعده
فراغ جاریست واما بالنسبه بعمل اینده لابد است تحصیل طهارت نماید
واکر غفلت از حال خود داشته باشد وداخل در عمل شد در اثنا
عمل یا بعد از عمل ملتفت شد بحال خود وخود را شاک دید یعنی این

شک پیش بود و او ملتفت نبود واجب است بر او تحصیل طهارت و
عمل را در هر دو صورت اعاده نماید و اگر محل وضو او نجس بود یا آب
او نجس بود و غفلت بحال خود وضو گرفت بعد را شک نمود که آیا
آب را پاک نمودم یا نه و محل وضو را پاک نموده ام یا نه بر اوست که محل را
طاهر نماید و آب را پاک کند و آب بهر جائیکه رسیده است تطهیر نماید و حکم
بصحت و فرض مذکور خالی از وجه است قاعده فراغ او را ظاهراً مجری نیست
در فرض مذکور و اگر در خود احتمال حاجب میدهد مجرد احتمال او را حکمی
نیست و اگر او را شک نماید لازمست جستجوی بحال خود نماید و همچنین
اگر حاجب معلوم او را باشد و شک دارد که آب در تحت او میرسد
یا نه واجبست تحصیل یقین نمودن و اگر بعد از فراغ مانعی دید و شک
دارد که بعد بوده یا قبل یا چیزی بعد از فراغ دید و شک دارد که او
قابلیت حجب دارد یا نه در صورت اولی شک نیست در صحت عمل سابق
و حکم بتاخر حاجب و اما در صورة دویم اقوی حکم بصحت است و احوط
اعاده نمودن است امر هشتم آنانیکه سلس البول یا مبطون هستند
و ایشان را قدرت نیست که نماز را بدون بول و غایط بخوانند ظاهر آنست
حکم ایشان حکم صحیح و سلیم باشد بوضوء واحد میتوانند نماز متعدد
بخوانند مگر اینکه حدث دیگر بر ایشان عارض شود و احوط آنستکه از
جهت هر نمازی یک وضو بجای آورند و اگر در اثناء نماز اگر بولی و غایطی
حاصل شود و بتواند وضو بگیرد و بر او مشقت و عسر نباشد احوط بلکه

اقوی وضو گرفتن است و بعد بقیه عمل را بجای آوردن و احوط در احوط
آنستکه همان نماز تمام نماید بعد اعاده کند و اگر در اثناء حدث آمد
وضو بگیرد و عمل را اتمام نماید **باب دویم** در غسل است و او دو
قسمست واجب و مستحب و اما واجب شش قسم است اول جنابت و
سبب او دو چیز است **اول** ادخال مقدار حشفه مرد یا نفس حشفه
در فرج زن بحیثیتی که ملاقات نماید محل ختنه مرد بمحل ختنه زن پس
هر یک از فاعل و قابل خواهند جنب شد تفاوت نکند ما بین کبیر و صغیر
زنده و مرده نهایت صغار تکلیف وجوب غسل بر ایشان نیست مادامیکه
بالغ نشده اند سایر تکالیف متعلق بجنب مثل مس کتابت قرآن
و دخول مساجد و قرائت عزائم و نحو اینها دور نیست که بر ولی ایشان
باشد که نگذارد که این امور را بجای آورد و خنثی مشکل جنابتش محقق
نمیشود مگر اینکه هر دو آلت کار نماید و گرنه محکوم بجنابت نیست و اما
وطی دبر مرده و غلام ظاهر آنستکه محکوم بجنابت هر یک از واطی و
موطؤ هست و اما وطی بهیمه ظاهر در نظر آنستکه او موجب جنابت
نشود و احتیاط ترک نشود **دویم** خروج منی است و تفاوت نکند
در نزول منی میخواهد مرد باشد یا زن علی الاقوی بلکه از سؤال بعضی از
زنان ایشان نیز مثل مردان محتلم شوند و منی ایشان نازک است از او
اگر چه روایتی از صادق آل محمد ع است که آن بزرگوار بعضی که سؤال نموده
بودند که زنان محتلم میشوند فرمودند بلی لکن نگوئید که شما جنب میشوید

کہ جنابت خود را اسباب کار رو بیرون رفتن بہانہ حمام خود قرار
دهند بعبارة اخری امام راضی است کہ ایشان بجنابت بمانند
و از ستور خود بیرون نروند خلاصہ منی خروج او موجب جنابت است
و اگر مکلف عالم شود بخروج او تکلیف غسل بر او هست اگر چہ منی متصف
باوصاف متعارفہ نباشد و اوصاف متعارفہ منی غالب اوقات جهندگی
و لذت و بعد از خروج بی میل شدن و اما بوی مثل بوی شکوفہ خرما
ظاهر اعتبار بر او نیست و در مریض دفق نیست غالب مجرد لذة و شهوة است
در او و او کفایت در گنجنابت او میکند و این منی موجب جنابت است
از هر محلی بیرون اید میخواهد محل متعارف و غیر متعارف ظاهر انست
در خنثی کفایت در جنابت او خروج منی بهر یك از دو مخرج بیرون اید
و حاجت ندارد بر اینکہ از هر دو فرج بیرون اید اگر بدن خود یا جامہ
مختص بخود منی دید و بداند کہ من جنب باین منی شده ام و غسل ننموده ام
واجب است بر او غسل کند و نمازهائیکہ احتمال نمیدهد سبق او را بر
جنابت یعنی هر نمازیکہ علم بتاخر او دارد اعاده کند و احوط انستہ نمازی
کہ احتمال دهد بعد از جنابت واقع شده او را اعاده نماید و اگر علم ندارد
کہ منی از او است غسل بر او واجب نیست بلکہ مظنہ داشتہ باشد از خود بین
است و غسل ننموده است یا غسل نموده ام چیزی بر او نیز نیست لکن
احتیاط ترك نشود و اگر علم دارد از اینکہ از خود شن است لکن نمیداند
از جنابت جدید است یا از جنابت سابقہ کہ غسل از جهت او نموده است

اقوی عدم وجوب غسل است در این صورت ایضاً و احتیاط ترك نشود
و اگر جامہ مشترك ما بین دو نفر منی دیده شود و بدانند کہ این منی
از یکی از ایشانست و نمیدانند بالخصوص بر هر یك از ایشان غسل
واجب نیست و هر یك بر خود حکم طهارت و پاکی جاری سازند
و از جهة غیر ایشانست بر ایشان حکم طهارت جاری سازند و اقتدا
بهر یك ایشان نماید بلی خود هر یکی بر دیگری اقتداء ننماید از جهة
حصول علم تفصیلی بفساد نماز خود و ایشان را عدد معتبره در نماز
جمعہ قرار ندهند **بعد از اینکہ** جنابت محقق شد بیکی از دو
امر اموری از جنب صحیح نیست تا اینکہ رفع جنابت خود بغسل نماید
اول از انها عباداتیکہ مشروطست بطهارت مثل نماز مطلق اگر چہ
نماز مستحبی باشد و اجزاء فراموش شده و روزه واجب کہ تعمد داخل
در صبح شد در حالت جنابت و طواف واجب و مس کتابت قران
و اسما انبیاء و ائمہ **دویم** ماندن در مساجد و مشاهد **سیم**
چیزی در مسجد و مشهد گذاشتن **چهارم** سوره عزایم خواندن
اگر چہ یك ایتی از ایات او باشد **و امور او مکروه است** خضاب
نمودن و اکل و شرب نمودن مادامیکہ مضمضہ و استنشاق ننموده
باشد یا وضو نگرفتہ باشد و زیاده از هفت ایہ از قران خواندن ظاهر
انست در هر وقتی کہ قران خوانده در تمام وقت جنابت پس در هر نوبت
چهار ایہ یا پنج ایہ بخواند و دفعات زیاده بر صد ایہ بشود کراهت ندارد

وخوابیدن در حال جنابت مسّ قرآن نمودن غیر کتابت او وحمل قرآن نمودن

امّا کیفیّت غسل جنابت واو دو نحو میشود ترتیبی وارتماسی وترتیبی افضل است **وترتیبی آنستکه** اوّل ازاله نجاست از بدن خود نماید ورفع حواجب از وصول آب از خود کند وهر یك از سر وگردن وطرف راست وطرف چپ بشوید **اوّل سر وگردن** خود بشوید وقدری از جسد خود از باب مقدّمه علمیّه داخل نماید بعد از فراغ از او **طرف راست خود** از دوش خود تا سر انگشتان پای راست بشوید وقدری از طرف چپ داخل نماید تا او را قطع حاصل شود در شستن طرف راست **بعد طرف چپ** را مثل طرف راست بشوید واما عورتین خود وناف را یا تنصیف کند نصف در طرف راست بشوید ونصف در طرف چپ ودر هر نصف قدری زیادتی از باب مقدّمه علمیّه بشوید یا بعد از فراغ او از طرف راست تمام او بشوید وطرف چپ با و منضم نماید ودر غسل خود چنان اهتمام نماید که بقدر سر سوزن از جسد او باقی نماند وگرنه باقی بر جنابت خود هست وظاهر گوش وناف وسوراخ دماغ بشوید وشستن موی سر وریش وبدن لازم نیست بلکه واجب بشره وبدن شستن است اگر چه شستن موی خالی از احتیاط نیست ومقتضی احتیاط آنستکه بشوید **وامّا ارتماسی** واو فرو رفتن در آبست یکدفعه بطریق عرف وعادت که در عرف وعادت بگویند که یکدفعه در آب فرو رفته است

واب

واب در بدن او فرو رفته است وحاجت ندارد در ارتماسی از آب بیرون آمدن بلکه در آب باشد تا کمر و گردن ونیّت کند فرو رود کافیست بلکه در زیر آب نیّت کند وخود را حرکت دهد کفایه میکند ولازم نیست بر مکلّف در غسل ارتماسی بداند که رفع حدث جنابت بتدریج حاصل شود یعنی جزء فجزء یا بعد از اینکه جزء اخیر فرو رفته یکدفعه رفع حدث میشود **بلکه اجمالاً که میداند** که رفع حدث جنابت از او میشود بفرو رفتن کفایت او میکند اگر چه غفلت دارد که رفع تدریجی الحصول است یا آنی الحصول یا اینکه شاك باشد این مطلب دانستن او بر مکلّف لازم نیست **بدانکه در نیّت غسل** جنابت بلکه در مطلق عبادات یکه حاجت به نیّت دارد خطور نیّت در وقت عمل و صورت عمل را در قلب حاضر نمودن بر نحو احتیاط وقدر متیقّن است وگرنه علی الاقوی نزد حقیر داعی و باعث بر عمل کفایت میکند ومراد بداعی وباعث آنست انچیزیکه سبب شد که داخل در این فعل شد کفایت در نیّت میکند مثلاً اراده غسل نمودن سبب شده است که آب از جهت غسل حاضر نماید واراده نماز خواندن باعث شد که روی بقبله بایستد ونحو ایشان پس انسان ملتفت که میخواهد غسل جنابت کند در آب فرو میرود کفایت او میکند حاجت بحضور قلبی ندارد **و بر غسل کننده** ترتیب واجبست اگر غسل ترتیبی مینماید واما موالات واجب نیست میتواند سر وگردن در صبح بشوید وطرف

ایمن در ظهر و ایسر در عصر اگر حدثی در اثناء واقع نشده باشد و اگر حدث
واقع شود اقوی اعاده است از اوّل و احوط آنستکه تمام نماید و بعد
اعاده کند و این نه از جهت ترک موالاة است بلکه از جهت حدث است
و موالات لازم نیست بلی اگر وقت ضیق شود یا اینکه خوف آن دارد که
آب نخواهد تحصیل نمود بر او لازمست در این صورت موالات نماید
یا اینکه مسلوس و مبطون و مستحاضه باشد **مستحبست** در غسل
ترتیبی الاعلا فالاعلی بشوید **بر غاسل** مطلق مستحبست که با النک
باشد میخواهد ایمن از ناظر محترم باشد یا نباشد و مضمضه و استنشاق
نماید و دو دست خود از سر انگشتان تا مرفق سه دفعه بشوید و مستحبست
در غسل بدن خود را بدست خود بمالد و بدن که چاق باشد زیر پستان
و درزهای شکم احتیاطاً دست بمالد و هر چیز یکه مانع از رسیدن
آبست احتیاطاً تحلیل نماید و از جهت غسل ترتیبی خود یکمن تبریز آب
اختیار نماید **و در وقت غسل** دعائیکه از اهل بیت رسیده
بخواند اللّهمّ طهّر قلبی و تقبّل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی
اللّهمّ اجعلنی من التوّابین و اجعلنی من المتطهّرین و غیر را در عمل خود
شریک ننماید **و امّا احکام و خلل در غسل** جنابت بدانکه
اگر بعد از غسل ارتماسی معلوم شد قطعه از بدن او آب بر او فرو نگرفته
است واجبست اعاده غسل نماید و کفایت نمیکند شستن آن اگر
چه آن قطعه در طرف چپ باشد بلی اگر در غسل ترتیبی باشد او را بشوید

و ما بعد او را و اگر بعد از فراغ شک نماید و در جزئی از اجزاء غسل
اعتنا بان شک نکند و اگر در اثناء عمل باشد علی الاقوی باید مشکوک
آورده شود با ما بعد او اگر چه جمعی قاعده فراغ را در او جاری نمودند
و اگر کثیر الشک باشد اعتنا بر او نیست چنانچه اگر استبراء ننمود بللی
از او صادر شد واجبست اعاده غسل نماید و شرایط صحت غسل از
آب و پاک بودن بدن و نیت و استدامت آن و اباحه مکان و مباشرت
مکلّف بنحویستکه در وضوء گذشت **دویم از اغسال واجبه**
غسل حیض و آن خونیست که خلاق عالم خلق نموده است او را در
ارحام زنان از جهت حکمتها و مصلحتها **از آنجمله فرج زنان** لطیف
و نازک مینماید و غذاء طفل است ما دامیکه در رحمست بعد از اینکه
زن وضع حمل شد خدای جلّت قدرته بر او میپوشاند لباس صورت
شیر را و محو مینماید از او صورة خون را و او را غذاء طفل قرار داد و همینکه
زن نه حمل دارد و نه شیر میدهد مینماید آن خون بدون فائده پس میریزد
غالب وقات از هر ماهی شش روز یا هفت روز یا کمتر یا زیادتر بحسب
مزاج زن هر قدر که مزاج زن حرارت غالب باشد خون غالبست و زیادتر
هر قدر که برودت غالبست خون کمتر است بخواطر همین هر قدر زن
سن او کمتر است خون او زیادتر است و هر قدر سن او زیاد است خون
کمتر است و این خون مقتضی طبیعت و صحت مزاجست چنانچه خون استحاضه
از روی مرض و نبودن اعتدال مزاجست اگر چه از بعضی از روایات معلوم

ومستفاد میشود که زنان تا زمان نوح حیض نمیدیدند از زیادهٔ فساد
ومعصیت ایشان خدا ایشانرا مبتلا نمود باین بلیه که مردان این
حالت را از ایشان ببینند نفرت واجتناب نمایند وعزلت از
ایشان بجویند اگرچه ایشان طالب باشند **زنیکه قابلیت دارد**
که خون حیض ببیند بایست که نه سال او تمام شود وداخل در سال
ده شود اگرچه خون پیش از ده ببیند او حیض نیست **و بایست بسن**
یأس نرسد واگر بسن یأس برسد خونیکه بعد ازان دید حیض نخواهد بود
وسن یأس در زنان مختلف است اگر زن غیر قرشیه وغیر نبطیه
باشد همینکه پنجاه سال او تمام شد یائسه خواهد شد واورا قابلیت
دیگر نیست خون حیض ببیند واما نبطیه وقرشیه همانکه سن ایشان
بشصت رسید وشصت تمام شد خواهد یائسه شد وزن قرشیه
آن زنیست که منسوب باشد یا بپدر وما در یا بپدر تنها بسوی نضر بن
کنانه که یکی از اجداد پیغمبر ما ست وقریشی یکی از اولاد اوست امروز
زن قرشیه معلوم نیست مگر زنیکه منسوب باشد بسوی هاشم
بن عبد المناف واما نبطیه هیچ معلوم نیست زیرا موضوع نبطیه معلوم
نیست زیرا جماعتی گفته اند که ایشان جماعتی هستند کنار رودخانهای
ما بین کوفه وبصره ساکنند وبعضی گفته اند نبطیه عجمی را گویند که عرب
شدند وبعضی معنی دیگر گفته اند مثل اینکه عرب عجم شد واز حضرت
صادق در علل الشرایع مرویست که نبطی نه عربست ونه عجم واز کلام

ابن عباس چنانچه در نهایهٔ ابن اثیر مذکور است نبط کوفه است
بدان این خون معروفست ما بین زنان وخفاء ندارد غالبًا
وپیغمبر وائمه که در مقام تعریف وتوصیف او بیرون آمدند از جهة
اظهار آنچه معروفست ما بین عرف وعوام نه از جهة بیان اینکه معنی
شرعی او این است وآن اوصافیکه ائمه بیان نموده اند در مقام
اشتباه باستحاضه فائده میبخشد **وآن خون حیض** که ائمه بیان
فرموده اند که موافق است با عرف ایضًا مثل این است که او خون سیاه
یا سرخست گرم است تازه ودر وقت بیرون آمدن اورا اندک سوزش
است نیز هست واین خون کمتر از سه روز وزیاده از ده روز نخواهد
بود ودر وقت بیرون آمدن از جانب چپ بیرون میاید واگر این
خون مشتبه بشود ببکارت باین معنی بکارت زن قطعًا زائل شده است
وخون از او بیرون میاید ونمیدانند که او خون بکارة است ویا خون
حیض است تمیز یکی از دیگر بگذاشتن پنبه معلوم میشود اگر پنبه
ایکه برخود گذاشته است خون در اطراف او گرفته است مثل طوق
وهلال او بکار تست واگر خون تمام جانب باطن فرو گرفته است
او حیض است واین تمیز در صورتی منفعت مینماید که بکارت زائل
شده باشد واگر شك بر زوال بکارت شده باشد این تمیز منفعت
ندارد بلکه لا بد است که عمل بحیض نماید نظر باصل در خون زنان
حیض است **واگر مشتبه** شود خون حیض بخون قرحه در صورة عالم

بودن بر قرحه نه مطلقا پس در اینصورت ملاحظه نماید که خون از جانب
چپ بیرون میاید یا از جانب دیگر اگر اولست حکم بحیض نماید و اگر
اخر است حکم بقرحه نماید و اگر بداند که قرحه از جانب چپ است با تمام
جوانبست یا اینکه شك در اصل بودن قرحه داشته باشد تمیز مزبور
منفعت ندارد بلکه عمل باصالت حیض و قاعده امکان نماید **عمل**
نمودن بحالت سابقه خود نزد حقیر اعتبار ندارد چنانچه بعضی گفته اند
واگر بخواهد دراینصورت وصورت سابقه عبادات جای آورد
بدون تمیز مزبور باطلست اگرچه کشف خلاف شود که آنخون خون بکارت
بوده است در صورت سابقه و خون قرحه بوده است در صورت لاحقه
و سبب بطلان از جهت اوست که محکوم است بحیض بحسب ظاهر نه بسبب
بطلان از جهت ملاحظه نمودن تمیز است **واگر خون حیض** مشتبه
بخون استحاضه شود در تمیز بایست رجوع شود باوصاف مذکوره در
روایات از ائمه ع بر اینکه خون حیض خون گرم سیاه تازه است که بسوزش
و کزندگی بیرون میاید **و بدان خون** حیض که ذکر نموده ایم اقل
او سه روز است سه روز بایست متوالی باشد و پی در پی باشد
کفایت نمیکند سه روز ضمن ده روز **و همچنین** بعد از ملتزم
شدن بتوالی در سه روز شرط نیست که آن سه روز از طلوع شمس
تا غروب باشد و اگر از وسط روز خون دید آن روز محسوب نخواهد
بود از سه روز بلکه میگوئیم سه روز منکسر نیز کفایت میکند پس اگر از وسط

روز جمعه خون دید تا روز یکشنبه وسط روز سه روز حاصل شد و
صدق میکند سه روز پی در پی خون دید علی الاظهر الاقوی خلافا
للجماعة **و همچنین** ظاهرا در آن سه روز شرط نیست که خون لایزال
از او بریزد بلکه در بعضی از اوقات سستی و فتور او را حاصل شود ضرر
بصدق سه روز نمیرساند بلکه او حایض است اگرچه جمعی از قوم
متوالی و پی در پی در ریختن خون معتبر دانسته اند **و همچنین**
ظاهرا شب اول نیز داخل در حیض است اگر خون دیده باشد
لکن داخل نمیشود شب چهارم در مفهوم سه روز اگرچه جماعتی
از فقهاء شب اول و چهارم خارج میدانند **بدان زنان**
بر سه قسم هستند یك قسم ذات العادة و قسم دیگر مبتدئه و قسم
سیم مضطربه و ذات العادة آن بود که دو دفعه در دو ماه مساوی
خون ببیند و او بر سه قسم است یا اینکه این دو دفعه که خون
می بیند مساوی هست در زمان و عدد مثل در دو ماه از اول
تا پنج خون دید یا آن دو دفعه مساوی در عدد باشد نه در وقت
مثل اینکه در ماه اول از اول خون دید تا پنجم و در ماه دویم پنج
روز خون دید از اخر یا آن دو دفعه مساوی باشد در وقت نه
در عدد مثل اینکه ماه اول از اول خون دید الی پنجم و در ماه دویم
از اول خون دید الی ششم تمام این سه قسم را ذات العادة گویند
قسم اول را ذات العادة وقتیه و عددیه گویند و قسم دویم را ذات

العادة کویند قسم سیم را ذات العادة وقتیه کویند و **مبتدئة** آن بود
کر از جهت او عادت حاصل نشده باشد یا اول خون دیدن زنست یا
مدتیست خون دیده است ومی بیند لکن هنوز جهت او عادت
حاصل نشده است **و مضطربة** آن بود کر فراموش نماید عادة
مستقره را یعنی وقت وعدد خود را واکر فراموش نماید وقت تنها را
یاعدد تنها را او نیز فی الجمله حکم مضطربه دارد چنانچه معلوم خواهد
شد انشاء الله **اما سه قسم** از زنان **قسم اول** از سه قسم کر
ذات العاده است قسم اول از او کر ذات العادة وقتیه وعددیه باشد بمجرد
دیدن خون حکم بحیض نماید اگرچه بعد کشف خلاف شود وهم چنین است
ذات العادت وقتیه تنها علی الاقوی واما مبتدئه مضطربه وذات
العادة عددیه ظاهر انستکه بمجرد دیدن خون نمیتواند حکم بحیض
نماید مکر اینکه سه روز از او بکذرد وبعد از سه روز حکم بحیض نماید
واحوط از جهت او انستکه بمجرد دیدن خون جمع نماید ما بین تروک
حایض مستحاضه وعمل **و تمام این سه قسم** از زنان اکر خون دیدند
وخون ایشان بده روز قطع شد قطعاً تمام آن ده روز حیض است
واکر خون بعد از سه روز و پیش از ده روز قطع شود **اکر زن**
ذات العادة باشد استبراء نماید بداخل نمودن پنبه بر خود وبهتر آنست
در وقت استبراء بپا بایستد وشکم خود را بدیوار بچسباند وانکشت
خود را داخل خود نماید اکر پنبه ملوث بیرون آمد صبر نماید تا بده روز

یا یقین هم برساند بقطع شدن خون واکر پنبه ملطخ وملوث بیرون نیامد
غسل نماید وحکم پاکی بر خود نماید و زن واکر زن ذات العادة وقتیه
وعددیه خود زیاده خون دید مثلاً ذات العاده خمسه بوده است
و پنج روز کذشت و روز ششم نیز خون دید احتیاط نماید در روز
بعد از عادة نیز باینکه عمل حیض نماید واکر با اینکه احتیاط واستظهار
نمود خون یا بده قطع شد یا دوازده تجاوز نمود واکر تجاوز ننمود شک
نیست تمام ایام خون حیض است واکر تجاوز نمود ظاهر آنست خون
بعد از عادة از ایام استظهار و غیر او کر در میان روز واقعست
محکوم باستحاضه است چنانچه بعد از ده نیز محکوم باستحاضه است
پس زن ذات العادة حکم او معلوم شد از آنچه کر ذکر نمودم صورت
تجاوز از ده وعدم تجاوز از ده **اما مبتدئه و مضطربه**
اکر خون ایشان از ده تجاوز نماید این دو قسم از زنان اکر بتوانند
تمیز بدهند خون خود را بعض از بعضی باینکه بعضی بصفت حیض است
وبعضی بصفت استحاضه پس در این وقت هر دو قسم از زنان عمل بتمیز
نمایند و در تمیز سه چیز شرطست اول آنستکه تمیز باوصاف بوده
در حیض واستحاضه شود نه اینکه بقوة وضعف اعتباری مثل اینکه
بعضی متعفن است وبعضی غیر متعفن ومثل اینکه بعضی سیاه است
وبعضی سرخ یا بعضی زرد وبعضی بزرد میل بسفیدی وهکذا این نحو
صفات سبب تمیز نخواهد بود بلکه سبب تمیز آن اوصاف است کر

در شرع از جهة حیض و استحاضه بیان نموده است **و اگر تمیز** از جهة
ایشان ممکن نیست مبتدئه رجوع نماید بعادت زنان که اقارب و
اهل او هستند اگر ایشان نیستند یا مختلف رجوع نماید بهم سنهای
خود که با او در یک بلد ساکن هستند اگر نیز ایشان نیستند یا مختلف
هستند عمل نماید باینکه هر ماه هفت روز از جهة خود حیض قرار دهد
و ما بقی را استحاضه **و اگر مضطربه** باشد او در صورت تجاوز
هر ماهی هفت روز از جهة خود حیض قرار دهد بدون اینکه رجوع
با اهل و اقارب یا اهل بلد بنماید مثل مبتدئه **و هر ماهی که**
هفت روز قرار میدهد تعیین آن در اول ماه و آخر ماه و وسط ماه
باختیار خود است ظاهراً شوهر را مدخلیة در تعیین نیست **و گفتیم**
مضطربه سه قسم است و اینکه گفتیم در قسم اول مضطربه است **و اما**
اگر وقت را میداند وعدد را فراموش نمود باز هم عمل نماید هر
ماهی هفت روز لکن در آن وقت که معلوم است **و اما اگر عدد**
را میداند و وقت را فراموش نمود در اینصورت متعین است براو هر
قدر یکه از عدد میداند آن عدد را حیض قرار دهد لکن اختیار دارد
در تعیین وقت در اول ماه و آخر ماه و وسط **و اگر مضطربه**
وقت را فی الجمله میداند یا بحسب آخر یا بحسب وسط آن زمان معلوم
را فی الجمله حیض قرار دهد بعد کامل نماید بهفت روز یا بعد از
معلوم چنانچه در صورت اول یا پیش از معلوم چنانچه در صورت

دوم یا ملفق چنانچه در صورت سیم و در این باب فروعات بسیار است
که این رساله گنجایش او ندارد علاوه فرض زن مضطربه فرض
نادر است که زن بعد از ثبوت عادت عادت خود فراموش نماید
مبتدئه اگرچه از باب قوه طبع او غالب خون او تجاوز از ده
مینماید لکن اهل و اقارب با زنان هم سن با او در بلد موجود هستند
و ذات العادة حکم او معلوم و فروع مذکوره در کتب فقهاء بیان
فروع نادر است پس انسب در مقام بیان احکام حایض است و آن
امور بیست **امر اول** در محرمات بر حایض یا بسبب حایض اما
محرمات بر حایض **مس کتابت** قرآن و اسامی خدای عز و جل
و اسامی پیغمبران و ائمه علی الاحوط **و نشستن** در مساجد قطعاً
و مشاهد مشرفه علی الاقوی **و عبور نمودن** در مسجد مکه
و مدینه و قرائت سورهائیکه سجده براو واجب میشود **و چیزی**
در مساجد گذاشتن **و تمکین دادن** شوهر خود را در حالت
حیض **و اعلام** نمودن شوهر خود را بر حیض خود **و عبادات**
مشروطه بطهارت مثل نماز و روزه و طواف و جای آوردن پس
هشت امر بر حایض حرام است و اما محرمات بسبب حیض دو چیز است
طلاق دادن حایض است با شروط او و مقاربت با او نمودن با
علم بحیض او در زمان بلکه احوط مقاربت ننماید بعد از انقطاع
حیض و قبل از اینکه غسل حیض نموده باشد بلکه خوب و اولی است

که در زمان حیض ترك نماید وطی در دبر را بلکه مطلقا اجتناب اگر
چه وقت حیض نباشد **امر دویم** واجبات بر حایض است واو
امور بیست غسل نمودن بعد از قطع شدن خون از جهة عبادات
واجبه که مشروط بطهارت است بهتر آنستکه وضوء خود را مقدم
جای آورد **و قضاء نمودن** روزه واجبه که در زمان حیض جای
نیاورده است وقضاء نمودن نمازیکه قبل از حیض ممکن او بوده است
با آداب وشرایط جای آورد و نیاورد و اینها امور بیست که بر حایض
واجب میشود واما حیض سبب وجوب حکمی بر دیگری شود او وجوب
کفارة است بر شوهر اگر مقاربت نماید زن خود را در حالت علم بحیض
وحرمت کفاره است در اوائل حیض یك مثقال طلاء سکه زده است
و در وسط حیض نصف دینار و در آخر ربع دینار و مستحق این کفاره
فقراء هستند **و اما مکروهات** بر حایض و بسبب حایض
امور است **قران حمل نمودن** ومس جلد وما بین سطور او نمودن
وقران خواندن مطلقا اگرچه بهفت آیه نرسد وخضاب نمودن **و**
مستحب است بر حایض پنبه بر خود بگذارد و در وقت نماز یومیه
وضوء بسازد در جای پاکی بنشیند واگر او را جای نماز معینی باشد در
آن مکان بنشیند وذکر خدای عز وجل نماید بمقدار زمانیکه بحسب
عادت خود نماز میخواهد وان ذکر یکه از جهة او خوبست خواندن او
تسبیحات اربعه واستغفار وصلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد ولا اله

الا الله بگوید ویا هر ذکر یکه خواهد جای آورد **سیم از اغسال**
واجبه غسل نفاس است ونفاس خونی را بگویند که با ولادت یا
بعد از ولادت آید خون قبل از ولادت نفاس نیست پس اگر آن خون
قابل که بحکم بحیض شود حکم میشود بحیض وگرنه حکم میشود باستحاضه
وقابلیة او از جهة آن بود که کمتر از سه روز وزیاده از ده روز
نبوده باشد **وما بین** آنخون قبل از ولادة وخون ولادة ده روز
فاصله بوده باشد زیرا ما بین دو حیض یا یك حیض ونفاس اقل
پاکی که ده روز است باید فاصله شود **بگوئیم** که حیض با حمل
جمع میشود کما هو الاظهر الاقوی واگر یکی از این امور سه گانه مذکوره
نشود حکم بحیض نمیشود بلکه حکم میشود باستحاضه پس نفاس منحصر شد
بخون با زائیدن وبعد از زائیدن واگر با زائیدن وبعد از زائیدن
خون ندیده پاکست واجبست بر او که عبادات خود جای بیاورد و
مجرد زائیدن وخون ندیدن بر او چیزی نیست واین خون نفاس
که گفتیم که با ولادة یا بعد از ولادة آید اقل او یك لحظه ودقیقه
واکثر او علی الاقوی از ده روز نگذرد پس بخواهد احکام نفاس بر او
مرتب بشود با تمام ده روز بطریق استمرار خون به بیند یا روز اول
و روز دهم به بیند **پس اگر** چنین نشد در طرف خالی حکم بنفاس
نخواهد شد میخواهد طرف اول باشد یا طرف آخر مثلا روز اول تا
سیم ندید بعد دید یا بالعکس یا روز اول تنها دید یا روز دهم

تنها دید یا روز پنجم تنها در مثال اوّل اورا نفاس نیست تا روز سیم و در عکس نفاس او از روز سیم است و سه نفاس است مثال اخیره همان یکروز بتنها بر زنان لازم است همینکه خون از ایشان قطع شد بعد از ولادت غسل نفاس جای آورند و منتظر ده نشوند اگرچه بعد از غسل کشف خلاف بشود همینکه خون ندید غسل جای آورد و عبادات واجبه بعمل آورد اگر کوتاهی نماید از غسل علاوه براینکه معصیت نموده است عباداتی که ترک نموده است بایست قضا نماید در صورت عدم کشف خلاف و اگر کشف خلاف شود غیر از صوم قضاء ندارد بدان کفنیم اکثر نفاس ده است این در حق مبتدئه مضطربه است و اگر زن ذات العادة باشد در حیض همان مقدار که در حیض عادت داشت اکثر نفاس او ست پس ملاحظه آنچه ذکر شد نموده ام در ده روز او در عادت ملاحظه نماید بلی اگر ذات العادة در حیض در عادت خون ندید بعد از عادت خون دید تا روز دهم آن خون بعد از عادت نفاس است تنها و اگر از ده تجاوز نماید ظاهر آنست او را نفاس نباشد اگرچه احوط آنستکه ذات العادة تا ده روز نیز نفاس قرار دهد چون نفاس کفنیم خون ولادت است و اکثر او ده روز است با عادت و ظاهر است که ما بین دو نفاس شرط نیست که ده روز فاصله شود پس اگر روز اوّل ماه یک طفل زائید و روز دویم طفل دیگر از جهة هر یک نفاسی است مستقل لکن این دو نفاس تداخل میکنند در زمان مشترک بایز معنی

روز

روز سیم تا دهم زمان هر دو محسوب میشود و روز اول مختص باوّل است و روز یازدهم مختص است بنفاس دویم و هم چنین است اگر یک طفل قطعه قطعه بیرون آید بدان از احکام نفاس از واجبات و محرمات و مکروهات و مستحبات مثل احکام حایض است چهارم استحاضه استحاضه آن خونیستکه زن می بیند از جهة سالم نبودن طبیعت و صفت آن خون بنحویست که در باب حیض ذکر نمودم و استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آن بود که پنبه که زن بر خود میگذارد خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد و متوسطه آن بود که خون بطرف بیرون پنبه برسد لکن تجاوز نکند بان پارچه که در کمر می بندد و کثیره آن بود که تجاوز نماید با پارچه که در کمر می بندد اما قسم اوّل آنستکه واجبست که پنبه را عوض نماید و پنبه پاک جای او بگذارد زیرا اگر پنبه در اندرون و فضای فرج است بعضی از او بیرونست دور نیست که اگر بنحوی در فضا فرج داخل نماید که اصلا معلوم نشود عوض نمودن و تبدیل او لازم نباشد و از برای هر نماز وضوء بسازد خواه نماز واجب باشد و خواه مستحب و در هر دو رکعت از نافله یک وضو بسازد و امّا متوسطه واجبست بر او علاوه بر حکم قلیله آن پارچه که بر کمر می بندد عوض و تبدیل نماید زیرا رطوبات پنبه بر او رسیده است و این صورت و صورة آتیه ظاهر فرج را بشوید و از جهة نماز صبح یک غسل نماید اگر

قبل از نماز صبح خون متوسطه دید واگر بعد از صبح دید ظاهر آنست
که پیش از نماز ظهر غسل نماید وگرنه نماز او صحیح نخواهد بود همچنین است
اگر این خون پیش از نماز مغرب وعشا به بیند خلاصه این خون متوسطه
مثل جنابتست یک غسل از جهت او میخواهد هر وقت حاصل شود
اگرچه پیش از نماز مغرب وعشاء یا پیش از نماز ظهر یا پیش از
نماز عصر لکن ظاهراً فقهاء برخلاف این است زیرا ظاهر ایشان
آنست اگر خون متوسطه بعد از صبح وقبل از ظهر حاصل شود بر
او غسل واجب نباشد **واما** کثیره واجب است بر او علاوه
بر آنچه بر قلیله ومتوسطه است دو غسل دیگر یکی از برای نماز ظهر
وعصر و دیگر از برای مغرب وعشاء اگر خون مستمر باشد در تمام
اوقات یا پیش از هر نماز واگر چنین نباشد مثل اینکه پیش از ظهرین
حاصل شد فقط دیگر غسل از جهت عشائین نمیخواهد وبالعکس
ظاهر آنست که بعد از وضوء یا غسل تعجیل نماید در نماز وما دامیکه
وضوء وغسل را بطریقیکه ذکر شد بجای نیاورد عبادات او باطلست
دور نیست که قبل از عمل اگر زوج با او مجامعت نماید حرام باشد اگرچه
جمعی از فقهاء قائل بکراهت شده اند **پنجم از اغسال واجبه**
غسل مس میت است اگر کسی مس نماید مرده انسانرا بعد از اینکه
بدن او سرد شده باشد واجب میشود بر او غسل نمودن میخواهد
آن انسان مسلم باشد یا کافر ومیخواهد هر یک از ماس وممسوس

(وقت پیش از نماز عشاء)

حیوة بر او حلول کرده باشد یا نه حتی اینکه ناخن زنده رسیده باشد
بناخن مرده غسل بر ماس واجب میشود بلی صدق عرفی را مدخلیت
دارد در جانب ماس وممسوس پس اگر موی میت مس نماید حتی بجز اینکه
در او حیوة حلول کرده باشد وبالعکس واجب نمیشود غسل مس میت
بر ماس و در حکم بدن انسانیست قطعه از بدن او که مشتمل بر استخوان
باشد و در استخوان مجرد معلوم نیست وجوب غسل مس میت اگر
چه احوط غسل نمودن است شرط است در وجوب غسل میت بر اینکه میت
غسل داده نشده باشد پس اگر غسل داده شده باشد باین معنی
که تکمیل غسل او شده باشد بمس او چیزی نیست هم چنین است
شهید باینکه غسل میت مقدم شده باشد مثل اینکه امر بقتل
کنند تا اینکه کشته شود واما میتیکه تکمیل غسل او داده نشده یا اینکه
کافر او را غسل داده باشد یا اینکه تیمم عوض غسل داده اند بمس
او غسل مس میت واجب میشود وکیفیت غسل مس میت مثل
غسل جنابت است ترتیباً وارتماساً واین مس میت ناقض وضوء
واجب است بر مکلف علاوه بر اینکه غسل مس میت کند وضوء نیز
بگیرد از جهت نماز خود **ششم از غسلهای** واجب غسل دادن میت
است بر مکلفین واجب است بر میت انسانی بشرایطیکه میاید غسل
دهند پس انسب آنست مقدمات وتوابع او ونفس او ذکر شود
بدان در وقت احتضار میت که وقت سکرات موت است واجب است

میت را بر پشت بخوابانند بجانب قبله و پاهای او بجانب قبله
بکشند و مستحب است در آن وقت تلقین او نمایند که اقرار
بایمان و بامامت ائمه اثنی عشر نماید و هر چه پیغمبر آورده است و خبر داده آنست
حقست و این تلقین بهر زبان خواهند تلقین کنند اعتقاد حقیر
آنست این تلقین را بزبان مختصر تلقین نمایند خوب تر است اگر او را
علم نباشد بزبان عرب سید عبدالله شارح نخبه نیز فتوای او
چنین است و کلمات فرج نزد او بخوانند و او نیز متابعت کنند
و لا اله الا الله باو تلقین نمایند و مستحب است در آن وقت
سوره و الصافات و یس نزد او بخوانند و اگر طول بکشد نزع روح
او را نقل دهند بمکانیکه همیشه در آنجا نماز میخواند اگر او را مکان خاصی
نباشد روی جای نماز او بگذارند دور نیست که بد نباشد که شاید
جان باسانی بسپارد چون روح او از بدن او رفت چشمهای او ببندند و دستهای
زیر حنک و بندند دهان او باز نشود و هر دو دست او به پهلو بکشند و نزد او هر قدر
که ممکن شود قران بخوانند و چراغ نزد او بگذارند اگر در شب مرده
باشد و اعلام مؤمنین نمایند از جهت تشییع او و در تجهیز او
تعجیل نمایند و حرامست باینکه کاری جای آورده که زود قبض
روح شود مثل اینکه میدانند که او میمیرد و میل او بغذاء غیر مناسب
است بدهند باو که زود قبض روح او شود بعد از اینکه مرده است
این آرزو در دل او نماند یا طبیب بعد یاس میگوید هر چه میخواهد

بدهید

بدهید و مکروه هست که جنب و حایض در وقت احتضار
حاضر باشند و بعد از مردن بر شکم او آهن بگذارند و او را تنها
بگذارند و واجبست بر مکلفین از مسلمانان اینکه غسل
دهند هر مسلمانیکه مرده است یا در حکم مسلمانست مثل طفل
و مجنون که متولد شده اند از مسلمان اگر چه یکی از پدر و مادر او
مسلم باشند یا طفلیکه در بلد اسلام یافته شده باشد یا در بلد
کفر که در او مسلمان هست که ممکن است که این طفل از او متولد شده
باشد و تفاوت نیست در محکوم باسلام ما بین بزرک و کوچک
اگر چه سقط که چهار ماه او تمام شده باشد و صورت بندی او شده
باشد و کیفیت غسل آنست که غسل دهنده عورتین
میت را بپوشد در غیر زن و شوهر ایشان حاجت ندارد بپوشاند
و غاسل و میت بایست مساوی باشند در مردیت و زنیت یعنی
مرد مرد را بشوید و زن زن را مگر در زن و شوهر و کنیز و آقا
که هر یک دیگری را میتوانند غسل دهند اگر چه بهتر آنست که کنیز
آقای خود را غسل ندهد زیرا ملک منتقل بوارث شده است و لو
بعضی توقف نموده اند لکن اقوی جواز است و مگر در مرد دختری
را که سه سال او تمام نشده باشد و زن پسری را که سه سال او تمام
نشده باشد خلاصه مماثلت ما بین میت و غاسل میخواهد مگر زن
و شوهر کنیز و آقا و طفل سه ساله و دختر سه ساله و اگر مماثل

موجود نشود و رحم غیر مماثل که محرم اوست او را غسل دهد در زیر جامه
و قطیفه مثل اینکه عمه پسر برادر خود غسل دهد اگر مماثل نیست و
پسر برادر عمه را غسل دهد اگر کسی نیست **و واجبست** پیش از
غسل دادن ازاله نجاست او نماید و بعد اراده نماید در غسل
دادن او و نیت در غسل کند و کیفیت نیت در غسل جنابت ذکر
نموده ام بعد سه غسل او را بدهد مثل ترتیب غسل جنابت اول باب
سدر سر او کردن او بشوید بعد جانب راست و بعد جانب چپ و
دویم باب کافور بنحو مذکور سیم باب خالی از سدر و کافور بنحو مذکور
و اگر خواهد او را غسل ارتماسی دهد عیب ندارد یک نیت کند و او را فرو برد در آب
سدر و نوبت دیگر در کافور و نوبت دیگر در آب خالص خالی معیار در آب سدر و کافور
و خالی عرفست و اگر سدر و کافور نباشد ظاهر آنست آن دو نوبت با آب خالی غسل داده
شود که هر سه غسل با آب خالی بشود و اگر غسل دادن با آب ممکن نباشد بسبب عذری از عذرها
او را سه تیمم دهد عوض سه غسل و در هر تیممی عوض یکی از آن غسلها
قصد نماید در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را
عوض آب سدر واجب قربة الی الله و در دویم عوض آب کافور
و در سیم عوض آب خالی و در کیفیت تیمم نه اینکه دست میت را
بر زمین زند بلکه دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی
میت را باو مسح نماید و در دفعه دویم هر دو کف را بر خاک زند
و پشت کف راست او مسح نماید و بعد پشت کف دست چپ و

مستحبست

مستحبست در وقت غسل دادن میت پیرهن پوشیده دارد
بشکافند باذن وارث اگر بالغ باشد و گرنه جایز نیست بعد از آنکه
شکافند او را از زیر او بکشند **و در وقت غسل** دادن او را
بجا باشند مثل وقت احتضار و انگشتان او را بنرمی بمالند و او را
زیر سقف و نحو او غسل دهند نه زیر آسمان **غسل دهنده** جانب
راست میت بایستد پیش از هر یک سه غسل دو دست خود تا مرفق
بشوید **و میت را** پیش از غسل یا بعد از غسل وضو بدهد بکف
سدر سر میت را بشوید عورتین میت را پیش از غسل سه دفعه
با اشنان بشوید **و در هر یک** از آن سه غسل هر یک از سه جانب
راست و جانب چپ سه نوبت بشوید مثل غسل جنابت اگر میت
جنب یا حایض باشد احوط آنستکه او را غسل جنابت یا حیض نیز
بدهند **مکروهست** بدن میت غسل دادن با آب گرم و ناخن
او گرفتن **و ریش** و محاسن او شانه نمودن و موی ظهار او تراشیدن
و آب غسل او در میان خلا و بالوعه نجس داخل نمودن و اگر میت
محرم باشد حرامست که او را بکافور غسل دهند و همچنین حنوط
نمودن **و بعد از اینکه** فارغ شد از غسل میت واجبست که
حنوط میت نمایند یعنی هفت موضع او کافور برسانند و آن هفت
موضعیست که بر آن سجده نماز واقع میشود بهتر آنستکه کافور سیزده
درم و یک ثلث درهم باشد اگر نشد چهار درم اگر نشد یک درهم

و واجبست او را کفن نمودن بپارچه‌ئیکه مناسب و لایق بحال او
باشد و آن سه پارچه لنگ و پیراهن و سرتاسری که تمام بدن او فرا
گیرد بایست حریر و طلا و نجس و غصب نباشد خوبست از جنس پنبه
باشد نه جنس دیگر و سفید باشد نه رنگین و جنسی که از جهة مردان
جایز است که بر او نماز کنند همان جنس معین است که کفن مردان
و زنان شود و هر چیز که جایز نباشد نماز از جهة مردان نمودن جایز
نیست کفن نمودن حتی بر زنان و مستحب است از جهة مرد عمامه
و از جهة زن مقنعه و از جهة مرد و زن لفافه که باو رانهای میت
ببندند و کیفیت آنست که پارچه‌ئی که طول او سه ذراع و نیم باشد
بذراع دست اول سران پارچه را شق کنند آنقدر که باید و جانب شق
بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند و آن پارچه را از عقب زمیان
دو پای او بیرون آورند و از زیر کمربند او بیرون کنند و بر رانهای
او بپیچند و از جهة زن پستان بند زیاد کنند مستحب است بعد از
غسل میت پنبه زیادی بر عورتین او گذارند معروف نزد فقها
آنست که مکروه است کفن را بخور نمودن و بسیاهی چیزی بر کفن
نوشتن و ریسمان کفن که میخواهند باو بدوزند باب دهن تر نمودن
و کفن را باهن بریدن و در گوش و چشم میت کافور گذاشتن
بدانکه معمول در این زمان بر دیمنی زیاد مینمایند در اجزاء کفن و
از بعضی از روایات نیز توان استفاده نمود لاکن نزد حقیر استحباب

در کمال ضعف است و احوط ترک است و اما نوشتن کفن بآیات قرآنیه
و ادعیه معروفه عیب ندارد و دور نیست که مستحب باشد لکن بشرط
ایمن بودن از تلوث از نجاست بعد از اینکه فارغ شد از
کفن و نماز بر او بنحویکه خواهد انشاء الله ذکر شد او را دفن نماید
و پنهان نمایند در زیر خاک بنحویکه محفوظ باشد از جانوران و بوی
او از مردمان و مستحب است مقدار عمق قبر تا چنبره کردن باشد و یا مقدار
قد آدمی و واجب است میت را در قبر بخوابانند در جانب راست
رو بقبله نه بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد اگر میت مرد
باشد اول سر میت را داخل قبر نماید بعد از آن باقی بدن را و اگر زن
باشد بیک دفعه داخل نمایند و خوبست وقتی زن را داخل قبر
روی قبر را بچادر شبی یا پرده و یا نحو او بپوشانند و شخصیکه داخل
قبر شود و او را بخاک میسپارد محرم او باشد و اگر مرد باشد باید
آن شخص بیگانه باشد مستحب است بندهای کفن باز نمودن و خاک زیر
سر او بطریق بالش بلند نماید و تربت سید الشهداء با او در قبر
گذاشتن و تلقین دادن میت در قبر و مستحب است آنانیکه تشیع جنازه
میکنند از عقب جنازه روند یا طرف راست و یا طرف چپ نه در
پیش روی او و خوبست که جنازه را حمل کند بطریق تربیع یعنی دوش
راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن
پای راست او را بدوش راست گذاشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن

بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ دوش چپ او را بدوش چپ
برداشتن ظاهر آنستکه مستحب باشد چهار جانب جنازه را بهر نحو
باشد بدوش بگیرد بلکه مطلق حمل او اگر چه بچهار جانب او نباشد
نیز مستحب است میت را بخوبی و مهربانی بودن نه بعجله و حرکت دادن
در وقت تشییع استغفار و توبه نماید و از جهة میت استغفار و دعا
نماید و در وقت تشییع ترک نماید خنده نمودن را از صادق آل
محمد مرویست که هر که خنده نماید بالای جنازه خدای عز و جل
او را رسوا و مفتضح نماید در روز قیامت در میان خلایق و دعای
او نخواهد اجابت نمود هر که در میان قبرستان خنده نماید مراجعت
نماید بر او گناه و معصیت وارد آید مثل کوه احد اگر بر میت دعای
خیر نماید از آتش جهنم خواهد محفوظ شد خوبست از جهة کسیکه جنازه
را بر میدارد خود را میت فرض نماید و فرض نماید که من مرده ام و از خدای
خود طلب نموده ام که رجوع نماید بسوی دنیا اگر الان که رجوع نموده ام چه
نحو بایست عمل نمود کسیکه تشییع جنازه مینماید ننشیند تا اینکه میت
در لحد او بگذارند مستحب است کسی تشییع جنازه مینماید مراجعت
نکند تا اینکه نماز بر او بجای آورد و دفن شود و تعزیت باهل میت
بگوید اگر چه ولی میت او را اذن در رجوع دهد مستحبست بعد از اینکه
میت را دفن نمودند دست بر قبر بگذارد بعد از آنکه آب بر او پاشیده
باشند بالای سر میت رو بقبله و انگشتان باز نماید و کف را فرو

برد و هفت نوبت سوره قدر بخواند با آیة الکرسی مستحبست آب بپاشند
از جانب سر و دور زنند و زیاده را در وسط قبر بریزند و این ریختن
آب تا چهل روز مستحبست نوحه نمودن بر میت در شب ترک نماید
مکروهست از جهة مصیبت زده بزند زانوی و ران خود را و لطمه
بصورت خود بزند و ناله بویل و عویل و ذل نماید و زیاده بر سه روز
ترک زینت ننماید خوبست پیش از مصیبت اظهار حزن و اندوه نمودن
و بعد از مصیبت صبر و تسلیم و رضا بجای آوردن گریه نمودن از جهة
میت و مؤمن عیب ندارد بلکه گریه بر مؤمن مستحبست بر اهل مصیبت
که مصیبت پیغمبر و ائمه را متذکر شوند و مصیبت خود را پیش مصیبت
او کوچک بدانند مستحبست اهل مصیبت را تعزیت و تسلیه دادن
مستحبست اهل میت را اعلام نمودن بموت او **باب سیم در تیمم است**
و او عبارتست از استعمال خاک و وجه الارض عوض آب در وضوء و
غسل و در آن چند فصلست **فصل اول** در امور یکه مجوز
تیمم است **امر اول** نبودن مقدار آبی که کفایت طهارة او
نماید اگر چه مقدار رفع خبث او هست و نبودن آب بمجرد نبودن در نظر
کفایت نمیکند بلکه علم قطعی حاصل شود بر نبودن آب از جستجو نمودن خود
مکلف مقدار دو تیر انداز در مکان خالی از بلندی و پستی و درخت
و سنگ از چهار جانب با مقدار یک تیر انداز اگر مکان مشتمل بر بلندی
و پستی و درخت و سنگ باشد و جستجو در جوانب ربع وقتی بر او لازم

کہ احتمال وجود اب بدهد اگر احتمال وجود در چهار جانب ندهد باید وجهه
بعضی از جهات ندهد پس در اینصورت جستجوی در تمام جوانب یا
در بعضی از جانب ساقطست خلاصه غرض حصول علم وجدانی است
در نبودن اب یا اینکه علم شرعی حاصل شود از جهة او از نبودن اب مثل
اینکه دو عادل خبر بدهند از نبودن اب و اگر عدل واحد اورا خبر
دهد از نبودن اب و اگر علم از قول او حاصل نمود شبهه نیست در
اعتبار او و اگر علم حاصل نشود اعتبار بقول او نیست علی الاقوی چنانچه
اگر مظنه از جهة حاصل شود بر نبودن اب اعتباری بر او نیست اعتبار
در حق مکلف علم شرعیست و یا علم وجدانی و غیره کفایت نمیکند
بلی اگر اورا ممکن نشود در جستجو واجبست بر او نایب فرستادن اگر
چه باجرت دادنی که در قدرة اوست لکن شرطست اینکه نائب عادل
باشد فاسق و مجهول الحال کفایت نمیکند پس بر او لازمست که احراز
نماید نبودن اب را اگر اخلال نمودن از وارثی و جستجوی نمود قطعاً معاقب
و عاصیست زیرا ترک نمود طلب ابرا که بر او واجب بود اگر چه طلب وجوب
مقدمی دارد بدان وجوب طلب اب وقت قدرتست و کرنه از او
ساقطست پس تیمم نماید بدون طلب **امر دوم** اب موجود است
لکن رسیدن باب از جهة مکلف خوف و جبن است یا بر نفس خود
یا بر اینکه راه کم نماید یا مال دزد ببرد یا ستم بر عرض او بشود و امثال
این امور و مراد بترسیدن و خوف غیر مظنه است بلکه بیشتر است از

مظنه مثلاً در انسان اضطرابی و شکی حاصل شود که نمیداند چه
میشود یا ان امریکه از او خوف دارد در واقع میشود یا نه **امر سیم**
اب موجود است در نزد مکلف لکن در استعمال او میترسد که مرض
حاصل اید یا اینکه مرض موجود تاخیر بیفتد خوبی و براو و تفاوت نیست
در ان مرض ما بین درد چشم و درد سر و جرح و قرح و تب و نحو انیها
و در حکم خوف مرض مرضاست اگر در استعمال اب از شدة گرمی
یا سردی بنحویست که بر شخص مکلف کمال تعب و مشقت است در
استعمال او اگر چه بالنسبه سایر مکلفین مشقت و عسر نیست **در**
حکم مرضست اگر در استعمال اب خوف خشونت و شقاق بدن
خود دارد چنانچه در شدة سردی ظاهر میشود و از این قبیلست اگر
خوف عطش خود یا سایر مکلفین یا حیوان محترم داشته باشد **امر**
چهارم در تحصیل اب خریدن یا خواهش نمودن یا اجاره نمودن
بنسیه مثل حمام در او ذلت و خواری و مهانت نفس است اگر چه بالنسبه
بنوع مردم کلفت و مشقت نباشد لکن احتیاط ما بین تیمم و اب استعمال
نمودنست ترک ننماید اگر چه اقوی در نظر حقیر تیمم است زیرا میزان
این امور بشخص است مکلف است نه بنوع مکلف **امر پنجم** در تحصیل
اب پول حاجت دارد که او را نیست یا مقداری از پول میخواهد که در
در دادن انمقدار اجحاف بمال اوست و ضرر بحال و اعتبار او دارد در
تحصیل اب لا ابی میخواهد که مکلف فاقد ان الات است و لو با جان

وعاریت **امر ششم** وقت قابلیت ندارد واز جهة ضیق از تحصیل
آب ویا از استعمال آب مثل اینکه از خواب بیدار شد اگر وضو بگیرد نماز
قضا خواهد شد در اینصورت تیمّم اختیار نماید مقدّم است مراعات
وقت از طهارت با آب بلی اگر وضو بگیرد یکرکعت از وقت درك نماید
او مقدّم است بر تیمّم اگرچه تمام وقت درك نماید بدان این امور
که ذکر نموده ام از جهة جواز تیمّم **اگر کسی مخالفت نماید** مثلا در
وقت ضیق از خواب بیدار شد بایست تیمّم نماید وضو گرفت یا آبی که
بایست باو رفع خبث نماید باو رفع حدث نمود یا با خوف ضرر بنفس
یا مرض رفت آب تحصیل نمود وضو وغسل جای آورد **حکم**
استعمال آب او آنست اگر نفس استعمال او حرامست وضوء او باطل است
مثل امثله که ذکر نموده ام زیرا با حرمت استعمال قصد قربة او وا ممکن
نیست اگرچه قصد کون بر طهارت یا سایر غایات نماید زیرا معنی
قصد قربة در باب وضو بیان نموده ام **اگر نفس** استعمال حرام نباشد
مثل اینکه بذلّت وخواری ومال زیاد وخوف از دزد وسبع ونحو
ایشان حاصل نمود در این صورت وغسل او عیب ندارد وقصد قربة
ممکنست بلکه متعیّن است وضوء گرفتن وتیمّم جایز نیست **فصل**
دویّم در آنچه که باو تیمّم میشود اظهر واقوی آنستکه صعید که باو
تیمّم صحیح ارض است نه خاك خالص اگرچه او قدر متیقن واحوط است
پس جایز است بر وجه ارض غیر از نباتات واشجار ومعادن مثل نمك

وطلا ونقره وعقیق وفیروزج وغیر انها که ارض نمیگویند **وهمچنین**
جایز نیست تیمّم نمودن بخاك ستر میخواهد واز چوب وحشیش حاصل
شود یا از خود زمین از زیادتی رفت وآمد وحرکت در او حالت
دیگری از جهة او حاصل شد که شبیه بمعدن شده است وهمچنین
گچ وآهك پخته وآجر وسفال طبخ شده علی الاقوی این امور که استثنا
شده است از زمین غیر او هرچه صالح است از جهة تیمّم بدون تفاوت
ما بین خاك وسنك ریزه وسنك زمین گچ وآهك وخاك قبر که
علم بنجاست او ندارد وخاك مستعمل در تیمّم وکلوخ وخاك سیاه
وسفید وسرخ ونحو این امور وبالجمله هرچه صدق زمین براو بشود
واگر شك در صدق دارد اجتناب نماید چنانچه لازمست با بودن
یکی از افراد وجه الارض اجتناب از تیمّم بچیزیکه در او غبار است **اگر**
قدرت ندارد بیکی از افراد وجه الارض وزمین تیمّم نماید بچیزی
که در او غبار است **لکن تیمّم نمودن** بچیزیکه در او مظنّه غبار است
مثل یال اسب وحصیر وفرش وجامه وامثال اینها دو شرط است
اوّل اینکه آن غبار از خاك خالص زمین باشد نه غبار حاصل از
خاکستر چوب وحشیش وآهك واشنان ونحو این امور که تیمّم بر آنها
جایز نیست پس اگر غبار از این امور یا ممتزج از این امور ویا مشتبه
باشد تیمّم بر او جایز نباشد **دویّم** آنستکه ممکن نباشد از زدن
بدست وچوب ونحو آنها خاکی از او جمع شود که صدق زمین وخاك

براو شود اگر ممکن شود از آنها اینمقدار جمع شود جایز نیست و با اینها تیمم
نمودن بدون تکان و جمع نمودن خاک چنانچه جایز نیست تیمم نمودن
بگل که وحل گویند با امکان خشک نمودن و همچنین جایز نیست تیمم
نمودن با اینکه قدرت دارد یخ و یا برف را آب کند و از او مقدار
آب وضوء تحصیل نماید و اگر مکلف و را نه آب است و نه خاک ظاهر است
تکلیف نماز از او ساقط است **بدان آنچیزیکه** تیمم براو میشود
سه شرط دارد اول آنستکه پاک باشد دویم آنستکه مباح باشد
زمین غصبی بالذات یا بالواسطه صحیح نیست که براو تیمم شود سیم
آنستکه وجه الارض خالص باشد اگر ممزوج باشد بنحویکه آن ممتزج
مستهلک نشود تیمم براو صحیح نخواهد بود با همه این شرایط مکروه است
تیمم نمودن بزمین ریگ زار و شوره زار و زمین گودال و پست زیرا
مستحبست تیمم نمود در مکانهای بلند **فصل سیم** در کیفیت
تیمم است و او آنستکه دو دست خودرا از باطن او نه از ظاهر او بزند
بزمین که در عرف صدق زدن کند نه مجرد نهادن بزمین در وقت
زدن باطن دو دست بر زمین بایست که باهم و یکدفعه فرود بیاید بر
زمین نه مقدم و موخر **بعد از اینکه** دو دست بزمین زد معًا
و باهم بلند نماید و باهم مسح نماید روی خودرا از پیشانی خود از جائیکه
موی سر با و منتهی شود تا بالای دماغ که استخوان دماغ باشد
که متصل است با برو نه اینکه نرمه دماغ باشد و احتیاطًا دو طرف پیشانی

نیز مسح نماید و شرط نیست که تمام اجزای باطن دو دست مسح شود
بتمام اجزای پیشانی و دو طرف پیشانی او و ابرو بلکه آنکه مسح بابت
باطن دو دست باشد که تمام ممسوح با و مسح شود خلاصه استیعاب
در ماسح شرط نیست بلکه او شرطست در ممسوح بعد از اینکه مسح
روی نمود و از او فارغ شد مسح نماید بباطن کف دست راست خود
پشت دست چپ خودرا از بند دست تا سر انگشتان و بباطن کف
دست چپ مسح نماید پشت دست راست خودرا از بند دست
تا سر انگشتان **و احوط از جهت** مکلف در زدن دو دست
آنستکه دو دفعه دست را بر زمین زند یکدفعه از جهت مسح روی
و یکدفعه از جهت مسح دو دست اگرچه اقوی کفایت یک ضربتست و در
دفعه احتیاطست بدان احتیاط در تیمم اینستکه تمام اجزاء ماسح را بتمام اجزاء ممسوح
برساند یا اینکه خاک را بفرج و خلل باطن انگشتان برساند یا اینکه ما بین انگشتان
در پشت دست مسح نماید این نحو تدقیق و تعمیق خلاف احتیاطست
و موجب وسواس خواهد بود بلکه در کیفیت امتثال بزدن دو دست
بزمین و مسح نمودن پیشانی رجوع بعرف شود و عرف در کیفیت
امتثال بنحویکه ذکر شد میگویند **بدان زدن** دو دست بزمین
وقتی لازم و واجبست که مکلف را قدرت براو باشد اگر یکدست
تمام قطع شده یا بعضی از آن یا هر دو دست قطع شده باشد براو
واجب است در این صورت مقداریکه از جهت او ممکن است مثل مسح

ببعض از دست اگر بعضی قطع شده باشد ومثل مسح پیشانی بر زمین
اگر تمام دست قطع شده باشد واورا اصلا دست نباشد خلاصه
ملاحظه مقدار مسح و غیر خود ملاحظه نماید **واز اینجا معلوم**
میشود اگر در باطن دست مانع دارد یا نجاست متعدیه که سرایت
بر زمین میکند یا غیر متعدیه لازمست بظاهر دست و پشت دست
بزند بزمین نه باطن اگر باطن دست نجاست غیر متعدیه باشد در این
صورت مسح بظاهر کف بشود یا باطن اشکالست اقوی جواز مسح بظاهر
است واحوط جمع است ما بین مسح بظاهر و باطن **وبدان ایضا**
اگر تمکن نباشد مکلف را نه مسح دست و نه مسح پس بر او واجبست
دیگری را امر نماید به تیمم دادن اگر چه باجرت باشد لکن نیت خود نماید
نه آنکسیکه اورا تیمم داد اگر ممکن است دو دست اورا بزند و مسح
بدهد بدو دست این متعین است و اگر نه خود مباشر دست خود
او را مسح سر و دست بدهد **وبدان ایضا** در تیمم واجبست امور
اول قصد قربت نمودن بنحویکه در وضو ذکر شد **دوم** قصد
بدلیت از غسل یا وضو **سوم** قصد اباحه نماز باو نه قصد رفع
حدث اگر قصد رفع حدث نماید عمدا باطل خواهد بود و اگر از روی
نادانی و جهل و یا نسیان قصد رفع حدث نموده است دور نیست
که باطل شود زیرا نیت نموده است امر غیر معقول را **چهارم** ترتیب
باینکه اول ضرب دو دست نماید بعد مسح سر و بعد مسح دو دست

وپنجم موالات عرفی اگر چه بدل غسل جنابت باشد که در او
موالات شرط نیست **ششم** زمین پاک باشد **هفتم** مکان
تیمم غصب نباشد **هشتم** وقت تیمم ضیق باشد علی الاقوی
وصحت تیمم در وقت سعه خصوصا با الامکان حصول آب و رجاء زوال
موانع در کمال اشکالست پس شرط صحت تیمم ضیق وقت است
و نماز او بجهة او در اول وقت ممکن نیست **مگر اینکه** تیمم در وقت
ضیق بجای آورد و با او نماز خواند و وقت نماز دیگر داخل شد میتواند
نماز دیگر را در اول وقت بجای آورد در صورتیکه از جهة تیمم او
ناقض حاصل نشده باشد **ومکروه** اول وقت نذر نماید یک
آیه قران یا صلوات بر پیغمبر بجای آورد بطهارت و یا دو رکعت نماز
الآن بجای آورم در اینصورت بواسطه نذر وقت ضیق خواهد شد
و تیمم در اول وقت بجای آورد و نماز واجب خود را نیز در اول وقت
بجای آورد **نهم** در مسح واجبست مراعات الاعلی فالاعلی نماید باین
معنی مثلا در مسح روی از رستنگاه تا بطرف بینی که در طرف حاجب
است بجای آورد نه عکس **دهم** چنین از بند دست تا سر انگشتان
نه عکس و مراد ما بمراعات اعلا فالاعلی عرفیست نه حقیقی **یازدهم**
ظاهر بودن دو کف دست و پیشانی پیش از تیمم **فصل چهارم**
در احکامست **ظاهر واقوی** در نزد حقیر اینست هر اثری و حکمی
که مترتب بر وضو و غسل است همان اثر و حکم مترتب میشود بر تیمم

بدل از او پس تیمم بدل از غسل جنابت مباح مینماید دخول مساجد
ومشاهد ومس کتابت قران وغیر اینها را و تیمم بدل از وضوی
مباح مینماید مس کتابت قران را پس هر کاریکه آب مینماید همان کار
نیز خاک جای میاورد **و بدان** بعد از فرض صحت تیمم عباداتیکه
با وجای آورده شد حاجت اعاده ندارد اگرچه خود مکلف سبب شود
از جهت این تیمم مثل اینکه آب موجود را بعد دخول وقت ریخت و
بیدانست که آب نمیتواند تحصیل نماید و یا اینکه عمداً جنب میشود
ومیداند که آب نمیتواند استعمال نمود از جهت خوف ضرر **و بدان**
حدث میخواهد اکبر باشد یا اصغر ناقض تیمم است مثل اینکه آب
پیدا شود متمکن از استعمال او هم باشد **بدانکه** محدث بحدث اصغر
یک تیمم کفایت او مینماید و حاجت بتعدد ندارد بلکه ممکن هم نیست
واما محدث بحدث اکبر اما غیر غسل جنابت دو تیمم لازم دارد یکی از
جهت غسل و یکی از جهت وضو اگر آب اصلا او را نباشد اگر آب مقدار
یکی دارد از جهت دیگر تیمم نماید واما غسل جنابت یک تیمم کفایت او
میکند زیرا غسل او قائم مقام دو چیز است و همچنین بدل او چنین است

باب چهارم در نجاسات ومطهرات است اما نجاسات یازده چیز است
اول و دویم بول وغایط حیوان غیر ماکول اللحم از حیوانیکه او را
خون جهنده باشد یعنی خون او از عروق و رکهای او بعد بریدن بجهندگی
بیرون آید میخواهد آنحیوان غیر ماکول اللحم نجس العین باشد یا غیر

نجس العین صحرائی باشد یا دریائی پرنده باشد یا چرنده پس ماده
وما هی ومکس وعنکبوت ومور فضلات ایشان نجس نیست **سیم**
میته بشروط مذکوره و تامل وشک در نجاست او نمودن زنوا
ومواد واصل بیغمبرانست غلط است **چهارم** خون حیوانیکه
او را خون جهنده باشد میخواهد از عروق باشد و یا از غیر عروق
وبقدر درهم باشد و یا کمتر از او اگر خون در بدن و یا لباس خود
دید وشک نمود که شروط مذکوره در او هست یا نه اقوی حکم
بطهارة است وخونیکه از غیر حیوان بیرون آید مثل درخت و زمین
ونحو آن محکوم بطهارتست خونیکه در تخم مرغ پیدا شود نجاست او
محل تامل است احوط اجتنابست خونیکه از حیوان بعد از تذکیه
او باقی ماند بعد از ریختن مقدار متعارف او محکوم بطهارت است و
همچنین خونیکه از کوشت بیرون آید بعد از اینکه او را در میان آب
گذارند محکوم بطهارت است اگر خون متعارف از حیوان بعد از
تذکیه بیرون نیاید محکوم است بنجاست چنانچه اقوی در نظر آن
است که اگر حیوان را در وقت ذبح سر او را بلند نمایند و جسد
او را او نزیر کنند خونیکه در کبد و جگر او باقی میماند محکوم بنجاست است
خون سپرز و خونیکه در جنین که شکم مادر است در زمان تذکیه
احوط اجتناب از اوست اگرچه اقوی طهارتست **پنجم** منی است
واو عبارت است از حیوانیکه او را خون جهنده باشد اگر بمیرد بدون

سبب اکو ماکول باشد یا مطلقا اکرچه غیر ماکول باشد **تفاوت**
در نجاست نمیکند در تمام اجزاء او که حیوة و زندکانی دارد حلول
نموده باشد اما جزئی که حیوة در او حلول ننموده باشد مثل شاخ
وعظم و مو و نحو آن پاکست پس مناط حلول حیوة و عدم حلول
حیوة است تفاوت نمیکند در میته بودن بر اینکه الحیوان بمیرد یا
جزئی از اجزاء او و حیوة در او حلول نموده است از او جدا شود پس آن
جزء میته است و نجس **اما پوست** نازکی از بدن حیوان جدا
شود مثل از لب یا جوشش یا از سر کچل پاکست و مثل اوست در
پاک بودن جزء سفید یکه در بیخ موست وقت جدا شدن از شانه
و نحو او یافت میشود **ششم** کافر است و او نجس است مطلقا حتی
اجزائیکه در او حلول حیوة ننموده باشد و اولاد صغار در حکم
اوست علی الاقوی و مراد از آن انست که انکار نماید یکی از اصول
دین را یا انکار نماید یکی از ضروریات دین را ظاهر آنست
کسیکه انکار نماید ظواهر بعضی از آیاتیکه مجمل نیست و او را تاویل ننماید
در حکم کافر باشد **هفتم** مسکر است که مایع بالاصالة باشد
اکرچه خشک شده باشد الان اکرچه بمقداریکه سکر و مستی نیاورد
مثل قطره از آن اقوی در نظر نجاست آب انکور است بعد از جوش
آمدن و شروع در قوام نماید و اما آب کشمش و خرما اقوی در نظر
طهارت است **هشتم** سک و خوک صحرائی نه آبی و بتمام اجزاء

او اکر

او اکرچه حیوة حلول نکرده باشد نجس است **نهم** فقاع و آن مسکری
است که از جو بعمل آورند و معتبر در او صدق است در نظر عرف اکر
چه حقیقت او معلوم بر مکلف نباشد **دهم** عرق جنب از
حرام است میخواهد آن عرق وقت جنابت حاصل شود یا بعد از جنابت
میخواهد از زن باشد یا از مرد میخواهد موطوء بهیمه باشد و یا غیر
آن و میخواهد حرام حرام ذاتی باشد یا عرضی مثل وطی حایض و وطی
در ماه مبارک رمضان و وطی در حال احرام و نحو آن **یازدهم**
عرق شتریست که نشو و نماء او از نجاست شده باشد بعبارة اخری
غذای او از نجاست شده باشد مدة از زمان که در عرف او را جلال
بکویند اظهر و اقوی و احوط آنست اینحکم مختص شتر نیست بلکه مطلق
حیوان حتی انسان اکر غذای او نجاست شده باشد بحیثیتیکه در عرف
او را نجاست خوار و جلال بکویند عرق او نجس است **بدانکه** این
نجاسات که ذکر نموده ام اکر خشک باشد و ملاقات نماید بجسم
خشک دیکران جسم را نجس نخواهد نمود اکر بخواهد آن جسم را نجس
بشود موقوفست بر اینکه از آنها با رطوبت باشد که در دیکر تاثیر
نماید اکر چنین شد آن جسم پاک متنجس میشود یعنی قبول نجاست
کند پس آن متنجس نیز حکم نجس را خواهد داشت یعنی اکر ملاقات
و متصل شود بجسم دیکران نیز خواهد متنجس شد متنجس و نجس
در اینحکم تفاوت نمی کند **چنانچه** تفاوت نمیکند در حرمت

انتفاع واستعمال ایشان در هر جهتی از جهات حتی اگر بخواهد بآب نجس
ازاله خبث نماید بعد از ان بآب پاک خود را پاک نماید فعل حرام نموده
است چنانچه منفعت بردن بعین نجس حرامست حاصل کلام
نجس و متنجس را استعمال ننمایند و انتفاع ازان نبرد در نحوی از انحا
حتی اگر سقف خانه او سوراخ باشد بخواهد انسوراخ سد نماید بکله
میته و جلد میته حرامست بلی جایز است انتفاع بردن بنجاسات در
تقویت زراعات چنانچه متعارفست بدان اعیان نجست که
معلوم است نجاست ایشان نزد اصحاب ان اموری که ذکر نموده ام
و بیان نموده ام هر یک از انها اگر با رطوبت در خود و یا در دیگری که
و با او ملاقات نماید باشد انملاقی خواهد متنجس شد پس اگر خشک
باشد و تلاقی نماید با چیز دیگر خشک او را نجس نمی نماید قول بر انکه
میته در حالت خشکی هر چه ملاقات نماید او را نجس نماید ضعیف است
اگر چه خوبست ملاقی او را شستن چنانچه خوبست و مستحبست
اجتناب نمودن از خرگوش و روباه و موش و وزغ و عقرب و سوسمار
زیرا بنجاست هر یک از انها بعضی از اعیان طایفه ملتزم شده اند
وزغ و چلپاسه در لسان اهل رشت و جیلان چه چرکویند و همچنین
مستحب است از سگ و خوک ابی و ولد الزنا و عرق و چرک ابی رد که
که از زخم بیرون اید و شیر دختر و زهره گوسفند و گاو و بول قاطر
واسب و الاغ و کسیکه اعتقاد بامامت دوازده نفر نداشته باشد

مادامیکه منتهی بنصب نشود و گرنه نجس است چنانچه فرقه ضاله
اسمعیلیه ایشانرا عداوت و دشمنی زیاد است با امام موسی بن
جعفر علیه السلام و هم چنین خوبست بلکه احتیاط انست اجتناب
نمودن از کسانیکه اثنی عشری را دشمن دارد از جهت دین ایشان نه
از جهت دنیا بدان ایضا نجس العین یا متنجس وجوب ازاله ایشان
و پاک نمودن ایشان وجوب نفسی نیست که اگر اراده نماز و طواف و استعمال
ندارد واجب براو باشد و اگر ترک نماید معاقب باشد بلکه وجوب او
شرطیست باین معنی اگر اراده نماز خواندن و یا طواف نمودن دارد بر او
لازمست که بدن و لباس خود پاک نماید و همچنین اگر ظرفی نجس باشد
بخواهد در او چیز رطوبتی استعمال نماید لا بد است که او را پاک نماید و گرنه
ان شئی پاک متنجس میشود و اکل و شرب او خواهد حرام بود بلی اگر
مسجد و یا ضریح مقدسه و تربت محترمه و یا قران اگر نجس میشود واجب
است پاک نمودن ایشان زیرا تعظیم ایشان واجب است نه اینکه اهانت
ایشان حرام باشد چنانچه بعضی نموده اند پس بنابراین تفاوت نمی کند
العیاذ بالله که انها نجس بشود و یا اینکه نجاست خشک در انها
گذاشته شود زیرا ازاله نمودن در صورت اولی و باقی گذاشتن
در صورت ثانیه منافات بتعظیم دارد اگر چه ادخال نجاست غیر متعدیه
از جهت ادخال در مساجد و ضرایح حرام ندانیم و از جهت وجوب تعظیم
است میگوئیم جایز نیست از جهت جنب و حایض داخل در خانه پیغمبر

واوصیاء ایشان شدن در حال حیوة ایشان و داخل در حرم و ضریح
ایشان شدن در ممات ایشان بلکه میگوئیم اقوی در نظر آنست
آنچه متعلق و مرتبط و منسوب بایشانست از رواق و ایوان و صحن
و بیوتات متعلقه بصحن در حال حیض و جنابت داخل نشود نه
مکثا و نه عبورًا اگرچه عبور در مساجد غیر از دو مسجد از جهت ایشان جایز
بدانیم زیرا حرمت در دخول جنب و حایض در مسجد غیر از دو مسجد از جهت
مکث است و درنگ نمودن و اما در خانهٔ پیغمبر و وصی او از جهت
داخل شدنست **بدان** نجس که غیر را متنجس مینماید در حالت
رطوبت مشروطست بر اینکه آن غیر سیلان و میلان او را باشد
مثل آب و روغن و شیره در هواء گرم تابستان و اگر بنحو مذکور نباشد
مثل روغن و شیره در هواء زمستان پس بعد از ملاقات تمام او نجس
نخواهد شد بلکه متنجس همان جزء از شیره و روغن است که بنجس متصل
شد و باقی او پاکست و از اینجا روشن میشود در بدنیکه عرق نموده است
و نجاست براو رسیده است اگر عرق او سیلان و میعان دارد پس خواهد
نجاست سرایت در تمام او نمود و گرنه سرایت نخواهد نمود و اگر شک در
سرایت و عدم او نماید حکم بطهارت غیر از جزء ملاقی خواهد بود اگرچه
او را مظنه بسرایت باشد مطهرات ده چیز است **باب پنجم** اول
از آنها آب مطلق است و آن پاک مینماید خود را چنانچه در مقدمه ذکر
نموده ام **و پاک** مینماید آب مطلق غیر خود را از بدن و ثوب و ظروف

و بساط

و بساط و لحاف و نجس شدن این امور یا ببول است یا بغیر او اگر بدن
نجس شود ببول و میخواهد او را پاک نماید باب قلیل طریق پاک نمودن
او آنستکه دو دفعه آب براو بریزد بنحویکه آب از بدن جدا شود نه
اینکه از مکانی بمکانی آب غساله جمع شود علی الاقوی نزد حقیر
آنست که کفایت نمینماید در پاک نمودن باب قلیل محض اجراء آب بر
او اگرچه از بدن جدا نشود و از مکانی بمکانی نقل شود و اگر او را
میخواهد پاک نماید باب جاری و باب کثیر مشهور آنستکه یکدفعه کفایت
مینماید نزد حقیر مشکلست اقوی آنستکه در پاکی او حاجت بدو دفعه
دارد **و اگر نجس** شود بغیر بول اقوی کفایت یکدفعه است و
احوط تعدد است و شرط نیست که اول ازاله نجاست نماید بعد بشوید
بلکه بشستن ازاله نیز بشود کفایت در یک غسله مینماید لکن بشرطی
که آب متغیر برنگ نجاست نشود و گرنه کفایت در یک غسله نمی نماید
و اما ثوب و جامه و نحو ایشان اگر نجس شود ببول و ممکن باشد
عصر و فشردن ایشان اگر باب قلیل میخواهد پاک نماید حاجت دارد
بدو دفعه و عقب هر دفعه عصر و فشردن تا دو غسل و شستن صدق
نماید **و همچنین** معتبر است در پاک نمودن بقلیل اینکه قلیل را
وارد آورد بر نجس نه بعکس علی الاقوی زیرا که عکس او خلاف متعارف
است و روایت وارده در مرکن معلوم المراد نیست **و اگر باب کثیر**
و جاری میخواهد پاک نماید اقوی نزد حقیر نیز تعدد و عصر حاجت

دارد بمجرّد فرو بردن در آب و جریان آب جاری کفایت نمی نماید
اگرچه مشهور میان علما کفایت است خصوصاً در آب جاری بواسطهٔ
روایت رضوی زیرا غسل ثابت باجماع و نصوص صدق نمیکند
بمجرد فرو بردن بدون عصر و فشردن بلکه لابدّ است که فشرده شود
و اگر ثوب و جامه نجس شود بغیر بول اقوی کفایت یکدفعه است
و حاجت بتعدّد ندارد و احتیاط تعدّد است **و امّا بساط** و
فرش و لحاف و نحو ایشان که سنگین و ثقیل هستند که اگر فشرده
و عصر شود حاجت دارد بکمک و اعانت جمعی و یک نفر از عهدهٔ او بیرون
نمی آید طریق تطهیر او میخواهد در آب قلیل یا غیر قلیل که کر و جاری
باشد حاجت دارد بعصر و فشردن بدون او پاک نشود و این
فشردن حاصل نماید یا باعانت غیره و یا چیز سنگین بالای او بگذارد
که آب از او ریخته شود یا اینکه تقلیب زیر و بالا نماید که آب زاید
از او ریخته شود یا کبس و لگد و غمز نماید یا اینکه او را بزند یا اینکه
خشک نماید خلاصه بنحویکه آب غساله از او کم شود و این عمل
مذکور در بول دو دفعه و در غیر بول یکدفعه علی الاقوی و دو دفعه
علی الاحوط **و الآلتیکه** در مقام اخراج و بیرون آوردن
غساله استعمال نماید از قبیل دست غاسل و سنگی که بالای او
گذارد یا چوب و پای که بر او میزند همه اینها بالتبع خواهند پاک شد
و همچنین بقیه از رطوبات و آبیکه در محل باقی میماند بعد از

بیرون رفتن و ریختن آب متعارف **و امّا اوانی** و ظروف و طرایق
تطهیر و پاک نمودن او آنستکه یا مثبته است باین معنی در زمین
و یا در غیر زمین نصب شده است که اخراج او زحمت و تعب دارد
یا غیر مثبته است **اگر مثبته** باشد طریق تطهیر او باب قلیل
آنستکه آب قلیل در اطراف و جوانب او بریزد و آب که در ته او جمع
شد او را بیرون بریزد و حاجت ندارد آلتیکه آب را برمیدارد در هر
دفعه تطهیر نماید چنانچه از بعضی از فقها معلوم میشود بلکه در هر دفعه
که آب را از ته ظرف برمیدارد و قطرات از او میریزد ضرر نمیرساند
بلکه اقوی در نظر حقیر الآتیکه در مقام تنظیف و بیرون آوردن آب
غساله در اینمقام استعمال مینماید حکم آلات سابقه دارد لکن احتیاط
ترک ننماید در تطهیر آلات در دفعه اخیره بلکه در هر دفعه و این حکمی که
ذکر نموده ام در اوانی مثبته جاریست در حوض هم اگر نجس شود حاجت
نیست در پاک نمودن آب کر یا جاری یا باران بر او برسد بلکه باب
قلیل بنحویکه ذکر نموده ام نیز پاک میشود و همچنین سنگ منصوب
بدیوار و آینه یا جزئی از اجزاء ضریح مقدّس یا دیوار مسجد آب قلیل
بر او اجرا سازند و در پائین ظرف با موم و نحو او نصب کند که
غساله در او جمع شود و غساله را بیرون ریزند **بدانکه اگر ظرف**
مذکور ببول نجس شده باشد دو دفعه چنین نماید اگر سه دفعه
نماید خوبتر است و خوبتر و احوط آنستکه هفت دفعه جای آورد اگر

بود ولوغ که عبارت از آشامیدن سگ باشد نجس شده باشد
سه دفعه تطهیر نماید که اوّل از آن سه دفعه یکدفعه خاک مالیدن
بظرفست و خاک بایست طاهر باشد کفایت نمیکند غیر خاک
مثل آرد و نخاله و اشنان و نحو ایشان چنانچه از ظاهر تعفیر و
خاک مالیدن خاک خالص باشد اگر ممزوج بآب بشود که از اسم خاک
بیرون رود کفایت نمیکند بلی ضرر ندارد فی الجمله آب که موجب تری
و رطوبت او شود جماعتی لیسیدن سگ را ملحق نمودند باشامیدن
او و این بعید است اگرچه وفق احتیاط است مثل آنکه جریان حکم
ولوغ در مطلق مباشره سگ نیز وفق احتیاط است بلی اگر
رطوبات منفصله از او مثل آب دهن و آب دماغ و عرق و بول او
حکم ولوغ ندارد بلکه در حکم سایر نجاسات است و از این قبیل است
اگر آب ظرفیکه ولوغ شده است بریزند در ظرف دیگر آن ظرف دیگر
اگرچه بنجاست ولوغ نجس شده است لکن حکم ولوغ در او جاری
نیست چنانچه حکم ولوغ در ولوغ خوک و کافر نیز جاری نیست
بلکه غیر ولوغ و بول حکم مطلق نجاسات دارد که یکدفعه کفایت مینماید
و دو دفعه علی الاحوط و چنانچه احتیاط هفت نوبت است از جهة
ولوغ خوک و مردن موش مطلق اگرچه صحرائی باشد یا ظرفیکه
در او مسکرات آشامیده باشند یا سگ مباشرت نموده باشد
بغیر از ولوغ پس در مطلق نجاسات یکدفعه کفایت مینماید مگر

دربول

در بول که دو دفعه لابد است و در ولوغ سه دفعه میخواهد که دفعه اول
بخاک مالیدن اگر ظرف بمثابه باشد که خاک مالیدن ممکن
نیست یا از باب نبودن خاک سراو تنک است آن ظرف در نجاست باقی
است پاک نخواهد شد اگرچه جاری و کر او را ملاقات نماید و اگرچه ممکن
باشد که خاک در او بریزند و او را حرکت بدهند علی الاقوی این تمام
کلام در ظروف و اوانی مشتبه است و امّا اگر ظروف و اوانیکه
نقل و انتقال میشود و ثابت نیست اگر خواهند باب قلیل طهارت
دهند قدری آب در آن کنند و آب حرکت دهند تا آب بهمه جای
او برسد و آن آب را بریزند یکدفعه یا دو دفعه یا هفت دفعه و این
همه مطالب در آب قلیل و امّا کثیر و جاری طریق پاک نمودن باو
واضح است و در سابق ذکر نموده ام که یکدفعه کفایت نمیکند بلکه
دو دفعه در بول و سه دفعه در ولوغ با تعفیر اگرچه بعضی از مجتهدین
را اعتقاد آنست در صورت تطهیر باب کثیر حاجت بخاک ندارد
مالیدن و این قول ضعیف است چنانچه بعضی از ایشان را اعتقاد
آنست اگر خاک متعذر باشد هرچه شبیه اوست مثل نخاله و اشنان
و سدر عوض خاک میشود و اگر امور مذکوره در اوّل این باب
و امور آتیه اگر نجس شود ببول طفلیکه شیر میخورد و در میان دو سال
است و پسر است طریق پاک نمودن او مجرّد ریختن آب بر او و حاجت
بمالیدن و تعدّد و فشردن ندارد اگر یکی از این امور منتفی شود

حکم مطلق بول دارد که حاجت بتعدد و فشردن ندارد واکر
طلا و نقره و مس و آهن و سرب و امثال این ها اکر کداخته شود و بجای
برانها برسد نجس میشوند زیرا کفتیم آب مضاف بملاقات نجاست
نجس میشود و حال اینها مثل روغن و شیره و سرکه است طهارت
قابلیت ندارد مکر اینکه سرد شوند و منجمد شود در این وقت ظاهر
ایشان باب قلیل و کثیر پاك میشود لکن حمل در اینوقت در زمان
محل اشکال است اکر سطح حمام سنك باشد یا کچ محکم که
صلبیت دارد اکر نجس شود باجزاء آب قلیل در او پاك میشود
و ضرر ندارد در خلل و فرج و سوراخهای کوچك او از آب قلیل
چیزی بماند مثل بقیهٔ غساله در معمول واکر حب و خم و
کاسه و کوزه اکر نجس شود بنحویکه نجاست در اعماق و فرج او رسیده
باشد طریق تطهیر او علی الاحوط بل علی الاقوی آنستکه آب قلیل
طاهر یا کثیر بر او بریزند و پر کنند بمقداری بمانند که آب طاهر باعماق
او برسد بعد آن آب را از آن بیرون آورند و آن ظرف را مقداری
خالی بکذارند که خشك شود بعد دفعه دویم و سیم نیز چنین کنند
اکر حاجت بتعدد باشد و این نحو پاك نمودن و فق قاعده است و
احتیاط اکر چه بعضی از روایات در پاك نمودن کوزه خلاف این
طریقه ظاهر میشود اکر برنج و صابون یا باقلا یا کندم و یا جو
آب متنجس در اعماق آنها رسیده باشد طریق پاك نمودن آنها همان

نحویست که در حب و کوزه ذکر نموده ام اکر آب متنجس باعماق آنها نرسیده
باشد مجرد اجزاء آب در ظاهر ایشان کفایت در پاك بودن ایشان
مینماید واحتیاط در مثل امثله مذکوره و امثله سابقه
و زمین رخوه و فواکه رسیده و مغز هند وانه و خیار و خربزه و پنیر
و کوشت پخته متنجس اکر نجاست باعماق اینها فرو رفته است
و ممکن نیست که غساله از ایشان جدا شود و عصر بشود پاك نمودن
اینها منحصر سازد باب کثیر و جاری بر نحوی که ذکر نمودم زیرا جماعتی
از متأخرین منع نمودند پاك بنودن این امور باب قلیل از جهة
عدم امکان انفصال غساله از ایشان لکن اقوی در نظر جواز پاك
نمود این امور است باب قلیل واکر جامه یا مثل آن اکر
رنك شود برنك نجس طریق پاك نمودن موقوفست اینقدر
بشوید که آب مضاف از او بیرون نیاید مجرد فرو بردن در آب کثیر
یا آب مطلق بودن پیش از غسل کفایت نمینماید و تفاوت نمینماید
در پاك نمودن مذکور میخواهد رنك از متنجس باشد یا از نجس مثل
خون مادامیکه آب بفشردن برنك نیل یا خون نشت محل پاك
نشده است زیرا در سابق اشاره نمودم که اکر استعمال در مقام
شستن میشود بایست متغیر بنجاست نباشد کفتم در سابق
شرط نیست در تطهیر نجاست اولاً ازاله نجاست نماید بلکه در مقام
غسل و شستن ازاله نیز بشود کفایت مینماید لکن بشرطیکه آب مستعمل

متغیر بلون و رنگ نجس نشود و گرنه او یک غسل جنابت نخواهد بود
در هر نجس و متنجس این شرطست اگر بعضی از جامه ملون و رنگ
دار که شسته شود باب قلیل بعد از شستن بعضی از اجزاء نیل
و رنگ در او باقی میماند یا قدری از اشنان و سدر که جامه را باو
شسته اند در او باقی مانده است او نیز بالتبع بواسطهٔ آب قلیل
یا کثیر با او پاک میشود و بودن او ضرری بر پاک شدن جامه ندارد
و مثل این رنگ است اگر در پاک نمودن لحم یا شحم یا شیئی که در او روغن
و چربی هست شیئی از چربی در او دست ظاهر شود وقت پاک نمودن
و او مانع از پاک شدن آن شیئی و پاک شدن دست نمیشود زیرا آن
چربیکه در دست حاصل شده مانع از نفوذ و وصول آب نمی شود
بالعیان پس لحم و شحم که پاک نشود دست نیز پاک میشود و ضرر
نمیرساند ماندن بعضی از آب غساله در مثل لحم بعد از اینکه غالب او
رفته باشد و بقیه بمنزله مستهلک باشد چنانچه در جامه پنبه دار
و لحاف گفتیم عیب ندارد و همچنین است اگر خربوره و هندوانه اندرون
او نجس شود باستیعاب آب قلیل و جاری نمودن در او پاک میشود اگر چه
بعد از انفصال غساله قدری از غساله در اعماق او باقی بماند مناط
استهلاک بقیه است ملخص آنچه عرض شد در پاک نمودن نجاسات
باب قلیل گوئیم آن شیئی که نجس شد سه نحو است یکی آنستکه
آب در او نفوذ نمیکند مثل بدن و چوب و سنگ و نحو اینها و دویم

آنستکه آب در او نفوذ میکند و جدا نیز میشود مثل ثوب و لحاف و
پشم و پنبه سیم آنستکه نفوذ مینماید و جدا نمیشود مثل صابون
و پنیر و حب و کوزه و امثال آن اگر از قسم اول باشد پاک
نمودن او باستیعاب آب قلیل و جدا شدن آبست از محل و همچنین
است قسم دویم با عصر و تقلب و غمز و نحو آن و اما قسم سیم جمعی از
قوم فرموده اند که پاک نمودن آنها باب قلیل نمیشود و علاج اینها
در پاک نمودن آنها مگر باب کثیر و جاری و جمعی فرموده اند
پاک نمودن ظاهر کفایت میکند و سرایت نمودن نجاست از باطن بظاهر
از مذهب ما نیست چنانچه سابق عرض نمودم روایت دارد در کوزه
ولی شاید آن روایت با این ضد است دلالت دارد و اما اقوی در
نظر پاک نمودن قلیل میشود بنحویکه آب در باطن آنها نفوذ کند
بتفصیلی که عرض شد اگر حصیر که بافته میشود از ریسمان پنبه
نجس شود یا ریسمان و بند که در او مروارید یا مرجان و یا پول و
عقیق داخل نمایند اگر نجس شود اگر بخواهد او را پاک نماید باب قلیل
یا کثیر بر او برساند و غساله او را بخشک نمودن بگیرد والله العالم
دویم زمین است و او پاک مینماید ته قدم را و آنچه متداول است
که او را میپوشند در بلدان و صحراها که حفظ قدم نماید در صورتیکه
ملاصق بزمین باشد یعنی مقداری از آن که بزمین وقت راه رفتن
میچسبند پس اطراف کفش و میان قدم و نعل در کفش صاغری

ومیان انکشتان واطراف قدم نخواهد پاك شد وهمچنین پاك میشود
ته عصا وته چوبیکه اعرج باو اتکا نماید در راه رفتن وچوبیکه پای
قطع شده اورا وصل بپای خود کند از جهت راه رفتن ودو کف دست
ودو زانو که انسان زمین کیر باو راه رود **بدانکه** زمین که پاك می
نماید چیزهائیکه ذکر شده است شرط اینست که خشك باشد وشرط
اینست که نیز که پاك باشد وشرط اینست که بمقدار پانزده زراع دراو
راه رود بلکه کفایت کند مجرد مالیدن امور مذکوره براو وعین
نجاست زایل شود اکرچه رطوبت نجاست در انها باقی بماند واکرچه
زمین نجس باشد لکن احوط خشك بودن زمین وطهارت انست
بلکه احوط رفتن بمقدار پانزده زراعست اکرچه بکمتر از او ازاله عین
نجاست بشود والله العالم **سیم** استحاله است واو متبدل ماهیت
نجاست است بماهیت دیکر است وحقیقت اوست بحقیقت دیکر
مثل اینکه عذره نجس خاکستر شود ویا دود شود ویا کرم شود ویا اب
نجس ویا بول بخار شود ونحو این امور واکر نجس متبدل شود بچیز دیکر در
وصف نه در حقیقت مثل اینکه چوب نجس زغال شود وکل نجس سفال
شود خمیر نجس نان شود حکم بپاکی نتوان نمود زیرا مناط در استحاله تبدل
حقیقت است نه تبدل وصف پس در هر چیز که شك در تبدل او هست
حکم بطهارت نتوان نمود ازین جهت است جماعتی از بزرکان طایفه حکم
نموده اند بنجاست سك اکر نمك شود لکن در این فرد تامل است اقوی

انست که پاك است زیرا استحاله در او محقق است **چهارم** انقلاب
مثل منقلب شدن سرکه بشراب اکرچه بعلاج باشد وان معالج به
در او باقی باشد ویا اینکه عصیر نجس مبدل بسرکه شود ویا اب نجس
بول ولعاب وعرق حیوان ماکول اللحم غذاء نجس بخورد وان غذاء نجس
عذره وجیع او شود پاك است **پنجم** انتقالست واو عبارت است
از منتقل شدن نجس ویا متنجس در شکم حیوانیکه پاك باشد قرار بکیرد
واو را نسبت باو دهند مثل شپش وکیك وسرخك وکنه وپشه
ومکس که خون از بدن انسان می مکند لکن در پشه بایست ملتفت
شد در وقت مکیدن او خونیکه در شکم قرار کرفته است پاکست و
خونیکه در خرطوم اوست نجس است بدانکه حیوانیکه جذب خون مینماید
دو نحو است یك نحو انستکه بعد از مکیدن وجذب جزء او میشود بعد
از مدتی ونحو دیکر انستکه بعد از مکیدن جزء او نمیشود اکرچه مدتی
نیز بکذرد بلکه مثل ظرفست از جهت او مثل علق که در زبان فرس
زالو نامند این نحو حیوان خونیکه در جوف شکم او حاصل شود بعد از
انتقال نجس است اکرچه کم باشد وقسم اول پاکست اکرچه زیاد باشد
ششم اسلام است واو پاك مینماید بدن کافر را واجزاء او
که حیوة در او حلول نموده است مثل ناخن وموی ودندان واما
لباس او که با او ملاقات نموده بود در حالت رطوبت یا چیزهای دیکر
که با او ملاقات نموده بود در حالت رطوبت بر نجاست خود باقیست

نخواهد باسلام پاک شد وطفل صغیر باسلام یکی از پدر ومادر پاک
میشود اگر بدن کافر نجس شده بود ببول و یا دم وازاله شد بعد از آن
اسلام آورد باید خود بشوید و پاک نماید زیرا اسلام نجاست کفری
پاک مینماید نه مطلق نجاست بلی اگر در حال کفر عرق نمود وخشک شد
بعد از آن اسلام آورد ظاهر آنست که بدن او پاکست باسلام زیرا
نجاست عرق او مستند بکفر است واو باسلام زائل میشود واین
نجاست کفر که در بدن اوست باسلام زائل میشود پس اگر عرق
او بجامه خود یا بجامهٔ دیگری و یا ببدن مسلم و یا بدن کافر دیگری رسید
باسلام او یا باسلام دیگری در مثال اخیر پاک نمیشود **هفتم** کم
شدن وقلیل شدنست بعد از اینکه کثیر و زیاد بود واو در دو چیز
است یکی عصیر عنبی و دیگر در آب چاه اگر نجس شود یا بتغیر یا بغیر او
بر مذهب کسانیکه آب چاه را بمجرد ملاقات نجاست نجس میدانند
اما اول آب انگور بعد از آنکه بجوش آمد نجس میشود و وقتیکه دو قسم او
برود و یک قسم باقی بماند پاک میشود و تفاوت نمیکند در جوش
و در رفتن دو ثلث باتش باشد یا بآفتاب یا بهواء گرم و باد گرم
چنانچه آب انگور برفتن دو ثلث پاک میشود آلات طبخ و دست عامل
و رخت او نیز پاک میشود و اگر آب انگور پیش از آنکه دو ثلث او برود
شیره شود طریق پاک نمودن او دو نحو متصور میشود یا اینکه او را در
آفتاب بگذارد که باشراق آفتاب دو ثلث او برود یا اینکه آب بریزند

و دفعه دیگر جوش بدهند تا قطع برسانند که دو ثلث رفته است
مثلاً سه من آب انگور بود جوش داده اند یک من از او که رفت شیره
شد دو من آب را داخل مینمائی و جوش میدهی تا اینکه از آن چهار
من دو من باقی بماند و هکذا و هر جا که شک باشد که آیا دو قسم او
رفته است یا نرفته است حکم بحرمت و نجاست نماید در بعضی از
بلدان که ملاحظه شده است و مشاهده که از انگور را آب میگیرند
بعد از آن از سفل او پس آبی میگیرند آن پس آب را بشیره میریزند او حلال
و پاک نمیشود مگر اینکه علم داشته باشد که مقدار آب انگوری در آن
پس آب داخل میشود دو سهم او رفته است در آب خرما این احکامی که
در آب انگور گفتم آنست بلکه اقوی نزد حقیر آنستکه کشمش هم مثل
خرماست در هر حالتی از حالات طبخ شود و یا اینکه آب و کوفته شود
و طبخ شود ضرری در او نیست و عیب نجس و حرام نخواهد و اگر انگور
دانهای او بعضی رسیده است و بعضی نرسیده است باین معنی منصف
شده است سه او رسیده است و تر او نرسیده است آب او حرام
و نجس نخواهد شد بعد از جوشش بلکه اقوی در نظر آب مبعض یعنی در
هر خوشه بعضی از دانها رسیده در او هست و اغلب و نرسیده است
نجس و حرام بعد از جوشش نخواهد شد زیرا او را آب غوره گویند نه آب
انگور لکن احوط اجتنابست **و اما** دویم و او پاک میشود بنا بر نجاست
بر کشیدن چند دلو که مقرر است و یا بکشیدن یک کر از آب یا بکشیدن

تمام آب چاه اگر ممکن باشد وگرنه چهار نفر مرد بنوبت آب بکشند از
طلوع فجر تا غروب ومقدمات را پیش از صبح مهیا نماید واما قسم
اول اورا افراد زیاد است اول کشیدن هفتاد دلو است از برای مردن
انسان مسلم در چاه میخواهد مرده باشد ویا زن بالغ یا طفل دوم
پنجاه دلو کشیدنست از جهة ریختن خون زیاد از حیوان طاهر العین
غیر از خون حیض و نفاس و استحاضه سیم چهل دلو کشیدنست از
از جهة غایط که تر باشد یا از هم پاشیده شده باشد واز جهة بول مرد
ومردن شغال وگربه و روباه وخرگوش وسگ و شبیه آن چهارم
کشیدن ده دلو است غایط خشك وخون کم پنجم کشیدن هفت
دلو است از برای مردن طیور که جثه ان از کبوتر باشد تا شترمرغ حیوان
پرنده میخواهد حلال باشد یا حرام وحشی باشد یا غیر وحشی مقدار
جسم وجثه او بمقدار کبوتر یا شترمرغ ویا مابین ایشان باشد بمردن
در چاه هفت دلو کفایت او میکند وهم چنین هفت دلو کفایت
از جهة مردن موش هرگاه از هم بپاشد یا آماس نماید واز جهة
غسل نمودن جنب در چاه اگر بدن او خالی از نجاست باشد واز جهة
افتادن سگ در او و زنده بیرون آمدن واز جهة بول صبی غیر
بالغ که شیرخوار باشد **ششم** پنج دلو کشیدنست از جهة فضله
مرغ خوانگی که جلال نباشد بلکه مطلقا اگرچه جلال باشد **هفتم**
کشیدن سه دلو است از جهة موش یا نبودن پاشیدن ونفخ دار وزغه

وماروعقرب **هشتم** یك دلو کشیدنست از جهة مردن گنجشك و
شبیه آن در جثه وجسم واز جهة طفل شیرخوار مابین دو سال که هنوز
غذا نمیخورد یا اگر بخورد شیر غالبست از غذای غیر شیر والله العالم واما
قسم دوم کشیدن کر است واز جهة مردن اسب و قاطر و الاغ
وگاو ماده است **واما قسم سیم** واو کشیدن تمام آب چاه است
اگر ممکن شود وگرنه تراوح واو از جهة ریختن مسکراتیست که بالذات
مسکر باشد واز جهة فقاع واب انگور پیش از اینکه دو سهم او برود و
از جهة نجاست که رنگ ویا بوی ویا طعم آب را تغییر بدهد و سایر
نجاساتیکه در چاه واقع میشود مثل عرق جنب از حرام و فضله وبول
حیوان غیر ماکول اللحم غیر از ایشان ویا حیوانی که بمیرد در چاه واز جانب
صاحب شرع چیزی نرسیده است مثل فیل وصعوه ونحو ایشان احوط و
اقوی در تمام چیزهائیکه نرسیده است حکم ایشان کشیدن تمام چاه است
بنا بر قول بر نجاست وگرنه افضل است منی وخون حیض و نفاس و استحاضه
وگاو نر وشتر وخوك اگر زنده از چاه بیرون آید همه اینها ونحو اینها کشیدن
تمام چاه بایست بشود بناء بر قول بر نجاست وگرنه افضلست **هشتم**
از مطهرات زوال عین نجاست است در ظاهر حیوان وباطن انسان
مثلاً اگر در بدن گاو ویا اسب یا الاغ ویا مرغ وامثال ایشان اگر نجاست
برسد از بول وخون وغایط وان نجاست عینی او زائل شود بدن وپر وموی
انحیوان پاك میشود وهم چنین بواطن انسان مثل باطن دماغ وگوش ودهن

پس بواطن انسان در پاک شدن مثل ظواهر حیوانست که مجرد زوال
عین او را پاک میکند اگرچه احتیاط در دهن انسان آنست اگر نجس
شود باب مضمضه نماید میخواهد آنرا بخورد و یا بریزد و این احتیاط
خوبست نه واجب و گونه اگر در دهان انسان بول برسد یا خون بیاید
و به آب خود دهان نه باب خارج اگر مضمضه کند صورت خون از میان
برود مثل آب دهان شود آن آب دهان و آن بول پاک خواهد بود
و اگر میخواهی بگوئی یکی از مطهرات دهانست این است که میگوئیم غذا
در میان دندان که میماند اگر نجس شود پاک میشود **پنجم** از مطهرات
آفتابست و او پاک مینماید هرچه که غیر منقولست بالذات و یا بعادت
مثل زمین و درخت و میوه بالای درخت و در و پنجره و ارسی و
وسقف و دیوار و میخ و امثال آنها و از منقول مثل حصیر وغیره امثال
آنها لکن بشرط اینکه آن نجاست عین نداشته باشد مثل بول و اگر
عین داشته باشد عین او را ازاله نماید و رطوبتی باقی مانده باشد
و بالجمله نجاست رطوبتی باشد و شرط دیگر اینکه آفتاب بتابد بمحل
و محل او را خشک نماید بخود آفتاب و یا بمشارکت هواء نیز و اگر
بنفس هوا خشک شود پاک نمیشود و آفتاب اگر ظاهر یک بتابد و
باطن او بگرمی آفتاب نیز خشک شود ظاهر و باطن هر دو پاک گردد
نه ظاهر تنها و اگر بول یا سایر نجاسات خشک خود شود آب براو بریخته
شود او را تر نماید بعد آفتاب بتابد براو او را خشک نماید پاک خواهد

شد

شد لباس نجس بتابیدن آفتاب و خشک شدن معلوم نیست که
پاک شود و احوط آنستکه در منقول بغیر حصیر تعدی ننماید **ششم**
از مطهرات غایب شدن انسان اگر بدن او یا جامه او نجس شده
باشد و او نیز عالم براو شده باشد و احتمال بدهیم که بعد از غایب
شدن پاک نموده است او را و علاوه می بینیم که او را استعمال مینماید
در اینوقت حکم بطهارت میشود از جهت غلبه غالب حال مسلم لکن احتیاط
بلکه اقوی در نظر آنست بمجرد غیبت باسه شرط معلوم نیست حکم
بطهارت شود اگر خود انسان خبر به پاک نمودن نمود از جهت قول
او قبول مینمائیم و گونه بقاء نجاست و حکم بنجاست او قویست **و در**
حیوانات مثل گربه و اسب و الاغ اگر بگوئیم ازاله عین کفایت نمیکند
بلکه شستن میخواهد چنانچه از علامه نقل شده است و اردبیلی نیز
مذهب او ظاهر چنان باشد غایب شدن و احتمال رسیدن باب کثیر
کفایت در پاک بودن نمیکند **باب نهم** در ظروف طلا و نقره
است و حرمت او معلومست در نزد شیعه شاید از ضروریات ایشان
باشد پس استعمال او نمودن حرام است میخواهد در خوردن و آشامیدن
باشد یا در غیر آن مثل دست گرفتن و تکیه نمودن و متاع در او
حفظ نمودن و پای در او گذاشتن و نحو آن و این ظروف بعضی از افراد
او اصلا مخفی نیست مثل دیگ و کاسه و چلو صافی و کفگیر و صندوق
و نحو اینها و بعضی از افراد او محل خفاست مثل قاشق و قلم دوات و دوات او

وقاب ساعت و سرمه‌دان و عطردان و نحو اینها ظاهر آنست اینها
نیز ظروف هستند و استعمال ایشان حرام بلی میانه قلیان و سر قلیان
و آستر آینه که چسبیده باینه هست و سر شطب و ته عصا و نحو ایشان
ظرفیت ایشان معلوم نیست لکن احوط اجتنابست چنانچه احوط
اجتناب نمودن از قلیانست که تمام او نقره است مگر در ته او یک
تکه برنج یا مس قرار دهد تا اینکه تمام نقره نباشد و این فایده در حرمت
او نمیکند مگر اینکه بعض معتد به او غیر نقره باشد و اگر ظروف مرکب
از طلا و نقره باشد نیز استعمال او حرام است و حرمت استعمال آنها آنچه
که در او هست حرام نمینماید مثلاً در قدح طلا و یا نقره اگر ماکول
و مشروب باشد آن ماکول و مشروب حرام نخواهد بود بلکه استعمال
آن ظرفها از جهة اکل و شرب و دست پائین بردن در میان آن ظرفها
بلند نمودن و دهان خود رسانیدن از جهة آشامیدن حرامست
بلی اگر در میان ظرف طلا و نقره چیزی باشد و استعمال آن ظرف
نماید که مظروف او را از او جدا و خالی نماید در مکان و ظرف دیگر
جای دهد این استعمال در اینوقت حرام نخواهد بود و اگر در او اکل و شرب
نماید و غرض او آن باشد که ماکول و مشروب را از او جدا نموده باشد ظاهر
آنستکه این نحو غرض حرمت و استعمال او را حلال نمیکند بلکه در حرمت خود
باقی است استعمالیکه حرام نیست منحصر است و یا مقام ضرورت و الجاء
با ظرف طلا و نقره ازاله خبث نماید ازاله میشود اگرچه فعل حرام نموده است

واما

واما رفع حدث باو نمودن مثل غسل و وضوء در او تفصیل است اگر در
میان دیگ نقره غسل ارتماسی نماید و یا در میان طشت نقره غسل
ترتیبی نماید و یا با آفتابه طلا و نقره آب بر بدن و یا صورة خود میریزد وضوء
و غسل او صحیح است زیرا حرمت تعلق گرفته است ببرداشتن یعنی دست
در ایشان فرو بردن نه بلند نمودن دست از ایشان و اگر ظروف نقره
کوب و یا طلا کوب باشد و یا خیطی از نقره و طلا در او کشیده باشند
استعمال او حرام نیست لکن در وقت استعمال از موضع طلا و نقره
اجتناب نماید خوبست

کتاب الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی اشرف بریته محمد و آله اجمعین
و لعنة الله علی اعدائهم من الجن و الانس الی یوم الدین چنین عرض
مینماید بنده روسیاه منقطع از نیل ایادی محمد علی بن نصیر الرشتی
اللاهجی این چند کلماتیست که عرض میشود خدمت برادران دینی
و اخلاء روحانی در مسائل مهمه صلوة که اگر حاجت شود بر او عمل
نمایند شاید عمل ایشان سبب نجاة از اهوال و معرکه روز داهیه عظمی
و از جهة این مجرم عاصی شود بدانکه بعد از معرفت و تحصیل معارف
خمسه چیزی خوبتر و اعظم فائده از نماز نیست و بر او مترتب است فوائد
دنیویه و اخرویه اگر کسی دو رکعت نماز بجای آورد و بداند چه جای
میاورد ما بین او و خدای او گناهی نخواهد باقی ماند و تمام گناهان

اوامر زیده شود و نماز معراج مؤمن است و باعث شود که اجتناب
از معاصی نماید **بدانکه** این نماز یا واجبست یا مستحب اما واجب
هفت نماز است یومیه که شبانه روز مکلف بایست جای آورد
جمعه عید فطر قربان آیات و طواف و اموات و نمازی که
واجب میشود بنذر و شبه او اما یومیه از جهت او مقدماتیست و مقارنات
اما مقدمات نماز یعنی چیزیکه پیش از شروع از نماز بفعل باید
آورد شش است قبله و وقت و طهارت از حدث و ازاله خبث از
بدن و ستر عورت و مکان غصبی نبودن طهارت از حدث و ازاله
از خبث در باب طهارت گذشت و اما چهار باقی در چهار مبحث
ذکر میشود **مبحث اول** در وقت است وقت نماز صبح از طلوع
فجر است تا طلوع شمس فجر معلوم میشود بروشنائی چهار یک از
جانب مشرق و کیفیت شناختن او سهل است زیرا در نزدیک فجر
در روشنائی ظاهر میشود یکی روشنائی او مثل عمود است طولانی
مانند دم گرگ اندک زمانی میماند بعد محو میشود **و دیگری** خط
سفید عرضی ظاهر میشود اندک اندک زیاد میشود بپهنائی تا اینکه
چهار یک از جانب مشرق را روشن مینماید اول را صبح کاذب گویند
و دویم را صبح صادق **وقت نماز ظهر** وقتیست که سایه شاخص ثابت
که پیش از ظهر نصب شد تمام شود و شروع نماید در حدوث سایه نو
دیگر چنانچه در بعض از اوقات در مکه اتفاق افتد یا اینکه سایه

شروع

شروع نماید بعد از اینکه بنهایت نقصان رسیده باشد چنانچه در غالب
بلاد چنین است بعد از اینکه زوال معلوم شد بمقدار جای آوردن
نماز ظهر بحسب حال مکلف از سرعت و بطؤ و مسافر بودن و حاضر بودن
مختص بظهر است بعد از وقت عصر داخل میشود تا اینکه مقدار اداء
عصر باقی بماند مقدار مختص بعصر است چنانچه مقداری از اول زوال
بظهر بوده است مابین آن دو بمقدار مشترک مابین ظهر و عصر خواهد
بود لکن در صورت عمد و شعور ظهر را مقدم بر عصر دارد بلی اگر از روی
نسیان و فراموشی عصر را مقدم داشته باشد عیب ندارد و نماز او
صحیحست این است فائده وقت مشترک اگر در وقت مختص بهر یک از ظهر
و عصر دیگری را جای آورد بالتمام اگرچه سهو باشد باطلست **و وقت**
نماز مغرب بعد تحقق غروبست غروب پنهان شدن آفتاب نیست
بلکه برفتن سرخی از جانب مشرق است از بالای سر انسان **پیش از آنکه**
آفتاب غروب نماید از جانب مغرب سرخی در جانب مشرق حادث
شود هر قدر که آفتاب میل و بافق مغربی زیاد شود آن سرخی بنای
از جانب مشرق نماید تا امر بمرتبه رسد که انسان اگر نظر باسمان نماید آن
سرخیرا از جانب سر خود منحرف می بیند بجانب مغرب پس آن وقت اول
غروب خواهد بود مابین پنهان شدن آفتاب تا رفتن آن سرخی از سمت
سر تخمین ربع ساعت فاصله است پس در آن وقت وقت نماز مغرب
داخل میشود بمقدار اداء سه رکعت مختص باوست بنحویکه در ظهر

ذکر شد بعد وقتی عشآء داخل میشود باین معنی وقت مشترکست ما
بین مغرب وعشآء بنحویکه در ظهر وعصر سبق ذکر یافت تا مقدار زمانیکه
باقی مانده که بنصف شب برسد آن مقدار مختص بعشآء است **بدانکه**
نماز یومیه از جهة او وقت فضیلت است و وقت اجزاء وامثال اما وقت
اجزاء آن بود که ذکر شد **اما وقت فضیلت** ایشان نماز صبح وقت
فضیلت او طلوع فجر است تا روشنائی روز وظاهر شدن سرخی از جانب
مشرق **و وقت فضیلت ظهر** از زوالست تا اینکه سایه شاخص
بمثل خود شاخص شود واین مثل حاصل شود از بقیه سایه وسایه
حادث **وقت فضیلت عصر** بعد از مثل است تا دو مثل
وقت فضیلت مغرب از غروبست تا رفتن سرخی که در
جانب مغربست نه رفتن زردی **وقت فضیلت عشآء** بعد
از رفتن سرخی است تا ثلث از شب بهتر آنستکه نماز یومیه در اول وقت
جای آورده شود وتاخیر از وقت فضیلت ننماید بلکه جماعتی از قدما وقت فضیلت نماز یومیه
را وقت ادآء او دانسته وجایز ندانند بدون عذر تاخیر را بدان از این نماز یومیه از جهة نوافل
نیز که حقیقت اتمام ایشان بواسطه اوست و در روایات کثیره اهتمام بایشان
وارد است حتی شبهه وجوب در جای آوردن ایشان میرود بلکه بعضی
از علماء ترک نوافل را از بعضی از اشخاص باعث فسق دانسته واز جهة
این نوافل در شریعت اوقات تعیین شده است که در غیر آن اوقات
مشروع نیست جای آوردن او **واما نافله ظهر** وقت او از اول

۱۶/ زوالست

زوالست تا بقدر دو سبع از شاخص بگذرد **و وقت نافله عصر**
بعد از گذشتن دو سبع از شاخص است تا اینکه چهار سبع بگذرد اگر
وقت بگذرد و نافله را جای نیاورد ابتدآء بفریضه نماید واگر مشتغل شد
و وقت گذشت احوط آنست که اکتفا نماید بتمام نمودن همان دو رکعت
که در او هست اگرچه اقوی جواز اتمام تمام رکعاتست ومزاحمت نمودن فریضه
است در اینصورت **وقت نافله مغرب** بعد از مغربست تا رفتن
روشنائی از جانب مغرب **وقت نافله عشآء** که وتیره نامند
بعد از عشا است تا نصف شب **وقت نافله صبح** از طلوع فجر
کاذبست تا اینکه باقی نماند از سرخی مقدار ادآء فریضه پس میشود
او را جای آورد پیش از فجر وبعد از فجر ودر زمان فجر بلکه جایز است جای آوردن
او بعد از نماز شب اگرچه قریب بنصف شب باشد **بدانکه** یکی از
نوافل یومیه که در حق او نهایت اهتمام داشتند پیغمبر ص وآل او نافله
شب است پس انسب آنست که فی الجمله اشاره باو شود گوئیم نماز شب
از مستحبات مؤکده است ودر اوست خواص دنیوی واخروی واز جمله
خواص دنیوی وسعت رزقست وغنآء وعزت وهیبت نزد مردم واز
جمله خواص اخروی وصول بمقام محمود که بهشتست وغفران ذنوب وزینت
دار آخرت وقرب بمعبود **واین نماز شب** است از جهة هشت رکعت
منشرعه عوام است از جهة یازده رکعت که نماز شفع ووتر نیز داخل در آن
دانند لکن چنین نیست بلکه در شریعت سه مستحبست بنحو استقلال

کہ فعل هریك از انها ربط بدیکری ندارد مثلاً میتواند وتر جای اورد
بدون شفع با نماز شب ویا بالعکس بلکہ اقوی در نظر جواز تقدم
هر یکست بر دیکری اکر ادله ناسی مانع نشود در منع او تامل است
کیفیت این سه مستحب انست اما نماز شب هشت رکعت است
بیك سلام ومیتواند قناعت نماید در هر رکعت بیك حمد تنها
بدون سوره ومیتوان قناعت نمود بیك سوره یا سه سوره یا سی
سوره بهر نحو بخواند قبول خواهد شد مستحب در حق مکلف انست
کہ در دو رکعت اولی بعد از حمد در هر رکعت سوره قل یا ایها
الکافرون بخواند **واما** دو رکعت شفع بهر نحو کہ خواهد جای
اورد اقوی در نظر جواز قنوتست در او تامل و تردد در او نمودن
شاید وجہ نداشتہ باشد زیرا در بعضی از روایات کہ در وسائل الشیعہ
مذکور است صراحۃ ذکر قنوت شده است **واما** وتر او یک رکعت
است بهر نحو جای اورد اکرچہ بیك حمد بدون سوره و قنوت یا قنوت
مختصر لکن شایع در عمل ما بین زهاد وعباد وعلماء انست کہ بعد
از حمد وسوره چهل مؤمن اول دعا نمایند وهفتاد دفعہ استغفار
نماید وهفت دفعہ بکوید هذا مقام العایذ بك من النار و
سیصد مرتبہ العفو بکوید **وا بمطالب** در قنوت در یك روایت
وارد نشده است بطریق اجماع بلی روایتیکہ در من لا یحضره الفقیہ
است در قنوت وتر بعد از دعاء طویلی امام میفرماید دعا بنما هر چہ

کہ دوست داری و هفتاد دفعہ استغفار بنما و در روایت دیکر وارد
است کہ حضرت سجاد ع سیصد دفعہ در قنوت وتر العفو فرموده اند اما
چهل مؤمن دعاء نمودن در روایتی از روایات وارد نشده است بلی
نیکوست چهل مؤمن دعا نمودن از جهۃ اینکہ در بعضی از روایات وارد
است کہ اکر کسی را حاجت بخدا باشد اول مرتبہ هفت مؤمن یا چهل
مؤمن یا یك مؤمن دعا نماید بعد از ان جهۃ خود دعا نماید این نحو اسرع
است در اجابت پس عمل کہ معمولست ما بین مردم علاوه بر خوبی
او خالی از قوت نیست لکن نہ بعنوان ورود و شرعیۃ ترتیب مخصوص
بلکہ از باب عمومات جواز قنوت واین هم قنوتیست از قنوتات بدانکہ
مراد از مؤمن مطلق شیعہ دوازده امامیست اکرچہ فاسق باشد حاجت
ندارد بر اینکہ مردمان خوب احراز نمایند وتفاوت ظاهر نکند کہ این
چهل نفر مرد باشد یا زن مرده باشد یا زنده دعاء را بجهۃ انها نمودن
بغفران باشد یا طلب مال وجاه ونحو انها **ظاهر انستکہ** در وتر
دو قنوت باشد یکی پیش از رکوع ویکی بعد از رکوع و پیش از سجود
چنانچہ شهید ذکری فرموده است خوبست دعاء حضرت سید سجاد ع
در قنوت بخواند واین است سَیِّدِی سَیِّدِی هٰذِهٖ یَدَایَ قَدْ مَدَدْتُهَا
اِلَیْکَ بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً وَعَیْنَایَ بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً وَحَقٌّ لِمَنْ دَعَاكَ
بالندم تذللا ان تجیبه بالکرم تفضلا سَیِّدِی امن اهل الشقاء
خلقتنی فاطیل بکائی ام من اهل السعادة خلقتنی فابشر رجائی

سیّدی ام الضّرب لمقامع خلقت اعضائی ام الشّرب لحمیم خلقت امعائی
سیّدی لوان عبدا استطاع الهرب من مولاه لکنت اوّل الهاربین
لکن اعلم انی لا افوتک سیّدی لوان عذابی ممّا یزید فی ملکک
لسألتک الصبر علیه غیر انی اعلم انّه لا یزید فی ملکک طاعة المطیعین ولا ینقص
منه معصیة العاصین سیّدی ما انا وما خطری هبنی بفضلک
وجلّلنی بسترک واعف من توبیخی بکرم وجهک الهی وسیّدی ارحمنی
مصروعا علی الفراش تقلّبنی ایدی احبّتی وارحمنی مطروحا علی المغتسل
یغسّلنی صالح جیرتی وارحمنی محمولا قد تناول الاقرباء اطراف
جنازتی وارحم فی ذلک البیت المظلم وحشتی وغربتی ووحدتی
بعد از انکه اوقات فریضه و نافله معلوم شد بدان جایز نیست
فریضه عمداً یا سهواً در غیر وقت جای آورده شود پس اگر جای آورده
شود باطل خواهد بود بر او مترتب میشود اعاده و قضاء و این در
صورتیست که تمام عمل در خارج وقت واقع شود اگر سهواً یا جهلاً
نماز در غیر وقت جای آورد و در اثناء عمل وقت داخل شد اقوی
صحّت عمل است و نماز تمام نماید احوط اعاده نماز است **و جایز**
نیست مقدّم نمودن نماز عصر بر ظهر و عشاء بر مغرب عمداً و امّا اگر سهواً
مقدّم نمود اگر در وقت مشترک باشد صحیح است و حاجت باعاده
ندارد اگر بعد از تمام معلوم شود و اگر در اثناء عمل معلوم شود عدول
بسابق نماید **و احراز** نمودن دخول وقت بعلم و دانستن است

اگر ممکن باشد او را علم تحصیل نمودن در دخول وقت علم تحصیل
نماید در اینصورت او را جایز نیست قناعت نمودن بمظنّه و اگر ممکن
نباشد او را تحصیل علم نمودن پس بمظنّه قناعت نماید اسباب مظنّه
بسیار است **از انجمله** تجاوب خروس و با هم صیحه زدن و با هم جواب
دادن اگر علم ممکن نیست لکن اگر صبر نماید و تعجیل نکند او را علم حاصل
شود اقوی در نظر صبر نمودن است تا علم حاصل شود و اکتفاء بمظنّه
ننماید اگر شکّ در دخول وقت داشته باشد در عمل داخل شود عمل
او فاسد است اگر چه معلوم شود که در وقت بوده است و اگر غفلت
داخل شد و در اثناء خود را شاک دید عمل باطلست بلی اگر در اثناء
عمل معلوم شد که در وقت است عمل خود تمام نماید و بر او چیزی نیست
بدان اقوی در نظر جواز نوافلست در وقت فریضه یعنی فریضه
حاضره جای نیاورده نافله بخواند میخواهد نوافل غیر ذوات الاسباب
باشد مثل زیارت و طواف و حاجت یا نوافل غیر ذوات الاسباب
مثل اینکه دو رکعت تبرّع میخواند چنانچه اقوی در نظر جایز است نافله
جای آوردن و حالیکه در ذمّه او قضا فوایت است اگر چه احوط در
هر دو مسئله ترک نمودن است **چنانچه** شد احتیاطست ترک نمودن
نوافل غیر ذوات الاسباب وقت طلوع آفتاب و وقت غروب آفتاب
و وقت زوال و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر مگر اینکه شروع بنوافل
نموده باشد بعد وقت داخل شده باشد در این وقت تمام او کراهت

ندارد وهم چنین عیب ندارد اگر چهار رکعت از نماز شب جای آورد باشد
و فجر طالع شود میتواند بقیه را حتی نماز شفع و وتر بعد از طلوع
فجر جای آورد **بدان** ایضاً در سابق ذکر نمودم افضل در
فرایض آنست که در اول وقت ایشان جای آورده شود یعنی در
وقت فضیلت آنها و در وقت فضیلت هر جزء از وقت که سبقت
بگیرد افضلست از جزء دیگر بعد از او و این تعجیل و سبق افضل است
مگر در مواضعی یکی نماز عصر روز جمعه و عصر روز عرفه اگر چه در عرفات
نباشد مستحبست این دو عصر بعد از نماز ظهر جای آورده شود اگر چه
وقت فضیلت ایشان نشده باشد و دیگر کسیکه او را اقبال بنماز
نباشد یا از جهت کسالت یا اختلال حواس یا نفس مشغول بامریست
مثل اینکه صائم است اگر افطار نماید نفس او اقبال بنماز دارد و گرنه
او را اقبال نیست بهتر آنستکه نماز را تاخیر اندازد تا اینکه او را اقبال
حاصل شود یا اینکه منتظر جماعتست تاخیر اندازد تا اینکه جماعت
حاصل شود لکن بشرط اینکه افراط در تاخیر نشود یا اینکه نافله
روانبت جای میآورد بقدر زمان او تاخیر اندازد فریضه را و صاحبان
عذر نیز خوبست نماز خود تاخیر اندازند باخر وقت و در اول وقت
جای نیاورند اگر امید زوال عذر دارند و گرنه در اول وقت جای
آورند **بدان** ایضاً وقت سحر را اموری خواست شده است امور
در او نیکوست جای آورده شود لکن در تعیین او محل خلافست آنچه

اقوی در نظر حقیر است و عبارتست از آخر شب و آخر شب عرفی است
ثلث آخر شب ظاهر آنستکه تمام او را سحر گویند زیرا پیش از صبح را
سحر گویند در عرف و لغت و این پیش از صبح صدق میکند بر ثلث
آخر شب ظاهرا و اما سدس آخر شب شبهه نیست که او از مصادیق
سحر است لکن منحصر باو نیست چنانچه جماعتی گفته اند معلوم نیست
اگر چه احوط اوست بالنسبه ببعضی از اعمال بلی قطعاً آن از نصف شب
داخل در سحر نیست **بحث دویم** در قبله است و او عبارتست
از فضاء و هوا از تخوم و ته زمین تا بصفحه آسمان بعبارت اخری
قبله عبارتست از مکانی که واقعست در او خانه خدا و کعبه معظمه
و او قبله است از جهت تمام مردمان از دور و نزدیک و کسانیکه
نزدیک هستند و توانند خانه را مشاهده نمایند تکلیف ایشان
آنستکه توجه نمایند یعنی او بنحویکه اگر خط راست بکشند از موقف
مصلی تا بخانه آن خط بخانه برسد و گرنه استقبال ننموده است شرط
نیست کسانیکه نزدیک هستند مشاهده کنند و به بینند بلکه بنحو
مذکور کفایت کند پس کسانیکه در مکه هستند در خانهای خود نماز
کنند تکلیف ایشان بنحو مذکور است و حاجت ندارند که بالای
بامهای خود روند و نماز بخوانند و هم چنین توجه یعنی بنیت نیست
بلکه از بالای کوه های مکه و سرداب های خانه نماز خوانند بنحو مذکور
کفایت میکند ظاهر آنست حجر اسمعیل و قلامه الظفر داخل کعبه

نیست واکر دور هستند از خانه کعبه بنحو مذکور تکلیف ایشان استکه
توجه بجهة کعبه نمایند نه بعین کعبه اکرچه جسم کوچك جهة محاذات
او هر قدر که دور از او شود سعة میرساند لکن نفس عین وسیع نخواهد
شد پس تکلیف توجه بعین تکلیف بمعسور خواهد بود پس لابد مردمانیکه بعید هستند
از خانه کعبه تکلیف ایشان توجه بجهة است جهة عبادتست از سمت جانبیکه مکلف قطع
دارد که کعبه از ان سمت بیرون نیست واحتمال بدهد که اکر خط مستقیم
از موقف او اخراج کنند آن خط بکعبه منتهی شود واز برکات اهل
اسلام تعیین جهة در بلاد اهل سلام واضح وهویدا است عوام
وجاهلین برصد واسطرلاب ودائره هندیه در بلدان وسیع رجوع
نمایند و بقبور ومحاریب مساجد وبناء مسلح ومغسل خود قبله
خود احراز نمایند **اکر** کسیرا علم حاصل شود در بلدان
یا در بیابان یا در صحاری وفلوات لابد است که رجوع نماید
بعلامات یکه اهل خبره واصطلاح وعارفین بطول وعرض بلاد
ذکر نموده اند زیرا علامتیکه از اهل بیت علیهم السلام رسیده است
در کمال اجمالست بدون انضمام قواعد اهل اصطلاح صورت
نپذیرد پس کوئیم که اهل اوساط عراق عرب وغالب بلاد عجم
جدی را محاذات شانه راست خود از پشت قرار دهند لکن
در حالت استقامت جدی یعنی وقتیکه جدی بلند است وفرقدان
در تحت وبالعکس واهل مشرق از عراق مثل بصره جدی را محاذی

کوش راست قرار دهد واهل مغرب از عراق مثل موصل جدی را
مابین دو شانه خود قرار دهد واهل شام جدی را محاذات شانه
چپ از پشت سر قرار دهند واز جهة سایر بلدان علامتی ذکر شده
در رسائل عملیه مناسب نیست زیرا عوام بخواهند معرفت بان
علامت نمایند صعب است وخواص خود طریقه اجتهاد مطلع هستند
حاجت ندارند بتقلید **حاصل کلام** بر مکلف لازم است
در تحصیل قبله اولا علم تحصیل نماید اکر ممکن نشد اجتهاد یکه مفید
مظنه باشد نماید واکر او نیز ممکن نباشد تقلید نماید کسیرا که عارف
بقبله باشد اکر او نیز ممکن نباشد نماز بچهار جانب بخواند علی الاحوط
اقوی کفایت یك سمت است واکر عمل بنحو مذکور نمود وکشف خلاف
شد **اکر** معلوم شد که پشت بقبله نموده است مطلقا اکرچه
مابین پشت روی وجانب راست یا پشت روی وجانب چپ باشد
احوط بل اقوی اعاده نمودنست در وقت وقضا نمودنست در خارج
وقت **اکر** معلوم شد بجانب راست یا بجانب چپ نماز
خوانده است در وقت اعاده نماید ودر خارج وقت قضا ندارد اکر
معلوم شود در پیش روی وجهة قبله مابین قبله وطرف راست یا مابین
قبله وطرف چپ بر او چیزی نیست نه در وقت نه در خارج اکر کشف
خلاف در اثناء عمل واقع شود صورت استدبار مطلق اعاده نماید
وهمچنین صورت جانب راست وجانب چپ ودر مابین قبله وجانب

راست یا جانب چپ منحرف بقبله شود و اعاده حاجت ندارد **بدانکه**
نماز واجب اگرچه واجب بنذر باشد قبله در او شرطست اما نمازهای
مستحبی قبله در او شرط نیست بهر جانب که خواهد جای آورد تفاوت
نمیکند نزد حقیر میخواهد نافله را بالای راحله بخواند یا بالای زمین
و در زمین هم میخواهد در حال مشی باشد یا ایستاده باشد پس نماز
زیارت امام بهر نحو از قبر توجه کند ضرر ندارد حتی پیش روی و پشت
بقبله بلی اگر غرض او باشد که قبر شریف قبله او باشد فعل حرام
نموده است لکن نماز او صحیح است احوط نافله را در حالت ایستاده بسمت
قبله جای آورد **مبحث سیم** در ستر عورتست واجبست بر
مردان عورتین خود را که عبارتست از قضیب ذکر و بیضتان و حلقه معده
باشد بپوشانند بنحویکه بشره او معلوم نشود اگرچه ستره بنوره و حل
و مرکب باشد لکن احوط آنستکه مثل این امور ساتر قرار ندهد بلکه
احوط آنست طریق عورتین را بپوشاند که حجم عورت معلوم نشود
و در زیر جامهای تنگ و قباهای کوتاه که در وقت رکوع و سجود
حجم عورت معلوم میشود نماز در او خالی از اشکال نیست و بر زنان
واجبست تمام جثه خود را حتی موی سر خود را علی الاحوط اگر اقوی
نگوئیم بپوشانند مگر صورت و دو کف دست مطلق و دو پشت پا
که پوشانیدن این سه عضو لازم نیست و پوشانیدن عورت در مرد
و جثه در زن شرط صحت نماز است میخواهد ناظر باشد یا نباشد در

وقت بودن میخواهد ناظر کسی باشد که از جهت او جایز باشد نظر
بعورت او نماید یا جایز نباشد و این ستر عورت که گفتیم که شرط است
تفاوت نمیکند در نماز میخواهد واجبی باشد یا مستحبی بلی این شرط
شرط علمی است نه شرط واقعی پس اگر او را ساتر نباشد یا ساتر باشد
لکن سهو نمود در ستر نمودن نماز او عریان صحیح است **بدانکه** در
ساتر امور چندی معتبر است **اول** آنست ساتر بایست از اجزاء حیوان
غیر ماکول نباشد اگر معلوم است از اجزاء اوست نماز در او صحیح نخواهد
بود اگر شک است در اینکه از اوست یا نه اقوی در نظر عدم منع است
در نماز در او اگرچه احوط اجتنابست چنانچه احوط بل اقوی اجتناب
نمودن از موی از حیوان غیر ماکول که ملاصق ببدن و ثوبست نه محمول
از آن **و مو و آب** دهن از حیوان غیر ماکول در بدن یا ثوب انسان
باشد ضرر ندارد چنانچه اجزاء که در او حیوة حلول نکرده است از موی
و ناخن و آب دهن و دماغ و دندان اگر با غیر باشد یا با خود باشد ضرر
ندارد **و همچنین** دواب حیواناتیکه نفس سائله ندارند با انسان
باشد ضرر ندارد مثل شپش و کیک و ماهی غیر ماکول جلد او یا روغن
او و همچنین خز و سنجاب جلد ایشان عیب ندارد پوشیدن آنها در
نماز **دویم** بایست مغصوب نباشد اگر غصب باشد عیناً یا منفعتاً
با علم باو حکماً و موضوعاً نماز باطل خواهد بود اگر جاهل بهر دو باشد
نماز صحیحست و همچنین است جهل بموضوع داشته باشد اگر جهل بحکم

داشتن یا جهل بحرام بودن یا جهل بفاسد بودن یا جهل بهر دو واقوی
عدم صحت نماز است دور نیست ناسی هم مثل جاهل باشد اگرچه اقوی
آنستکه مثل او نباشد وحکم بصحت است **سیم** بایست حریر
نباشد ساتر مصلی اگر مرد باشد پس حریر محض یا ممتزج بنحویکه از
اسم حریر بیرون نرفته باشد با او نماز نمیشود خواند ونماز او باطلست
واستعمال لباس حریر وحرمت او تفاوت نمیکند میخواهد در نماز باشد
ودر غیر نماز **پس در وقت** نماز اجتناب نمودن ودر غیر وقت
نماز پوشیدن چنانچه زنفقه عمل ایشانست ثمری بحال ایشان نمی کند
وایشان عاصی هستند بلی اگر در مقام ضرورت باشد ودر مقام حرب ضرر ندارد
حتی در وقت نماز اگر اجتناب از او مشقت داشته باشد وگرنه اجتناب
نماید چنانچه ضرر وعیب ندارد استعمال حریر مطلقا اگر حریر ملبوس
نباشد مثل بند زیر جامه وعرقچین ونکمه وقیطان وخیاطه وامثال
اینها واحوط وحسن بر مکلف آنست اجتناب از حریر وابریشم است
مطلقا حتی از خیاطه جامه بخیاطه ابریشم چنانچه بعضی از بزرگان دین
طریقه او همین بود واین مطلب که ذکر نموده ام در حسن احتیاط از
اجتناب تفاوت نمیکند ما بین آن اموری که با او نماز تمام نشود که
قابل ستر ندارد یا اینکه قابل ستر دارد لکن ملبوس نیست مثل لحاف
وفرش ونحو ایشان اگرچه بدون شبهه استعمال لحاف حریر وفرش وحل
حریر جایز است بدان تمام اموری که ذکر شد در حق مردان بود اما زنان

درحق

درحق ایشان استعمال حریر وابریشم مطلقا ضرر وعیب ندارد اگرچه
دور نیست درحق زنان در وقت نماز اجتناب نمایند خوب باشد
چهارم نبایست ساتر طلا باشد نه در نماز وغیر نماز در حق
مردان وغیر مردان **بلکه** گوئیم استعمال طلا میخواهد ساتر باشد
یا نباشد حتی انگشتر وقیطان ومفتول طلا وقاب ساعت وبند
زیر جامه طلا اگرچه در دو طرف بند پیچیده باشد حرامست استعمال
او در وقت نماز اگر با او باشد اقوی بطلان وفساد نماز اوست حتی
گوئیم گلابدون که بحاشیه یقه عبا ونحو او که با او دوزند حرامست ونماز را
باطل میکند پس طلا با حریر وابریشم تفاوت میکند وطلا که گفتیم
حرامست تفاوت نمیکند ما بین طلای خالص یا ممزوج روی کش
او طلا باشد یا آب طلا بر آن کشیده یا ملمع بطلا شده باشد بلی
ضرر ندارد با او طلا باشد میخواهد مسکوک باشد یا غیر مسکوک
در میانه کیسه باشد یا آویز باشد میخواهد حاجت داشته باشد از
جهت نفقه خود یا مجرد فائده دیگر یا بدون فایده **بدان** ستر
عورتی که واجب شده است کیفیت ستر او موکول بعرف است در شرع
تحدیدی از جهت او نیست ولذا گوئیم اگر مصلی ونماز خوان بالا سطحی وسریری
واقف است ساتر مر او را هست لکن اگر کسی در زیر تخت وسطح باشد
ونظر نماید عورت او را تواند دید دور نیست که نماز او صحیح باشد
واقوی در نظر همین است اگرچه احوط ستر نمودن اوست بنحویکه در هیچ

جهة عورت او دیده نشود **امّا** لباسیکه مستحب است از جهة نماز خوان و
لباسیکه مکروه است آن اموریست بعضی از هر دو ذکر مینمائیم **امّا**
مستحب آنستکه لباس نماز خوان سفید باشد **و مستحبست** که سر
خود را وقت نماز بپوشاند **و سنّت است** از جهة او وقت نماز
او وقت نماز حنك از جهة خود قرار دهد میخواهد عمامه با او باشد یا غیر
عمامه **و مستحبست** که در نعل عربی نماز بخواند نعل عربی کفش عربی
که معروفست ما بین مردم او نیست دور نیست که قطعه جلدی نظیر
محس که زنان میپوشند باشد دور نیست جوراب کفایت آن کند
و مستحبست در وقت نماز لباس زیاد بپوشد زیرا از ائمّه
منقولست انسان وقتیکه در نماز است بدن او و جامهای او
و هر چه که در اطراف و جوانب او ست با او تسبیح خدای عزّ و جلّ نماید
حضرت ختمی مآب نعل خود را وقت نماز میپوشیدند **مستحبست**
دو شانه خود بپوشاند بردآء میخواهد امام باشد یا ماموم اگر چه در حق
امام ترك او مکروه است و کفایت کند عوض رداء پیراهن و نحو او بعد
از پوشیدن پیراهن با قباء حاجت بپوشیدن عبا از جهة استحباب
ردا ندارد بلی زیاد بی لباس گفتیم در نماز مستحبست **مستحب** از جهة
زن وقت نماز با او زینت باشد اگر قلاده یا خضاب باشد و اگر چه
زن مسنّه و پیر باشد مستحبست از جهة مرد یا زن در وقت نماز در دست
ایشان انگشتر باشد خصوصًا انگشتر عقیق **مکروه است** از جهة نماز

خوان

خوان در لباس سیاه نماز بخواند زیرا لباس سیاه اهل جهنّم است بلی عمامه
و رداء و چکمه عیب ندارد مکروه است نماز خواندن بلباس کسیکه
متهم بنجاست یا غصب باشد و هم چنین مکروهست نماز خواند با آهن
خصوصًا اگر آهن آشکار باشد و در انگشتر آهن زیرا آهن لباس اهل
جهنّم است و مکروهست نماز خواندن در جامهٔ که رنگ زیاد شده
باشد و سیر در رنگ شده باشد هر رنگ میخواهد باشد **و نیز**
مکروهست لباسیکه در او نقش صورت باشد اگر چه آن نقش صورت
از خاطر حاصل شده باشد بلی آن صورت ظاهر آنستکه صورت حیوان
باشد نه غیر اگر چه خوب آنست ترك نماید مطلقا مکروه است در جامه
ایکه کافر بافته باشد یا دوخته باشد از جهة متهم بودن بنجاست
و مکروه است در وقتی لنك روی لباس بسته باشد نماز
بخواند مثل کسانیکه در مسلخ حمام کار کنند یا بقّال و قنّاد و امثال
اینها **و نیز مکروه است** دو طرف عبا را از زیر بغل بیرون آورد
و بالای یکدوش گذارد بعد نماز بخواند و این عمل عمل قوم لوط است
مکروه است از جهة زن نماز بخواند در خلخالیکه با او صدا باشد
بدانکه اگر مکلّف و را لباس نباشد که ستر نماید عریان نماز بخواند
وجوب از جهة او آنستکه در اوّل وقت نماز بخواند **و کیفیّت**
نماز عاری و برهنه آنستکه شخص عاریست یا ناظر محترم هست در وقت
نماز که ایمن از او نباشد یا ناظر نیست اگر ناظر محترم باشد نماز جایز

نیست که ایستاده بخواند واجبست براو نشسته نماز بخواند و رکوع و
سجود را با ایماء جای اورد و در ایماء تفاوت گذارد ما بین ایماء در رکوع
وسجود و اگر او را در انحال ممکن باشد که محلّ سجده خود بلند نماید
و وضع جبهه براو کند واجبست سجده نمودن و از جهة رکوع ایماء نماید
لکن اقوی عدم حاجتست براین نحو از سجده و کفایت میکند ایماء و اگر
ناظر محترم نباشد ایستاده نماز بخواند و ایماء نماید از جهة رکوع و سجود
احوط انستکه اگر اقوی نگوئیم اعاده نمودن نماز است با رکوع و سجود
یعنی عاری که ناظر محترم نیست دو نماز بخواند یکی با اشاره و ایماء و دیگر
با رکوع و سجود **و این** حکم که ذکر شد در نماز عاری تفاوت نکند
ما بین امام و مأموم زیرا میتوانند نماز جماعت بخوانند لکن نشسته
بخوانند و امام ایشان دو زانوی خود را علی الاحوط پیش بگذارد و از
جهة رکوع و سجود ایماء نمایند اگر ایمن نباشند و گرنه رکوع و سجود کنند
اقوی در نظر انست اگر متمکن از قیام باشد اگرچه بدور شدن از
هم دیگر باشد جماعت نماز نخوانند و مراعات قیام کنند **چنانچه**
گوئیم اگر عاری را ممکن باشد که در میان اب یا گل یا حفره داخل شود
بنحویکه عورت او مخفی شود مثل جامه او واجبست ترک ننماید و قیام
و نماز نشسته نخواند زیرا امثال مذکورات هم ستر و پوشانندست
در نماز اگرچه خلاف متعارفست **بلی** اگر بایستد امر نماید بزوجه
خود یا بکنیز خود یا خود بنفسه یکدست بقبل گذارد و دست دیگر

در دبر این نحو ستر کفایت نمیکند واجبست براو در انصورت اگر ایمن
نباشد نشسته نماز بخواند **مبحث چهارم** در مکان مصلّی
و نماز خوانست مکان مصلّی ان مقداریست که حاجت دارد در وقت
نماز سنگینی هفت موضع براو وارد اید بایست مملوک باشد عیناً و منفعةً
یا منفعةً و گرنه نماز باطلست اگر در وقت نماز عالم باشد که مال غیرست
و او راضی نیست و اگر مکان مغصوب صاحب او راضی باشد در نماز
از جهة غاصب یا غیر غاصب احوط نماز نخواندنست اگرچه اقوی صحت نماز
است اگر جاهل بموضع یا جاهل بحکم یا ناسی باشد حکم او حکم بنحویست
که در سابق ذکر شد **نماز عالم** بغصب و حکم با تحقّق قصد قربت
چنانچه ظلّام و عشار و سراق عالمند بغصبیّه ثوب و مکان خود و مع
ذلك با کمال خضوع و خشوع نماز میخوانند نماز ایشان باطلست و واجبست
برایشان اعاده و قضا زیرا تحقّق قربت در ایشان ممکن نیست اگرچه
بعضی از اساتید ما دعوی ضرورت مینمودند در تحقّق قربت از ایشان
و اگر انسان متردّد باشد در اباحه مکان بعد از نماز معلوم
شد که صاحبش راضی بود یا اینکه از مباحات عامه باشد نماز او
نخواهد صحیح بود پس محلّ نماز بایست یا مملوك باشد یا ماذون اگرچه
اذن صریح نباشد بلکه اطمینان کفایت می کند مثل مهمانخانهها و
و تماشاگاه و چمن اراضی و صحاری مستعمره که متعذر است تحصیل اذن
نمودن بلی اگر کسی را ظلماً در مکان غصبی حبس نموده باشد بدون حق

یا وقت بیرون رفتن از مکان غصبی اگرچه باختیار داخل شده باشد
یا وقت ضیق شد و مکلف در مکان غصبی است یا ماذون بود در
بودن در مکانی بعد از تلبس بنماز منع نمود او را مالک و در جمیع صور
نماز او صحیح است و در صورت اخیره ملاحظه ضیق احوط نماید و نماز را
وقت بیرون آمدن جای آورد با یماء و اشاره اگرچه اقوی صحت
نماز است در آن مکان بعد از منع مالک با دادن اجرت المثل بمقدار
نماز **و مثل** امور مذکور است اگر کسی غصب نماید مسجد یا مدرسه یا
مشهد و سایر مشترکات عامه را اگرچه فعل حرام نموده است دیگری
اخراج آنکس که اولی بود در تصرف لکن غصب ابتدائی است نه استمراریه
پس غاصبه نماز او صحیح است **بدانکه** مکان مصلی سبق ذکر یافت شد
پس سقف خانه و دیواران و خیمه و طناب او و در یک و نحو آنکه خارج
از مکان مصلی است باعث بطلان نماز نمیشود بلی احوط در جمیع اینها
حتی در نعل دابه و زین و پالان و جل و لجام اجتناب است **بدانکه**
مکان مصلی که جبهه او در او واقع میشود لازمست که ثابت و مستقر
باشد بنحویکه مواضع هفتگانه در او واقع شود متزلزل و مضطرب
نشود پس اگر این صفت در او نباشد در حالت اختیار نماز باطل
میشود و تفاوت ما بین موضع پیشانی نمیکند بلی تفاوت ما بین
ایشانست در نجاست غیر متعدیه زیرا موضع پیشانی بایست پاک
باشد اما سایر مواضع طهارة و پاکی شرط نیست همینکه نجاست

متعدیه نشد عیب ندارد **بدانکه** احوط اگر اقوی نگوئیم زن یا مرد
در یک مکان که محاذات همدیگر باشند یا زن مقدم باشد نایستند
مگر ما بین ایشان ده ذراع یا حائل فاصله باشد و اگر بدون فصل مذکور
نماز نمایند نماز هر دو باطل است در صورت مقارنت و نماز مؤخر باطل
است در صورت عدم مقارنت و این احتیاط البته ترک نشود اگرچه
نزد جماعتی از علماء این محاذات و تقدم عیب ندارد **و مثل** احتیاط
مذکور است مقدم نشدن بر قبر امام و پیغمبر ص و قبر شریف ایشان در
عقب قرار دادن اگرچه او نیز نزد جماعتی محکوم بجواز است **بدانکه**
خوبترین مکان از جهت نماز نمودن مرد مساجد است و مساجد هم در
فضیلت مختلفند از همه کمتر مسجد بازار است که یک رکعت در او مقابل
دوازده رکعت است و از همه زیادتر مسجد الحرام است که یک رکعت مقابل
هزار هزار رکعت است حرم سید الشهداء ع نماز در او افضل است از
نماز در حرم خدا و سایر مشاهد ظاهراً ملحق است بحرم سید الشهداء ع
اما زن نماز او در خانه افضل است از بیرون زیرا مسجد او خانه
اوست و هر مکان که بتواند که خود را اخفی نماید افضل است از غیر او مثل نماز
در ایوان خانه افضل است در صحن خانه و در میان اطاق افضل است
از ایوان نماز او در بامیکه ستر دارد افضل است از بامیکه فصیل
و ستر ندارد **و مکروه است** از جهت نماز گذار نماز گذاردن در
مکانهای مثل حمام علی الاحوط مطلقا حتی در رخت کنیکه و بالای بام

ومقابل آتش اگرچه چراغ باشد ونمازخوان اگرچه سیّد وبنی هاشم باشد
ودر آسیا ودر خانه که در او صورت باشد اگرچه در فرش ووساده
باشد ودر خانه که سگ باشد ودر قبرستان ودر طویله
حیوانات اگرچه حیوانات در او نباشد ودر خانه که در او شراب یا
مسکرات دیگر باشد ودر مقابل در در گشاده باشد یا
در مقابل چیزی باشد که شاغل او شود مثل اینکه قرآن یا
نحو او در مقابل او گشوده باشد یا زنی در مقابل خوابیده
باشد اگرچه محرم او باشد یا آهن در مقابل باشد یا خانه مجوسی باشد
یا روی گندم باشد یا خوابگاه شتر باشد یا مکانیکه حیوانات
در او ذبح شود یا مکانیکه مهیّا شده است از جهت آتش افروختن
مثل تون حمام ومطبخ خانه ونحو ایشان ویا زمین شوره زار واما
مقارنات اوّل اذان واقامه است واز جمله مستحبّات مؤکّده
در نماز است وقول بوجوب هر دو یا اقامه تنها معروفست نزد جمعی
از فقهاء احوط اگر اقوی نگوئیم ترک ننمودن اقامه است در تمام
نمازها خصوصاً بر مردان وتأکد احتیاط است اقامه بر مردان خصوصاً
در نماز جهریه خصوصاً در صبح ومغرب واین احتیاط یعنی اقامه
جای آوردن در مطلق نماز پنجگانه البتّه ترک نشود اگرچه قول
باستحباب قوی است واین اذان واقامه در نماز پنجگانه مستحبّست
میخواهد مکلّف مرد باشد یا زن حاضر باشد یا مسافر نماز ادا باشد

یا قضا

یا قضا ودر غیر نماز پنجگانه مشروع نیست ودر غیر نماز پنجگانه میخواهد
فریضه باشد یا نافله پیش از داخل شدن وقت در نماز سه دفعه
بگوید الصّلوة الصّلوة در بعضی از نمازهای مستحبه که اذان واقامه
در ایشان نقل شده است البتّه ترک اذان واقامه نماید اذان
واقامه کیفیت ایشان بنحویست که امروز نزد شیعه از ضروریات
مذهب ایشان است که اذان هجده فصل است واقامه هفده
بلی چیزیکه امروز بر غالب عوام مشتبه است شهادت بر ولایت بعد
از شهادت بر رسالت واز اجزاء اذان دانند واین نحو اعتقاد باطل
است واگر این نحو اعتقاد او باشد در اوّل نماز یاد در وسط نماز
جای نیز آورد فعل حرام نموده است لکن باعث بطلان عمل نخواهد
بود مگر بنحوی باشد که اذان را از صورت اذانی بیرون ببرد بلی
ضرر ندارد بعد از شهادت بر رسالت شهادة بر ولایت نیز
بدهد چنانچه بعضی از روایات دلالت میکند بر اینکه هر وقت
شهادت بر رسالت میدهید شهادت بر ولایت نیز بدهید پس
خوبست در اذان بعد از دو شهادت بر رسالت شهادت بر ولایت
نیز بدهد وخوبست شهادت بر امارت وولایت هر دو را باهم
منظم نماید بقول خود اشهد انّ علیّاً امیر المؤمنین وولیّ الله هم چنین
خوبست بعد از شهادت بر رسالت صلوات بر خاتم انبیاء
واو بفرستد بدان مواردیست که اذان ساقط است بر نماز

کذار واکر بخواهد جای آورد ظاهراً حرام باشد زیرا اقوی نزد حقیر
سقوط عزیمه است نه رخصت واز انجمله است اذان از جهة نماز عصر
و روز جمعه واذان از جهة عصر روز عرفه اکرچه در عرفات نباشد و
از جهة نماز عشاء در شبیکه از عرفات بمشعر میرود که معروفست
بلیلة المزدلفه واز جهة نماز عصر وعشا از صاحب استحاضه کثیره از
کسیکه ارادهٔ جا آوردن نماز قضاء در یك مجلس دارد براو نیست مکر
یك اذان در نماز اوّل واقامه در هر نماز واکر بخواهد اذان را مکرّر
نماید جایز نیست **وهمچنین** است سقوط اذان در نماز دویم از هر که
جمع ما بین دو نماز مینماید وتفریق وجدائی ما بین ایشان نمیکند ظاهراً
مراد از جمع ترك نمودن نافله است ما بین دو نماز نه مطلق جدائی ما بین
دو نماز ننمودن **ودر بعضی** از موارد اذان واقامه هر دو ساقط است
از انجمله است کسیکه وارد شود که نماز جماعت بکند وامام فارغ
شده باشد اکرچه از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد ومشغول
بتعقیب باشد از او اذان واقامه ساقط است وفرق نمیکند مکان
جماعت مسجد باشد یا غیر مسجد چنانچه ظاهراً فرق نمیکند وارد اراده نماز
جماعت داشته باشد یا ارادهٔ فرادی چنانچه ظاهراً فرق نمیکند بداند
اهل جماعت اولی اذان واقامه کفته اند یا نه بلی اکر بداند که اذان واقامه
نکفتند ساقط نخواهد بود چنانچه اکر عالم باشد بفسق امام ومنعقد
نشدن نماز صحیح نخواهد بود نیز ساقط شد اکر بداند فسق امام را لکن

جهل دارد بانعقاد نماز صحیح یا علم بانعقاد دارد اکرچه از بعضی از
ماموین باشد مثل اینکه بعضی از ماموین امام را عادل میدانند
پس در این صورت اذان واقامه ساقط نخواهد بود **شرط است**
در سقوط اذان واقامه از وارد بر اینکه نماز یکه اراده دارد وارد جای
آورد یا نماز یکه در جماعت خوانده شده است جهة ارتباط ومناسبت
باشد اکرچه شرکت در وقت باشد پس لازم ندارد دو نماز متحد باشند
در نوع وشخص مثل اینکه هر دو ظهر اداء یا عصر اداء باشد بلکه یکی ظهر
ودیکری عصر یکی اداء ودیکری قضاء باشد نیز موجب سقوط است بلی
اکر نماز وارد با نماز جماعت که خوانده شده است مغایرت در وقت داشته
باشد مثل اینکه نماز جماعة عصر بوده است ووارد داخل شده است
وقت عصر کذشته است میخواهد نماز مغرب را جای آورد در اینصورت
اذان واقامه از وارد ساقط نخواهد بود **وهمچنین** شرطست که
صدق وارد ومورود بشود پس اکر مکانی معدّ شده است که چند
امام در او یکدفعه نماز بخوانند ویا منفرد یا امام یکدفعه وارد شده اند
اذان واقامه در اینصورت ساقط نیست **وهمچنین** شرط است که
وارد ومورود در یك مکان عرفی جمع شوند ودر عرف وارد ومورود
بکویند واکر مکان وسیع باشد هر یك از مورود ووارد در طرفی و
جانبی هستند نخواهد اذان واقامه از وارد ساقط شد از این جهة است
میکوئیم علی الاقوی انست اکر مکان وسیع نیست لکن معدّ است هر که بخواهد

نماز بخواند جماعت یا فرادی مثل حرم شریف و نخوان اذان اقامه
ساقط نخواهد بود **و بعضی** از مواردی اذان و اقامه ساقط است
آنست اگر از جهت نماز جماعتی اذان و اقامه یکنفر جای آورد و از غیر
ساقط است و غیر جایز است بدون اذان و اقامه نماز جماعت بخواهند
میخواهد آن غیر در وقت اذان و اقامه حاضر باشد یا بعد حاضر شود
و یاد را ثناء **بدان** آنست و اولی مستحب مؤکد در حق مکلف
آنستکه اذان بگوید و اگر بشنود اذان حکایت اذان نماید اگر چه
در خلا باشد لکن در خلا عوض حیعلات حولقه گوید کفایت مینماید
در فضیلت گفتن روایتیکه روایت شده است از پیغمبر صلعم که آن
بزرگوار فرمود کسیکه اذان بگوید و هیچ غرضی او را نیست مگر رضای
خدای عز و جل خداوند خواهد عطا فرمود باو ثواب چهل شهید را و
داخل شود در بهشت بشفاعت او چهل هزار گناه کار همین که مؤذن
عارف گوید اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ دعا مینماید در حق او و استغفار
کنند در حق او هفتاد هزار ملك مینویسند چهل هزار ملك در صحیفه
عمل او ثواب آنچیزیکه مترتب میشود بگفتن او اشهد ان محمداً رسول
الله این دو شهادت وحی است از جانب خدا که نازل نمود بر پیغمبر
امجد خود **و در مذمت** ترك دویم کفایت میکند آنچه صدوق
روایت مینماید از یکی از ائمه که آن بزرگوار فرمود هر که بشنود اذان را
و نگوید مثل آنچیزیکه مؤذن گفته است خدای عز و جل عمل هفتاد سال

او خواهد حبط و نابود نمود در **بعضی** از روایات وارد است حکایت اذان
باعث زیادتی رزق است **بدان** شرط است در اذان و اقامه نیت قربه
نمودن و در نیت خود مستمر بودن و نیت خلاف ننمودن و هر یك
اذان و اقامه را به تنهائی نیت نمودن و فصلهای مشترك را تمیز دادن
باینکه این شهادت از جهت آنست یا اقامه و تعیین نمودن باینکه
این اذان و اقامه مال کدام نماز است و در هر یك از اذان و اقامه
موالات جای آورد باین معنی در فصول هر یك از اذان و اقامه و ما بین
اذان و اقامه و ما بین ایشان و نماز موالات ترك نکند و کلام اجنبی
جای نیاورد خصوصاً در اقامت خصوصاً ما بین نماز و اقامت زیرا
قول بحرمت نیز در اینصورت موجود است **و مستحب است** در حالت
اذان و اقامه با طهارت باشد و توجه بقبله نماید و ایستاده باشد
این سه امر مراعات نموده خصوصاً در حال اقامه از قدماء واجب
دانستند این سه امر را و گفتند که اخلال هر یك باعث بطلان
او خواهد بود **و اما کیفیت** نماز بدان نماز مرکب از چند امری که اول
ایشان نیت و آخر ایشان تسلیم است **امر اول** که نیت است فی الجمله
در باب وضوء اشاره نموده ام و نیز از جهت تذکره اشاره میکنم بدان نماز
از عبادات است و در امتثال نمودن خلوص و قصد قربت میخواهد و معنی
قربت ذکر نموده ام آنست عمل را جای آورد بخاطر اینکه خدای او امر نموده است
بیاورد آن عمل را و این عمل بحسب خواهش خدا و رضای او است پس اگر عمل را بخاطر

غیر جای آورد یا غیر را شریک نماید یا ببالد در عمل خود و خوشش آید از
عمل خود چنین عمل در او قربت نیست و منافات دارد با خلوص و ذلّتی
که در طاعت و انقیاد مطلوبست در بعضی از نمازهای مستحبّه که
از ائمّه رسیده است از جهة تحصیل ثواب یا رفع عقاب یا تحصیل
مال و جاه یا رفع دشمن کیفیّت نیت ایشان آنستکه از آن نمازها
نیّت را بالذات قرب و زلفی و خلوص و رضاء حق قاصد باشد و بالتبع
نظرش باین امور باشد نظیر منظم نمودن تبرید یا تسخین در وضو و گرنه
نماز او باطل است اینست مشهور علماء مذهب ایشان آنست اگر
در نماز واجب قصداً و تحصیل ثواب یا دفع عقاب باشد باطل است
و این مذهب در کمال متانت است نزد حقیر بدان نیت معتبره
در نماز در او استمرار و استدامه معتبر است یعنی نیت خلاف ننماید اگر
در اوّل عمل خیال بقاء و استمرار ندارد عزم او آنستکه از عمل منصرف شود
و تردّد دارد در اینصورت عمل او باطل است بلی اگر در اوّل عمل جازم
بود در بقاء و استمرار لکن در وسط عمل بناء او منصرف شدن است
از عمل یا متردّد شد اگر منافی جای آورد یا بمعنی یا جزم یا نظرف با تردّد
بقیه عمل را جای آورد اگر چه بعضی از او یا شد یا استدباد و فعل کثیر جای
آورد عمل او باطل و نماز او فاسد است اگر جازم شد بر انصراف یا متردّد
شد و منافی جای نیاورد و عدول نمود از تردّد و انصراف بسوی جزم
باوردن بقیه عمل پس در اینصورت عمل او نخواهد باطل شد مجرّد نیت

منافی

منافی مادامیکه مشغول بمنافی نشد عمل را نخواهد
نمود بدان نیز مکلّف که داخل در نماز میشود
بایست نماز خود تعیین نماید اداء و قضاء واجباً
و مندوباً و گرنه عمل او باطل خواهد بود جماعتی
از فقهاء که در نیّت قصد وجه معتبر ندانند بلکه
قصد قربت کفایت کند نزد ایشان قول ایشان منافات
بمطلب حقیر شاید نداشته باشد زیرا عرض نموده ام معنی قربت آنست این
فعل جای می آورم چونکه تو امر نمودی یا از باب اینکه در این فعل رضای
تست و شکر تو است این مطلب نخواهد محقق شد مگر اینکه فعل و عمل
خود را تمیز بدهد از جهات مذکوره و گرنه چگونه رضای او ست یا شکر
شکر او ست یا مأمور به او ست از این جاست گوئیم اقوی آنست اگر در
مورد وجوب قصد استحباب نماید یا بالعکس خواهد عمل باطل بود و
دور نیست که فاعل محرّم نیز باشد بدان نیز معلوم شد در
سابق نیست علی التحقیق خطور ببال نیست بلکه داعی و باعث کفایت
میکند و حاجت بتکلف مقارنه نیت با تکبیرة الاحرام و کیفیه مقارنه ندارد
بیان نمودن اگر چه صورت عمل در قلب حاضر نمودن و تمیز اجزاء واجبه
از واجبه و شرایط از غیر موافق احتیاط است زیرا جمعی دعوی اجماع
نموده اند بر وجوب حضور ببال امر دو و یم در تکبیرة الاحرام است
واجبست در حالت نیّت تکبیرة الاحرام بگوید روی بقبله و آن

کلمه طیبه را بنحویکه در شریعت مطهره رسیده است و آن لفظ الله
اکبر است بلفظ عربی و بلفظ دیکر ترجمه نماید کفایت نمیکند و دو همزه
را قطع نماید و اکر همزه و را وصل نماید اولی را بهاء قربة الی الله و دوم
را بها الله یا یکی از آن دو همزه را وصل کند نماز خواهد باطل بود
و هاء الله و یاء اکبر ضمه و فتحه ایشانرا بنحوی اشباع ننماید که تولید
واو و الف در هاء و باء ظاهر شود و راء اکبر را وقف بسکون
نماید نه وقف بحرکت اکرچه وقف در سایر مواضع نزد حقیر
جایز است و واجبست ما بین الله و اکبر فصل ننماید میخواهد
فصل بسکوت باشد یا بکلمه دیکر مثل لفظ تعالی و اجل و اعز
و واجبست بر او اظهار حروف نماید و بحدیث نفس کفایت نکند
اقلا خود بشنود مستحب است اکر امام باشد بلند بکوید که ماموم
بشنود و ماموم باشد اهسته بکوید خود بشنود و این اظهار
که کفتیم در صورتیست که بتواند سخن بکوید اکر کنك باشد عقد
قلبی کفایت می کند احوط آنست اکر اقوی نکوئیم واجب است
بر کنك اشاره بانکشت نیز بنماید و واجب است نیز اداء حروف
الله اکبر از مخارج عربی نماید باین معنی حرف را با لام با هائیجا الف
یعنی مشتبه نشود و کرنه باطل خواهد بود مستحب است تکبیرة الاحرام
بعد از شش تکبیه که در اول نماز مستحب است جای آورد که هفتم
تکبیرة الاحرام باشد یا در اثناء آنها یا در اول وجوب است که

تکبیرات با دعا مقرر جای آورد باین نحو سه تکبیره بکوید و این دعا
بخواند اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانك انی ظلمت
نفسی فاغفرلی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو
تکبیره بکوید این دعا بخواند لبیك و سعدیك والخیر فی یدیك
والشر لیس الیك والمهدی من هدیت عبدك وابن عبدیك
لا ملجأ منك الا الیك سبحانك وحنانیك تبارکت وتعالیت
سبحانك رب البیت بعد از آن دو تکبیره بکوید و این دعا بخواند
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریك له وبذلك امرت وانا من
المسلمین مستحب است در وقت تکبیر کفتن دستها را بلند
تا مقابل کوش و ابتداء تکبیر با ابتداء دست بر داشتن و انتها
بانتهای او و کفها در وقت بلند نمودن روی بقبله باشد انکشتان
را باهم منظم نماید امر سیم در قیام است در رکعات نماز با
تمکن و در او چند امر معتبر است یکی آنست بایست کود صلب خود
راست نکه دارد نه منحنی دویم آنست سنکینی بدنرا بهر دو
پای خود بیندازد و اکر بیك پای بایستد یا غالب سنکینی با
و دیکری فی الجمله در اینصورت نماز او باطل است بلی فی الجمله اکر تفاوت
کند عیب ندارد و بالجمله بایست تکا و اعتماد و سنکینی خود بر دو

پای او باشد سیم بر چیزی غیر از دو پای خود اعتماد ننماید مثل
دیوار و عصا بنحوی که اگر عصا و دیوار نباشد بیفتد چهارم
بایست در حال قیام متحرک و مضطرب نباشد و اگر اختیاراً متحرک
شود باطل میشود نماز و اگر در مکانی باشد که باد داشته باشد
که او متحرک میشود واجبست در آن مکان نماز نخواند و نماز را در
در مکان دیگر بخواند که متحرک نشود پنجم دو پای خود بنحوی از
هم دیگر جدا ننماید که از هیئت قیام عرفی بیرون رود مستحب است
از جهت مرد در حال قیام دو پا را از هم جدا نماید بمقدار دیگو جب
یا سه انگشت و از جهت زن دو پای خود باهم جفت نماید و مستحب است
در حال قیام از جهت مرد دو دست خود را رو نماید برد و ران خود
بگذارد و از جهت زن دو دست خود بر دو بر دو پستان خود بگذارد
امر چهارم در قرآئت است واجبست در دو رکعت اولی فاتحة
الکتاب و سوره بخواند واجبست قرائت را بعربی خواندن با امکان
و ترجمه عربی یا بعربی با لفاظ دیگر موجب بطلانست و واجبست
فاتحة الکتاب مقدم بر سوره نماید اگر عمداً سوره مقدم نماید نماز
باطل خواهد بود اگر سهواً مقدم نمود پیش از رکوع ملتفت شد اعاده
نماید بترتیب باین معنی دفعه دیگر سوره بخواند و اگر بعد از رکوع
ملتفت شد بر او چیزی نیست و واجبست در خواندن قرائت
بلکه تمام اذکار بطریق متعارف مردم بخواند باین معنی در میان الفاظ

قرائت فاصله نشود خواه بسکوت طویل و خواه بیک کلمه از غیر قرآن
و دعا بلکه بگوئیم در مقام قرائت کلمه کلمه بخواند باین معنی هر کلمه از
کلمهٔ دیگر فصل نماید چنانچه مشاهده از بعضی شد او نیز باطل است
بلی اگر فصل بقرآن یا دعا شود موجب بطلان نمیشود اگر قرائت و
ترتیب فوت نشود و نظم قرائت قرآنی باقی بماند و واجبست
ملاحظه اعراب و بناء و تشدید نماید اگر عمداً اخلال نمود باطل خواهد
بود و سهواً موجب بطلان نخواهد بود و اما اگر جهلاً اخلال نمود
اقوی در نظر عدم بطلانست و موجب اعاده و قضاء نخواهد بود
با مراعات قرائت عربی یعنی در عرف ورا قاری قرآن بگویند و واجب
است بر او اداء مخارج از حروف نمودن باین معنی سین را بثاء مثلث
نخواند و بالعکس صاد را بسین و سین را بصاد طا بتا و تا بطاء
وظا بزا و زاء بظا و ضاد بزاء و بالعکس نخواند و همچنین عین بقاف
و قاف بعین الف بعین و عین با لف نخواند بدانکه در حروف
بیست و هشت کانه مشتبه است بعضی از بعضی همین حروف بود که ذکر
نمودم و غیر اینها را سایر حروف بالتبع و بالذات از مخرج بیرون می آید
و ادا میشود مثل کاف لام م ن و و هکذا خود ادا میشود حاجت
ندارد بدانند مخرج این از کجاست بلی این حروف مذکوره حاجت دارد
بتعلم ایشان بر عجم و غالب عرب و آنچه در نظر حقیر است اقوی
است در نظر وفاقاً بجمع من اهل النظر مناط اداء حروف مشتبهه

بحسب مخارج عرفیست نه مخارجیکه معمول در نزد اهل قرائت و تجوید
زیرا مکلف بودن نوع مردم باداء حروف از مخارجیکه ایشان کویند
نظیر تکلیف بعسر و حرجست خدا و پیغمبر راضی باین نحو از تکلیف
نیستند و کفته اند اهل تجوید از جهت حروف بیست و هشت کانه
صفاتیست از قبیل وشدت ورخاوة و توسط واستعلاء و
استفال واطباق وانفتاح واذلاق واصمات واین صفات در
حروف بیست و هشت کانه از مقومات است اکر مختل شود این صفات
اداء حروف از مخارج نشده است مثلا حرفی که بایست اداء بطریق
استعلا شود یعنی زبان میل نماید بحنک بالا اکر اورا اداء نماید
بطریق استفال یعنی زبان میل نماید بپائین یا حرف اطباقی بطریق
انفتاح یا حروفیکه بایست بطرف زبان اداء شود اورا بوسط اداء
نماید و هکذا خواهد باطل بود ماموربه را جای بیاورد حق مقام
آنست این مطالب اهل تجوید باطل حق خلاف مطلب ایشانست
زیرا ملاک در آوردن این حروف از مخارج بر نحویست که نزد عرف و
اوساط مردمان تمیز داده شود و مشتبه نشود مثل اینکه ثاء مثلث
بسین تمیز داده شود و ذال بزاء وضاد بزاء وظاء بزاء و هکذا این
مقدار تحصیل نمودن برا ولاد عجم سهل است و آسان و زیاده بر این
صعب و مشکلست بر برادران عرض میدارم در تمیز حروف
مشتبه اکر بخواهد مخرج بطریق عرف تحصیل نماید که تا از طاء تمیز داده

شود سر زبانرا میل دهد بحنک بالا و دهانرا جمع نماید مخرج طاء
حاصل شود و اما مخرج ظا سر زبان بزند بسر دندانهای بالا از ثنایا
و دهانرا جمع نماید و اما ثاء مثلث سر زبانرا بدندانهای بالا زند
بطریق شدت و اما سین زبانرا پهن نماید از جانب حنک پائین بدون
شدت و اما صاد زبانرا پهن نماید از جانب حنک بالا بدون شدت
و اما ضاد طرف زبانرا میل دهد بطرف چپ زند دندانهای بالا
جمع نمودن دهان و اما قاف زبانرا میل دهد بحنک بالا و بطریق
شدت اداء نماید از بیخ زبان و اما عین و الف تمیز این دو حرف بعد
از اینکه هر دو شریک هستند دو حرف حلق مخرج عین معلوم میشود
بزیادتی باز نمودن دهان با استعلاء و الف اداء او از مخرج شود بدون
مشقت و تعب و اما ذال سر زبان بثنایا بالا زند و اما زاء
طرف زبانرا ما بین دندانهای بالا و پائین از ثنائیات و رباعیات
زند بدانکه مقدار واجب در قرائت اداء حروفست از مخارج عرفی
چنانچه ذکر نموده ام و اما در کیفیت خواندن مراعات قواعد نحویه
از فاعلیه و مفعولیه و اضافیه و مراعات مطابقه ما بین صفت و
موصوف و امثال این مطالب لازم است و همچنین مراعات قواعد صرفیه
که نزد ایشان لازم است مثل ادغام در دو حرف که از یک جنس
باشند و مثل در یاء ما قبل مفتوح قلب بالف نمودن و امثال
این قواعد و اما قواعدیکه معروفست ما بین قراء و اهل تجوید

وان قواعد بسیار است که در نزد اهل تجوید مراعات ان قواعد لازم و واجب است اخلال بهر یك از ان باعث اخلال بقرائت است نزد ایشان لکن بتحقیق نه انست که ان جماعت گویند بلکه بعضی از قواعد ایشان واجبست مراعات نمودن او و مثل مراعات نمودن مد و ان کشیدن **حرف مد** است و حرف مد سه است الف ما قبل مفتوح واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور و سبب مد یا همزه است و یا سکون است که بعد از او واقع شود پس **اگر** حرف مد و سبب مد همزه باشد در یك کلمه جمع شود او را مد متصل خوانند مثل جآء و اولٓئك و جیٓ و سوٓء و این قسم مد متصل خوانند از جهة متصل شدن حرف مد بسبب مد و اگر حرف مد در اخر کلمه واقع شود و سبب مد که همزه باشد در اول کلمه که بعد از اوست واقع شود مثل انّا انزلناه و قوا انفسکم و فی انفسکم او فی انفسهم او را مد منفصل خوانند پس مد متصل و منفصل در موضعی گویند که سبب او همزه باشد **امّا سبب** مد اگر سکون باشد ان سکون یا ذاتیست یا عرضی سکون ذاتی سه نحو است **اوّل** سکون حرفی باشد که در مثل خود ادغام شده باشد مثل دآبّة و تحآجّونی و لا الضآلّین در این سه مثال سبب مد با و جاء و لام شده است **دوّیم** سکونیکه از حروف مقطعه که در اوائل سوره است مثل حٓم و قٓ و یٓس و غیر

این

این کلمات مثلاً در تلفظ بحم ازحا الف ظاهر میشود و بعد از او میم ساکن است و در یٓس یا مثلاً حرف مد است و بعد از او نون ساکن است و این قسم مد را مد فواتح سوره گویند و سیّم انست که حرف مد منقلب از همزه شود و سبب مد سکون بعد است مثل الان که اصل او الان بوده است همزه اول همزه استفهام است و همزه دوّیم جزء کلمه و از اجتماع دو همزه همزه دوّیم قلب بالف شد پس حرف مد الف ما قبل مفتوح است و سبب مد سکون لازمست و این نحو مد در شش موضع از قران واقع است **امّا سکون عرضی** و ان عبارتست از ساکن نمودن حرفی را که اصل او متحرکست لکن بجهة وقف او را ساکن نمود و پیش از او حرف مد واقعست مثل رحیم و رحمن و عالمین و ضآلّین در کلمه ضالین دو حرف مد جمع شده است مد سکون لازم و مد سکون عارض الف ضاد حرف مد است و سکون لام لازم یاء حرف مد است سبب مد سکون عارضی در نون از جهة وقف نمودن بناء بر قول بلزوم مراعات مد لازم است ملاحظه و مراعات هر دو مد بشود **بعد از اینکه** معلوم شد اقسام مد گوئیم مد متصل لازم مراعاتست اخلال نمودن باو باعث بطلان نماز شود چنانچه قسم اول از سکون ذاتی و سیّم او اخلال نشاید نمودن زیرا در اوّل اخلال نمودن باو باعث اخلال و ترك تشدید خواهد بود و در قسم سیّم اخلال باو اخلال

وترك حرف خواهد شد واو موجب بطلان خواهد بود واما مد
منفصل وقسم دویم از سکون ذاتی وسکونی عرضی مراعات ایشان
لازم نخواهد بود واخلال بایشان باعث بطلان نماز نخواهد
بود بعضی از قواعد لازمه نزد اهل تجوید وقف نمودن بسکون
ووصل نمودن بحرکت است باین معنی اگر بخواهد کلمه از کلمه جدا
نماید وما بین ایشان جدائی اندازد کلمهٔ اول را ساکن نماید میخواهد
ان کلمه بالذات ساکن باشد مثل لم یلد یا اینکه اعراب داشته ترك
نماید و بهر تقدیر بمقدار یك نفس کشیدن ساکت بماند واگر بخواهد
وصل کلمه بکلمهٔ دیگر نماید کلمهٔ اول را بحرکت ذاتی خود اگر متحرك باشد
بخواند ومتصل نماید بکلمهٔ دیگر بدون اینکه مقدار یك نفس ساکت
شود واگر ساکن باشد وصل نماید بدون فصل یك نفس این
وقف بر سکون ووصل بر حرکت نزد ایشان منع است ولازم المراعات
است واگر کسی اخلال نماید گویند قرائت او باطلست ومتابعت
ایشان نمودند وجمعی از فقهاء وفرمودند اگر وقف بر حرکت ووصل
بر سکون شود نماز باطل است نزد حقیر وقف بر حرکت ووصل
بر سکون کلمه لاحقه اول او همزهٔ وصل باشد مثل الرحیم بعد از
ساکن نمودن نون الرحمن یا همزه نباشد مثل مالك بعد از الرحیم
و بهر تقدیر وصل بسکون عیب ندارد اگر چه بعضی از بزرگان
فقهاء قسم اول از وصل بسکون منع نموده اند وحکم فرمودند باینکه

در قسم اول وصل بحرکت نماید وهمزه را بیندازد واز جمله قواعد
ایشان ادغام است واو دو نحو است یا صغیر ویا کبیر صغیر انست درج
ساکن اصل شود در متحرك میخواهد در یك کلمه باشد مدغم ومدغم
فیه یا در دو کلمه میخواهد ان دو حرف متماثل باشند واز یك جنس
باشند مثل هل لك ویا از دو جنس باشد ومتقارب باهم مثل
من ربك وادغام کبیر انستکه درج نمائی متحرك را بعد از سکون او
در متحرك میخواهد مدغم ومدغم فیه از یك جنس باشند ویا از
دو جنس و بهر تقدیر در دو کلمه باشند یا در یك کلمه مثال هر
چهار بر ترتیب مناسككم یعلم ما بین ایدیهم یرزقکم القاف
بالکاف لمن زحزح النون بالزاء وگفته اند تنوین یا نون ساکنه
که بشش حرف معروفه که حروف یرملون گویند برسد بایست ادغام نمود
واین قسم ادغام مع الغنه بایست بشود یعنی صوتی از دماغ خارج
شود یعنی میباید در حین قرائت حروف منون و نون ساکنه ظاهر
نشود واگر هر یك از تنوین و نون ساکنه بشش حرف حلق
برسد بایست حرف منون یا نون ساکنه بحرف باء برسد بایست قلب
بشود حرف منون و نون ساکنه بمیم مثل بصیر بعباده ومن بعد واگر
تنوین و نون ساکنه بغیر از آن سیزده حرف و بباقی پانزده حرف دیگر
برسد بایست اخفاء نمود وادغام باین حروف نشود چنانچه حروف
یرملون ادغام میشد وان پانزده حرف ت ث ج د ذ ز س ش

ص ض ط ظ ف ق ك بدان دلیل بر وجوب مراعات انچه ذکر شد
اینست اقوی عدم وجوب مراعات مطالب مذکوره است حتی تنوین
ونون ساکنه بالنسبه بحروف یرملون اگرچه احتیاط مراعاتست
نه مطلقا بلکه بالنسبه بغیر از واو ویا زیرا در واو ویا احوط ادغام
ننمودنست زیرا خلف انکار ادغام نمودنست **واز جمله** قواعد
لازمهٔ ایشان اشباعست اشباع زیادتی حرفی که حاصل شود
از کشیدن حرکات حروف مثلا فتحه را بنحوی کشد که زیاده از
یك الف حاصل شود وضمه را بنحوی بکشد که علاوه بر یك واو
واو زاید حاصل شود وهکذا بعبارة اخری اشباع از شبع است
شبع یعنی سیر ومراد از تجوید انست اداء حرکات حروف بنحوی نماید
از کشیدنیکه اصل حرکت حاجت دارد واز کشیدن حرف حاصل شود این اشباع یا در ضمیر
غایبست یا در غیر ضمیر غایب اما ضمیر غایب چهار نحو متصور میشود زیرا ضمیر غایب ما قبل او
ساکنست یا متحرك ومتحرك نیز خالی از فتح وضم وکسر نیست اما صورت اول مثل علیه
ومنه وعنه ولدیه گفته اند اشباع که تولید زیادتی حرف شود در
صورت مفروضه جایز نیست اگر ما قبل او مکسور باشد مثل
وقوته وبجده وفی امته در اینصورت حاجت باشباع ندارد اگر
ما قبل او مفتوح یا مضموم باشد مثل وحده له عبده رسوله گفته
اند اگر وقف ننمود معهود ومتعارف اشباع نمودن ضمیر غایبست
واکر اشباع در غیر ضمیر غایبست نغیر یا پیش از حرف مد بتمام اقسام واقعست

یا پیش

یا پیش از غیر حرف مد واین اشباع یا مولد حرف زاید میشود یا نه اگر
نشود شبهه نیست که موجب بطلان نماز نمیشود واگر مولد حرف زاید
شود اهل تجوید اورا باطل نستند **لکن** اعتقاد حقیر اشباع
در حروف نمیخواهد انحرف ضمیر غایب باشد یا غیر ضمیر غایب موجب
بطلان نخواهد بود مگر اینکه اشباع بمرتبه باشد که عرف نگویند که
تکلم بان حرف نمود با حرکت ومثلا باء در الله اکبر مفتوح است بنحوی
اشباع فتحه باء ننماید که شبیه باء بالف باشد وهم چنین سایر حروف
بلکه گوئیم خوبتر اشباع حرکات حروفست با تکلم بان حروف خوب واضح
شود وال در الحمد وکاف ایاك وهکذا **یکی** از قواعد معروفه نزد
اهل تجوید وقف است ووقف نزد ایشان عبارتست از ترك حرکات
حروف وساکن شدن بمقدار یك نفس کشیدن وبعضی از ایشان
وقف را عبادت دانستند از ترك حرکات اگرچه بمقدار یك نفس
کشیدن ساکن نماند واین اقوی است نزد حقیر واین وقف نزد ایشان
منقسم بچهار قسم است **اول وقف تام** وان عبارتست
از وقف نمودن بر کلمه که تعلق ومناسبت ندارد بما بعد خود نه
بحسب لفظا ونه بحسب معنی مثل وقف بر نستعین **دویم** وقف
کافی وان وقف بر کلمه است که ربط بر لاحق ندارد بحسب لفظ واما
بحسب معنی ربط ومناسبت دارد مثل وقف نمودن بر بالغیب در
قوله تعالی الّذین یؤمنون بالغیب که او بحسب لفظ مرتبط وتعلق

بما بعد ندارد اگرچه کلمه بعد باو ربط داشته باشد مراد بعدم تعلق
سابق بلاحق در لفظ آنستکه سابق که وقف میشود مرتبط بلاحق
نیست از حیث عطف وصفت وحال ونحو اینها واین منافات ندارد
که کلمه لاحق باو عطف باشد وارتباط بحسب لفظ داشته باشد
سیم وقف حسن وان وقف نمودن بر کلمه ایست که ربط
بلاحق ومناسبت بلاحق دارد بحسب لفظ نه بحسب معنی ظاهراً
مراد بتعلق وارتباط لفظی بما بعد داشته باشد آن باشد که در
مقام تلفظ بان کلمه طبع وعادت میل دارد بکلمهٔ بعد نیز تلفظ نماید
واین نحو ارتباط لازم ندارد ارتباط در معنی را مثل وقف نمودن
در کلمهٔ الرحیم ونعبد ومستقیم پس ایراد نمودن در اینقسم که
تعلق بحسب لفظ داشته باشد دون معنی بی معنی است زیرا تعلق
لفظی ملتزم تعلق معنوی است مثلاً بسم الله تعلق لفظی بما بعد نیست
که او موصوف ما بعد نموده است وما بعد او صفت است پس لامحاله
تعلق معنوی خواهد حاصل شد در محلش نیست زیرا مراد
بارتباط معنوی ولفظی مطلق مناسبت وربط است اگرچه صفت
وموصوف ومضاف ومضاف الیه وحال وذی حال نباشد و
چهارم وقف قبیحست وان وقف بر کلمهٔ نیست که مرتبط بلاحق
است بحسب لفظ ومعنی وقراء نزد ایشان دو وقف دیگر نیز هست
یکی وقف غفران که در ده موضع از قرانست که نقل از حضرت پیغمبر

مینماید که آن سید خوبان فرمود هر که ضامن شود از جهة من براینکه
وقف ده موضع از قران قرائت نماید من ضامن میشوم از جهة
او بهشت و دیگر وقف کفر است گفته اند پنجاه وهشت موضع از قرانست
هر که عمداً یکی از ان مواضع را وقف نماید کافر خواهد شد واز جمله
انهاست وقف بر صراط الذین وگفته اند نیز در فاتحة
الکتاب چهار موضع وقف تام است در بسمله ویوم الدین ونستعین
والضالین وده موضع وقف حسن است وان در بسم الله ودر
الرحمن ودر الحمد لله والعالمین والرحمن الرحیم نعبد والمستقیم
وانعمت علیهم والمغضوب علیهم دور نیست مراعات قول ایشان
در وقوف نه بنحوی گفته اند که در بعضی از مواضع واجبست وبعضی
از مواضع حرام وکفر بلکه وقف مطلقا جایز است حتی در صراط
الذین مراد ما بمراعات قول ایشان در وقوف یعنی اگر وقف مینماید
وقف حسن یا کافی یا تام جای اورد نه در هر موضع این فی الجمله
بعضی از اصطلاحات قراء بود ذکر نمودم تا برادران دینی
انتفاع برند پس رجوع کنم بمطلب که داشتیم گوئیم واجبست
بر نماز گذار تعیین سوره پیش از انکه داخل در او شود بنا بر اینکه
کسی عادت او باشد عقب حمد سوره خاصه میخواند همان عادت
کفایت او میکند در تعیین سوره واگر بسم الله الرحمن الرحیم بگوید
بدون تعیین وبعد از اتمام از او سوره از سورهای قران بخواند کفایت

نمیکند و نماز او باطل خواهد بود و واجبست بر او بسم الله را اعاده نماید
بقصد سورهٔ معینه و آن سوره را بخواند و همچنین اگر بسم الله و
سوره را خواند بدون قصد و شعور و اثناء سوره ملتفت شده
است بر اینکه التفات نداشته واجبست بر او عدول ببسم الله و سوره
یا همان سوره را از اوّل بخواند بلی اگر سوره را تمام نمود و متذکّر
شد بر او واجبست اعاده نمودن سوره و همان سوره در اینصورت
کفایت میکند **وجایز نیست** بر نمازگذار سورهٔ سجده خواندن
عقب حمد و اگر عمداً بخواند اگرچه بسم الله باشد بقصد سوره عزیمه
نماز باطل خواهد شد و اگر سهواً سورهٔ سجده بخواند میخواهد از
نصف تجاوز نموده باشد یا نه بآیهٔ سجده رسیده باشد یا نه فواجب
است عدول بسوره دیگر نماید و اگر تمام نموده و متذکّر شد ظاهراً
آنست اکتفا باو در صورت مفروضه خواهد بود و احوط خواندن
سوره دیگر است و اگر آیه سجده در نماز خواند یا شنید یا خود را
واداشت که بشنود سجده او را در اثناء نماز جای نیاورد و سجده
بعد از فراغ جای آورد و اگر در اثناء نماز جای آورد نماز او باطل
خواهد بود **وجایز نیست** دو سوره عقب حمد خوانده شود در نماز
فریضه روز یا دی بر یک سوره مادامیکه دو سوره نشود عیب ندارد
وقل اعوذ برب الفلق و برب الناس هر یک به تنهائی سوره مستقله است
و از جمله سورهای قرآنست علی الاقوی و الفجر و الم نشرح یک

سوره است نه دو سوره و هم لایلاف و الم تر پس نمیشود بعد از حمد
اکتفا بیکی از اینها نماید **جایز است** از جهت نمازگذار اگر سورهٔ
از سورهای قرآنی شروع نمود بخواندن و تجاوز از نصف آن ننموده
عدول بسورهٔ دیگر نماید مگر اینکه این سورهٔ که شروع نموده است سوره
توحید یا جحد باشد در اینصورت از جهت او عدول جایز نیست
اگرچه از نصف و تجاوز ننموده باشد بلی میتواند از این دو صورت
در صورت عدم تجاوز از نصف سوره جمعه و منافقین در ظهر
جمعه عدول نماید خوبست اگر در سورهٔ داخل شد از روی شعور
و قصد عدول سورهٔ دیگر ننماید و واجب است بر نمازگذار در
دو رکعت اولی از مغرب و عشاء و در نماز صبح بجهر خواندن اگر
نمازگذار مرد باشد و در دو نماز دیگر باخفات و ضابط جهر و اخفات
و تمیز این دو عرفست در عرف بگویند آشکار میخواند یا پنهان
احوط آنست نماز اخفاتی بنحوی بخواند که غیر از خود کسی نشنود اگر
در جنب و پهلوی او کسی باشد و جهری بنحوی بخواند که از اعتدال
بیرون رفته باشد و امّا زن اگر اجنبی باشد که صوت بشنود
واجبست بر او نمازهای جهریّه خود باخفات بخواند اگرچه سماع
و استماع صوت زن را حرام ندانیم و اگر اجنبی نباشد مخیّر است در
نماز جهریّه ما بین جهر و اخفات اگرچه خوب بلکه احتیاط در حق
او اخفاتست در نماز جهریّه اخرس تکلیف و در جای آوردن نماز است

که در قلب خود فاتحه و سوره بخواند اقوی آنست در خواندن در
قلب زبان خود نیز بنحو اداء حروف حرکت دهد و اشاره بعقد قلبی
خود کند اگر کسی قابل نباشد در یاد گرفتن حمد و سوره و عجز از
تعلم دارد یا مثل اخرس است بر او لازم نیست نماز خود بجماعت بخواند
یا اینکه جماعت از جهت او ممکن است اگرچه نماز بخواند بجماعت بخواند
و اگر عاجز است از بعضی از حمد و سوره و نمیداند و نمیتواند تعلیم بگیرد
آنقدر دیگر میداند او را مکرر نماید بقدر حمد و سوره با ملاحظه
ترتیب موافقت در عدد حروف و اگر هیچ نمیداند تسبیحات یا اذکار
دیگر عوض او بخواند احوط نخواندن قرائت است از روی مصحف یا
متابعت نمودن بدیگری که قرائت میکند بلکه بخواند از روی حفظ
اگرچه اقوی در نظر جواز اولا است نیز و در غیر دو رکعت اولی مخیر است
ما بین فاتحة الکتاب و تسبیحات کبری میخواهد اماما باشد یا مأموم
و افضل اختیار تسبیح است و در صورت اختیار نمودن تسبیح احوط خواندن سه تسبیح کبری است و
اقوی کفایت یک تسبیح کبری است مستحبست هر نماز گذار پیش از شروع بفاتحة الکتاب در
رکعت اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید بطریق ستر و اخفات
و آشکار و جهر بگوید بسم الله الرحمن الرحیم در نمازهای اخفاتیه
و این استحباب ثابت است هر که فاتحة الکتاب میخواند و در هر رکعت
که فاتحة الکتاب خوانده میشود پس تفاوت ما بین امام و منفرد یا
در رکعت اول یا دویم و سیم و چهارم نمیکند و احوط در روز

جمعه در نماز ظهر او هم جهر بخواند در دو رکعت اولی او و هم اخفات
یعنی دو نماز ظهر بخواند مستحبست قرائت را نه زیاد تند و سریع
و نه زیاد آرام و کند قرائت نماید بلکه بطریق متعارف و میانه روی
قرائت نماید و در وقت خواندن فاتحة الکتاب و از خود فی الجمله خوب
و نیکو نماید که صدق صوت خوب و نیکو براو بکند مثل خواندن کتاب
و کتابت و قصه نباشد و در آخر هر آیه وقف نماید یعنی ترک اعراب کند
و بمقدار یک نفس کشیدن سکوت نماید مستحبست در آیه که
ذکر نعمت شده است سؤال نماید از نعمت و آیه نقمت پناه ببرد از
نقمت و عذاب و مستحبست ما بین قرائت حمد و سوره فی
الجمله توقف و سکوت نماید مثل فصل و توقف که مستحبست
ما بین آخر سوره و تکبیر رکوع و ما بین تکبیرة الاحرام و شروع بفاتحه
و حمد نمودن در نماز صبح در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون بخواند
و در رکعت دویم سوره توحید خوبست در تمام نمازهای خود سوره
انا انزلناه و سوره توحید بخواند در یک رکعت سوره قدر و در یک
رکعت سوره توحید زیرا مرویست از امام موسی بن جعفر ع که آن بزرگوار
فرمود تعجب دارم از کسیکه انا انزلناه در نماز خود نخواند چگونه نماز
او قبول میشود و در قل هو الله نیز مثل این روایت مرویست که
تزکیه نماز بقل هو الله احد است و این دو سوره اول سوره قدر
بخواند و در رکعت دویم سوره توحید چنانچه از فعل حضرت

رضاء نقل شده است خوبست در شب جمعه در نماز مغرب در
رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره جمعه بخواند و در نماز عشا بعد از
فاتحه در رکعت او سوره سبّح ربّك الاعلی بخواند و در بعضی از روایات
وارد است این دو سوره واجبست خواندن در شب جمعه اگرچه در
نماز بناشد مرویست از ثواب اعمال از صادق ال محمّد ع واجب بر هر
مؤمنی انست اگر شیعه ما هست اینکه قرائت نماید در شب جمعه سوره
سورهٔ جمعه و سوره سبّح اسم ربّك الاعلی در ظهر روز جمعه سورهٔ جمعه
در رکعت اولی بخواند و در رکعت اوّل در نماز عصر روز جمعه سورهٔ
منافقین بخواندن واحتیاط انست که این دو سوره در دو نماز
ترك نشود زیرا جمعی از علماء ما قائل شدند بوجوب این دو سوره
در دو نماز مذکور مستحبّست در روز دوشنبه در نماز صبح سورهٔ
هل اتی بخواند مکروهست یك سوره را تکرار نمودن در نماز
مگر سورهٔ توحید که تکرار او مکروه نیست سورهٔ طویل در نماز
خواندن که خوندا و تفویت وقت شود که بعضی از افعال نماز بواسطه
او در خارج وقت واقع شود اگر باعتقاد سعت وقت شروع
بسورهٔ طولانی نمود پس در اثناء قرائت سوره کشف خلاف شد
واجب است بر او عدول نماید بسورهٔ کوچك مگر اینکه بقیّه سوره
بقدر سوره کوچك باشد و حرامست بر مصلّی در قرائت خود
غیر قران قاصد باشد مثل اینکه در ایّاك نعبد و اهدنا خطاب

بخدا قصد نماید و هم چنین حرام است در اخر حمد امین گفتن بلکه
احتیاط انست اللّهمّ استجب نیز بگوید امر پنجم در رکوعست
در هر رکعت از نماز یك رکوع لازم است و نقصان و زیاده او باعث
بطلانست مقدار واجب از رکوع انست بنحوی منحنی شود که کف دست
او بزانوی او برسد نه سر انگشتان او اگر زیاده بر این مقدار منحنی
شود عیب ندارد مادامیکه صدق رکوع بران کند رکوع عرفی کفایت
در رکوع واجب نمی کند پس اگر کسی دو پاشنه پای خود بلند نماید
و اعتماد نماید بشکم پای خود و دو زانوی خود پیش اورد بنحویکه دو
استخوان زانو و ساق شبیه بکمان شود کفایت در رکوع نمیکند
و هم چنین سینه و شکم خود کمان نماید بر پشت خود یا اینکه یك
جانب خود کمان کند بر طرف دیگر یا اینکه در حال قیام الیته خود
منحنی نماید بمقابل دو زانوی خود یا دو زانوی خود بلند نماید که
دست او برسد و اگر کسی قامت او خمیده و منحنی باشد خلقت یا
بالعرض که شبیه براکعست بر او واجب نیست زیاده بر او منحنی شود
همان مقدار خلقت باعارض کفایت او میکند ضرر ندارد فی الجمله
تمیز بدهد واجبست در رکوع بمقدار ذکر مطمئن و برقرار باشد
و ذکر واجب یا تسبیح کبری است یعنی سبحان ربّی العظیم و بحمده یا سه
تسبیح صغری سبحان الله سبحان الله سبحان الله و واجبست سر از
رکوع بلند کند و بایستد و در حالت قیام مطمئن و برقرار باشد

در رکوع دو قیام واجبست و رکوع محفوفست بان دو قیام
یکی پیش از رکوع و یکی بعد از رکوع و اگر قیام بعد از رکوع نقصان
شود سهواً باعث بطلان نماز نخواهد بود و امّا قیام پیش از رکوع
اگر اخلال باشد باعث بطلان نماز میشود و قیام متصل برکوع
که رکن است قیام اوّلست نه قیام دوّیم هوی از جهة رکوع
یعنی از قیام برکوع آمدن اقوی آنست که قصد در او نماید که از جهة
رکوع نماز منحنی میشوم پس اگر از قیام برکوع از جهة امری از امور مثل اینکه
چیزی از زمین بردارد بعد که بحدّ رکوع رسید قصد رکوع در نماز
نمودن آن رکوع فایده ندارد و نماز باطلست اگرچه جماعتی از فقها نماز
در این صورت صحیح دانند اقوی و احوط آنچه هست که ذکر نموده ام
بلی اگر کسی منحنی شود بحدّ رکوع که از زمین چیزی بردارد یا از جهة
غرض دیگر بعد از آن سر بلند نمود و دفعه دیگر منحنی شد و رکوع نماز
جای آورد این نماز باطل نخواهد بود و موجب زیادتی رکوع نخواهد
شد و زیادتی رکوع که موجب بطلان است آنستکه دو رکوع
جای آورد از جهة نماز اگر کسی قدرة ندارد که رکوع را بنحویکه
ذکر شد جای آورد بهر مقدار از انحنا که او را مقدور است اگر
ممکن نباشد او را انحناء اصلا رکوع نماید برخود یعنی سر خود منحنی
نماید و بلند نماید اگر ایماء بسر نیز ممکن او نیست بدو چشم خود رکوع
نماید دو چشم خود هم بگذارد از جهة رکوع و باز نماید از جهة بلند شدن

از رکوع اگر کسی نشسته نماز میخواند و قدرت برایستادن ندارد واجب
است بر او رکوع را در حالت نشسته جای آورد و واجب نیست بر او
که در وقت رکوع فی الجمله پا شود یا اینکه پا شود بعد رکوع نماید
اگرچه احوط آنست که فی الجمله پا شود بعد منحنی شود از جهة رکوع
مستحبست رکوع را طول بدهد و ذکر هفت دفعه یا هفتاد دفعه
بگوید مگر اینکه امام باشد و ماموم دوست نداشته باشد و
سمع الله در حال قیام بگوید نه مابین قیام و سجود مگر اینکه غرض
مطلق ذکر باشد و گرنه نماز او باطلست مستحبست در حال رکوع
دو دست خود بدو طرف خود نچسباند بلکه از جهة خود شبیه جناح و پر
قرار دهد و مابین دو پای خود بمقدار یکوجب جدا بنماید از دو گردن
خود بلند نماید و پشت خود مسطح و مستوی نماید نه اینکه سر خود بزیر
اندازد و پشت خود مثل کمان نماید در وقت رکوع مابین دو پای
خود نظر نماید یعنی مقدار یکوجب که مابین دو قدم جدائی انداخته
و در نظر چشم را نه نهایت باز نماید و نه نهایت به بندد و دو دست
خود بدو زانوی خود بگذارد بنحویکه پر نماید دو کف خود را و انگشتان
باز نماید و دست راست بر زانوی راست نهد و دست چپ بر زانوی
چپ مستحبست در حال قیام که خیال دارد برکوع برود تکبیر بگوید
در حالتیکه دو دست خود بلند نموده باشد محاذات نحر خود امر
ششم در سجود است و سجده در نماز یومیه واجبست هر رکعت

ازنماز دو سجده میخواهد واخلال بهر دو مطلقا اگرچه سهواً باشد با
یکی درصورت عمداً باعث بطلان نماز خواهد بود واگر اخلال بیک سجده
شود سهواً اقوی عدم بطلان نماز است و واجبست در سجده هفت
موضع از خود بزمین بچسباند بنحو اعتماد علی الاقوی نه بنحو اساس و آن
هفت موضع پیشانی است و دو کف و دو زانو و دو سر انگشت
دو پا و احتیاط آنستکه غیر از هفت موضع سایر مواضع از بدن
در وقت سجود بزمین نچسباند و تجافی نماید و در این هفت موضع
مسمّی کفایت میکند حاجت باستیعاب ندارد پس اگر فی الجمله
از پیشانی و دو کف و دو زانو و دو سر انگشت بزمین برسد کفایت
مینماید اگرچه احتیاط استیعاب است خصوصاً بالنّسبه به پیشانی
و در زانو در وقت سجود ملاحظه نماید که مجمع دو استخوان بزمین
رسیده باشد و مسمّی در او ملاحظه نماید پس اگر طرف استخوان از
سمت استخوان از جانب ران بزمین برسد نه مجمع در صورت تعمّد نماز
باطلست در صورت سهو ضرر ندارد و چنانچه اگر فراموش نماید
اصل وضع را مگر وضع پیشانی که اگر هر دو در هر دو سجده فراموش
نموده باشد وضع پیشانی را نماز باطل خواهد بود امّا هر یک از
شش دیگر یا مجموع شش اگر فراموش شود ضرر بر نماز ندارد این یک
تفاوت و فرقست ما بین پیشانی با شش دیگر و تفاوت ما بین
پیشانی با شش دیگر جهة دیگر نیز هست و آن آنست شرط است

بنهد

بنهد پیشانی را در حالت سجود یا بزمین که معدن نباشد یا نباتات
که صلاحیة خوردن و پوشیدن بحسب عادت نداشته باشد پس
اگر معدن یا نبات ماکول یا ملبوس باشد بحسب عادت پیشانی
بر او نهد در حال اختیار نماز او باطلست بخلاف شش موضع
دیگر و در او این شرط نیست چنانچه طهارت محلّ پیشانی شرط است
پس اگر نجس باشد اگرچه بنجاست غیر متعدیه نماز خواهد باطل بود
خلاف شش موضع دیگر از محل ایشان نجس باشد غیر متعدیه ضرر
ندارد سجده نمود بکاغذهای متعارفه عیب ندارد و احتیاط ترک
سجده است بکاغذ حریر و بکاغذیکه از پوست آهو درست مینمایند
شرطست در صحت سجده مواضع سجده ما بین ایشان مناسبت
و ارتباط باشد اگر ما بین ایشان کمال جدائی و تفریق باشد مثل
اینکه موضع دو دست نهایت بلندی یا نهایت پستی دارد
از موضع دو انگشت یا از موضع دو زانو نماز باطل خواهد بود و زمینیکه
سراشیب متعارفه در او باشد ضرر ندارد میخواهد موضع پیشانی
بلند باشد یا موضع پا در زمین تساوی جای پیشانی خود بلند
باشد یا پست نماید زیاده از چهار انگشت چسبیده نه باز شده
یعنی ملموسه نه منفرجه اگر سهواً پیشانی او واقع شد بر زمین
بلند یا بر چیزیکه قابل نباشد که بر او سجده شود اقوی و احوط
آنستکه در حالت سجود پیشانی خود بکشد و برساند بر ما یصح سجود

و بر زمینی که بلند و مرتفع نباشد و اگر پیشانی خود بلند کند بعداً
سجده نماید بر ما یصح و بر زمین که بلند نیست نماز باطلست احتیاط
آنستکه آن نماز را تمام نماید و بعد اعاده نماید بلی اگر کشیدن
از جهت او ممکن نباشد بواسطه ممانعات خارجه مثل گرمی و خار در
اینصورت رفع و بلند نمودن پیشانی عیب ندارد و اگر پیشانی را
رسند بما یصح السجود و بدون اختیار بلند شد و مرتبه دیگر باز
بهمان موضع رسید در اینصورت اگر تواند قصد دفعه دویم
نماید در وقت رسیدن پیشانی در دفعه دویم دو سجده از جهت
او حساب میشود و گرنه یک سجده محسوب خواهد شد و بود و مثل
این زیادتی مضر نخواهد بود اگر کسی قرحه یا دمل در پیشانی
است که ممکن او نیست که پیشانیرا بزمین بنهد گودلی و حفیره
بکند که در وقت سجود آن قرحه و یا دمل را در حفیره داخل نماید
اگر او ممکن نیز نباشد بطرف پیشانی راست سجده نماید و اگر او نیز
ممکن نباشد بطرف پیشانی چپ و اگر او نیز ممکن نباشد بذقن و
زنخدان خود سجده نماید و اگر او نیز ممکن نیست ایماء بسر خود نماید به
پائین آوردن و بلند نمودن و اگر او ممکن نباشد بدو چشم خود ایما
نماید بستن دو چشم و باز نمودن او و اگر او نیز ممکن نشد بمجرد ذکر
سجود کفایت میکند و اگر کسی در سایر مواضع او مانع باشد احتیاط
آنستکه سجود از آن ساقط است اگر چه اقوی کفایت اقربست فالاقرب

باین معنی اگر در کف دست او مانع باشد بند دست خود یا سر انگشتان
بزمین رساند اگر ممکن نیست یک فی الجمله بالاتر و هم چنین در دو
زانو و دو انگشت **واگر** کسی را ممکن نیست منحنی شود از جهة
سجود محل سجود خود بلند نماید بقداریکه بتواند پیشانی بر او
بگذارد و اگر ممکن او نیست احوط گذاشتن ما یصح السجود است بر
پیشانی **واجبست** در سجود استقرار بقداریکه ذکر میخواند
و ذکر واجب یا سبحان الله است سه دفعه یا سبحان ربی الاعلی
و بحمده یکدفعه و واجبست بعد از سر بلند نمودن از سجده اولی فی
الجمله آرام و برقرار بماند و در سجدهٔ دویم واجب نیست عیب ندارد
در سجود بعد از اینکه دو دست و دو پای خود بر محل گذاشت بلند
نماید و بعد عود دهد اگر چه افضل آنست اینعمل ننماید بلی اگر این
امور موجب فعل کثیر شود و ماحی صورت نماز شود موجب بطلان
خواهد بود و نماز او صحیح نخواهد شد اگر فی الجمله قادر است که منحنی
شود از جهة سجود بقدر مقدور منحنی شود و محل سجود خود بلند
نماید که پیشانی بر او قرار دهد اگر چه با جره باشد اگر ممکن نیست او را
که محل سجود بلند نماید اکتفا نماید با نحناء حاجت نیست مثل مهر
و نحو او به پیشانی گذاشتن اگر چه احوط است **اگر** فی الجمله نیز
قادر نیست که منحنی شود ایماء سر خود نماید اگر او ممکن نیز نیست بهر دو
چشم و اگر ممکن نیست بیک چشم اگر او ممکن نیز نیست بقلب خود

احتیاط درصورت عدم قدرت کلیه علاوه برایما محل سجود بلند
نماید تا بجد یکه پیشانی براو واقع شود اکر اورا ممکن باشد احوط
درحق نماز کذار ترك نمودن جلسهٔ استراحتست وآن عبارتست
از نشستن عقب سجدهٔ دومی که بعد از او تشهد نیست مثل رکعت
اول وسیم در نماز چهار رکعتی ورکعت اول در نماز دو رکعتی وسه
رکعتی زیرا سید مرتضی دعوی اجماع بروجوب جلسهٔ استراحت نموده مبنیا
مکروه است در وقت سجده محل سجده پف نماید مادامیکه دو حرف
حاصل نشود وکرنه نماز او باطلست وهم چنین مکروه است در
مابین دو سجده یا بعد از سجده بر پاشنه پای خود نشیند وسرهای
انکشتان برزمین بکذارد بلکه براو مستحبست بطریق تورك بنشیند
وتورك آنستکه نشیمن خود برزمین بکذارد وبران چپ خود بنشیند
بنحویکه پشت قدم راست خود برشکم قدم چپ خود بکذارد مستحبست
درحال سجود دماغ خود بخاك بمالد وغیر از هفت موضع خود بخاك
نچسباند وتجافی قرار دهد در وقت آمدن بسجود اکر مرد باشد دو
دست خود مقدم نماید بر دو زانوی خود وزن راست بباید بزمین
وبنشیند وبعد سجده نماید از اینکه بنده زیاده قریب وبخدا در وقت
سجده است دعا نماید بهرچیز که میخواهد در هریك از سجدات خصوصا دعا
طلب رزق زیرا زید شحام از امام نام حضرت امام محمد باقر روایت
نماید که آن بزرکوار فرمودند دعا نما در طلب رزق در نماز واجب در

حالت

حالت سجده وبکو یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین وارزقنی وارزق عیالی
من فضلك الواسع فانك ذو الفضل العظیم **ومستحبست** بمقدار
یك درهم از پیشانی بخاك بنهد وافضل آنستکه تمام پیشانی از رستنکاه
موی سر تا بدماغ طولا وما بین دو ابرو تا آخر سطح سر عرضا بخاك بمالد
ودر وقت سجود نظر خود بجانب دماغ خود میل دهد ودر دست محاذات
دو کوش خود بنهد وانکشتان منضم نماید نه منفرج حتی دو انکشت
ابهام نیز منظم وسر انکشتان بجانب قبله باشد خوبست که سایر مواضع
درخاك مالیدن در سجود واجبست استیعاب آنها نماید مثل پیشانی
ختم کلام شود بدو مقام مقام اول در مطلق ثواب سجود وسجود
شکر است بدان هیچ عبادتی نزد خدای عز وجل خوب تر نیست از سجده
واین عبادت مختص است بخدا وغیر را نتوان در او شریك کرفت ودر سجده
نهایت کوچکی وذلت است بالنسبه بمعبود وهیچ بندکی واطاعت مثل
سجود در بندکی واطاعت نیست هیچ عبادتی بنده را بخدا نزدیك نمینماید
مثل نزدیکی عبد بخدا درحالت سجده وهیچ عملی شدت وصعب نیست
بر شیطان مثل سجده زیرا آن لعین در وقت سجده نمودن پسر آدم اکر
آیه سجده تلاوت نماید کنار میکند وکریه مینماید ومیکوید وبل باد
برمن این امر بسجود شد وسجده نمود پس از جهت او بهشت است مرا امر
بسجود شد وعصیان نمودم پس از جهت من آتش است وآن لعین نادم
میشود از عمل خود وطول دادن سجود از شعار ائمه اطهار است حضرت

ختمی مآب وعده فرمودند ببهشت از جهة طول سجود در هر یک از سجده
یک معصیت برداشته شود و یک حسنه نوشته شود بلکه وارد است
سجده میریزد گناهان را مثل ریختن بادها برگ درختان را در مطلق
سجده در او چیزی شرط نیست بلکه مطلق پیشانی را بر زمین گذاشتن
است از جهة خدا **فصل سجده** شکر مستحبست در وقت پیدا شدن نعمت
یا برطرف شدن نقمت یا متذکر شدن نعمت یا متذکر شدن دفع
نقمت وعقب هر نماز میخواهد واجب باشد یا مستحب و او بیک سجده حاصل
میشود افضل آنست دو سجده نماید و ما بین دو سجده دو پهلوی روی
خود بخاک بمالد یا دو طرف پیشانی خود و در وقت سجده صد نوبت
بگوید شکراً شکراً یا سه دفعه بگوید شکراً شکراً لک یا مجیب و در سجده
شکر تمام بدن خود بخاک برساند و دو دست بزمین بگذارد و بعد
از اینکه سر از سجده برداشت دست خود بمحل سجود خود گذارد و مسح
نماید و بعد از مسح صورت خود نماید و در تمام حالات دعا نماید صدوق
در مجالس خود از امام بحق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق ع
روایت نماید که آن بزرگوار فرمود هر بنده پا شود بعد از نصف شب و
چهار رکعت نماز جای آورد از جهة رضای خدا در تاریکی شب پس بعد
از فراغ سجده نماید سجدهٔ شکر و بگوید در سجود خود ماشاء الله صد
مرتبه بگوید خدای عز و جل میفرماید باو تا چه وقت ماشاء الله گوی من
خالق تو هستم در دست من است مشیت امور اگر بخواهم اجابت مینمایم

حاجت تو را سؤال نما هر چه میخواهی **مقام دویم** در سجدهٔ قرائت بدانکه
پانزده موضع است در قرآن که در آن مواضع سجده مطلق است و حسن
لکن چهار موضع واجبست که سجده نماید و این سجده تفاوت نمیکند از
جهة قاری یا از جهة کسیکه گوش داد و استماع نمود و علی الاحوط بلکه
اقوی آنست کسیکه بگوش او رسید بدون استماع بلکه سماع او هم
مثل قاری است و چهار سوره سوره نجم و سوره اقرا و سورهٔ فصلت
و سورهٔ تنزیل و محل سجده در دو سوره اول آخر سوره است و در سوره
فصلت در قول تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و آیه و یسأمون محل سجده
نزد امامیه نیست بلکه مذهب جمعی از سنیان است و در سورهٔ تنزیل
در قول تعالی و یستکبرون بدان سجده وقتی واجب میشود که فارغ شود
از آیهٔ سجده اگر پیش از آیه سجده نماید یا در اثناء آیه سجده نماید امتثال
ننموده است و واجبست فوراً این سجده جای آورده شود و این سجده
مشروط بشرطی نیست مگر اینکه پیشانی خود بزمین بگذارد بلی اگر
شروط سجده نماز در آن جای آورد خوبست و حسن و دعا معروف
با دعاء دیگر در آن بخواند و تعدد در این سجده نیست **امر هفتم**
در تشهد و سلام است تشهد واجبست در نماز یومیه بعد از اینکه
سر را از سجود دویم رکعت دویم از نماز دو رکعتی برداشت یا نماز سه
رکعتی و یا چهار رکعتی و هم چنین واجبست عقب رکعت آخر در نماز
سه رکعتی و چهار رکعتی و واجبست در حالت تشهد مستقر و مطمئن

بودن و نیز واجبست در ذکر تشهّد دو شهادت شهادت بتوحید
و رسالت و صلوات بر پیغمبر و آل او و اقوی آنستکه تشهّد معروف
را بجای آورد و آن آنست بگوید اشهد ان لا اِله الّا الله وحده لا
شریك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل
محمّد و مراعات نماید در این ذکر بنحویکه مراعات قرائت مینماید
از ترك و غلط در اعراب و اداء حروف از مخارج عرفیه خوبست پیش
از شروع در او الحمد لله بگوید و بعد از تمام او و تقبّل شفاعته و
ارفع درجته و قرّب وسیلته و در وقت ذکر بتورك خوبست بنشیند
و نظر خود بجانب راست خود بیندازد و دستهای خود بر رانهای خود
بگذارد و انگشتان هم بچسباند احوط آنست تشهّد بلند بخواند اگر امام
باشد و آهسته بخواند اگر مأموم باشد زیرا بعضی از فقها این را واجب
دانسته اند اقوی عدم وجوبست و مکروهست بر او اقعاً نشستن در
حالت سجود و معنی اقعاء در سجود معلوم شد که گفتیم مکروهست
بان نحو نشستن ما بین دو سجده **و امّا سلام** و او علی الاقوی
واجبست و جزء نماز است و او بهر یك از دو صیغه معروفه مثل السلام
علینا و علی عباد الله الصّالحین و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته
حاصل شود و احتیاط آنستکه هر دو صیغه بگوید و اگر خواهد بیك
صیغه اکتفا نماید احتیاط آنستکه بصیغهٔ دوم اکتفا نماید و احتیاط
نیز آنست سلام بر پیغمبر ترك ننماید بگفتن السّلام علیك ایّها

النبیّ و رحمة الله و برکاته احتیاط آنست در وقت التفات و
قصد بیرون شدن از نماز بیکی از دو صیغه نماید و این واجب نیست
بلکه بخواندن صیغه خروج از نماز حاصل آید و نیّت خروج فی الجمله
کفایت میکند یعنی در دخول در وقت نماز میداند که باین صیغه خروج
از نماز حاصل شود و از صیغه تسلیم قصد تحیه و سلام بر کسی ننماید
اگرچه مستحبّ است قصد تبعی نمودن مثل قصد تبرید در وضوء
در اینجا نیز قصد اصالتی خروج از نماز است و جزء نماز لکن امّا بالتبع
قصد نماید مأموم و ملك و بندگان صالح خدا را و مأموم امام
با مأموم و ملك و بندگان خوب خدا را و این نحو قصد تبعی در ایّاك
نعبد و ایّاك نستعین نیز عیب ندارد و احتیاط آنستکه قصد تبعی
و حضور قلبی را در تسلیم ترك ننماید مستحبّست بر شخصی در وقت سلام
بگوشه چشم بجانب راست خود اشاره نماید و امام در وقت سلام
بجانب راست خود بروی و صفحه وجه خود اشاره نماید و مأموم دو سلام
دهد و اشاره بصفحه روی خود کند یکی بجانب راست و دیگری بجانب
چپ اگر در جانب چپ او کسی باشد و گرنه یك سلام کفایت کند

هفتم در فصول متعلقات نماز است فصل اوّل واجبست
در نماز گذاردن ترتیب و موالات بجای آوردن در اجزاء و افعال نماز باین معنی
اجزاء نماز از تکبیره و قیام و رکوع و سجود و تشهّد و سلام هر یك از
دیگری مقدّم نماید و بعد از فراغ از اوّل فوراً بفور عرفی داخل در جزء

دیگر شود اگر اخلال در ترتیب نماید عمداً نماز خود فاسد نموده است و اگر
سهواً اخلال نموده است اگر در غیر ارکانست مثل اینکه سوره را مقدم
نموده است بر فاتحه عیب ندارد اگر رکنی باشد مثل اینکه سجود مقدم
نموده است بر رکوع نماز او باطلست مثل صورت اولست در عدم
بطلان اگر رکنی را مقدم بر غیر رکن نموده است مثل اینکه پیش از قرائت
رکوع نموده است بلی فرق آنست در صورت اول که گفتیم عیب ندارد
یعنی نماز او باطل نیست لکن واجبست اعاده بر ترتیب نماید دفعه
دیگر حمد را مقدم نماید و سوره را مؤخر بخلاف صورت دویم در آن
صورت عمل همان تمام نماید و گرنه زیادتی رکنی خواهد شد و اما اخلال
در موالات واجبست که فصل نماید ما بین افعال و اجزاء واجب
بنحوی که محو صورت نماز شود و او را در عرف نماز خوان نگویند مثل آنکه
سکوت طویل در اثنا قرائت یا دعا خواندن در اثنا قرائت بدعا
طویل پس اگر محو صورت عمل شد نماز او باطل است میخواهد این اخلال
در حالت عمد شود یا در حالت سهو این تمام کلام در افعال و اجزاء
واجبه در نماز است فریضه و نافله **فصل دویم** در بیان
اموریست که او مستحبست از جهت نماز گذار بلکه از جهت غیر او نیز اول
استعمال عطر و طیب و بوی خوش نمودنست مرویست از امام بحق
ناطق حضرت امام جعفر صادق ع که آن بزرگوار فرموده است نماز کسی
که استعمال عطر نموده است نیکوتر است از هفتاد نماز کسیکه عطر

استعمال ننموده است طریقه پیغمبران استعمال عطر نمودن بود در
روایت دیگر وارد است هر که خود را خوش بو نماید در اول روز
عقل او از او نخواهد زائل شد شب **دویم** مسواک نمودن
است پیش از نماز بلکه مطلقا حضرت ختمی مآب ص بحضرت سید
اوصیاء ع وصیت مینماید یا علی لازمست بر شما مسواک نمودن
از جهت هر نماز حضرت صادق ع فرمود دو رکعت نماز با مسواک
نمودن خوبتر است از هفتاد رکعت بدون مسواک فرمود که
پیغمبر ص فرموده است اگر بر امت من زحمت و مشقت نبود هر آینه
ایشانرا امر مینمودیم بمسواک نمودن پیش از هر نماز در کتاب
محاسن از صادق آل محمد ص مرویست که آن بزرگوار فرمودند که
حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند اگر کسی وضو بگیرد و مسواک نماید
بعد بلند شود و نماز گذارد میگذارد ملک دهان خود بر دهان
او بی تلفظ نکند بچیزی مگر اینکه او را التقام نماید و اگر مسواک
ننمود ملک در یکجانبی میایستد تا اینکه قرائت او استماع نماید
در **خصال صدوق** مرویست از خاتم انبیا ع که آن بزرگوار
فرمودند در مسواک نمودن دوازده فایده است دهان را خوشبوی
نماید و رضای خدا در او ست و دندان را سفید کند و سوس سینه
را ببرد و بلغم قطع کند و اشتهای طعام زیاد نماید حسنات زیاد
کند و مضاعف گرداند رسیده باشد بحق و ثواب ملائکه را

حاضر نماید بیخ دندان ها را سخت و محکم نماید هدایت بقرآن یابد
و دو رکعت با مسواک خوبتر است از هفتاد رکعت بدون مسواک
ظاهر و اقوی بلکه قریب بقطع است تفاوت نکند در این مستحب
ما بین صاحب دندان و غیر صاحب دندان نیکو آنستکه بچوب سبز
باشد افضل آنستکه از درخت اراک یا زیتون باشد زیرا در
مسواک نمودن با چوب زیتون روایت وارد است که او مسواک
منست و مسواک پیغمبران گذشته است و اگر چوب نداشته باشد
یا داشته باشد میتوانند با انگشت و با پارچه و کهنه مسواک کرد
ظاهر آنستکه در حمام و بیت الخلا مکروه هست مسواک نمودن **سیم**
شانه نمودنست پیش از نماز و بعد از نماز و او دفع فقر هم نماید
شانه زدن در حالت ایستاده ترک نماید و شانه مختص بخود
باشد و غیر در او شریک نباشد و شکسته نباشد **چهارم** لباس
تنظیف و جدید در وقت نماز بپوشد زیرا خدای عز و جل جمیل است
و جمال را دوست دارد و بد آید او را از لباس فقر و کهنه حضرت امیر ع
فرمایش فرمودند لباس نظیف هم و حزن را ببرد و پاکی نماز است
شاید آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد بر او شاهد باشد
پنجم انگشتر انداختن است و او خوبترین سنت است در کتاب
عیون از حضرت امام هشتم ع روایت نماید و آن بزرگوار از پدران
خود از علی بن ابیطالب ع روایت نمایند و آن بزرگوار فرمود که حضرت

ختمی مآب ص وارد شد بر ما و در دست مبارک او انگشتری بود که
نگین او از جزع یمانی بود نماز از جهت ما جای آورد بعد از آنکه از نماز
فارغ شد انگشتر را بمن داد و فرمود یا علی این انگشتر را بدست راست
خود داخل نما و نماز در او جای آورد آیا ندانستی یک نماز در جزع مقابل
هفتاد نماز است و او تسبیح نماید و استغفار کند و اجر او مال صاحب است و
و مستحبست انگشتر عقیق هر قسم او از زرد و سرخ و سفید
زیرا بشیر دهان از حضرت باقر ع روایت نماید و میگوید عرض نمودم
خدمت حضرت کدام یک از نگین سواد نمایم بر انگشتر خودم فرمود یا بشیر
کجا هستی تو از عقیق سرخ و از عقیق زرد و از عقیق سفید اینها کوه
هستند در بهشت تا اینکه فرمود اگر شیعیان آل محمد ع و دوستان
یکی از اینها را انگشتر نماید نخواهد دید مگر خوبی و سعه رزق و سلامت
از جمیع انواع بلاها و خواهد ایمن بود از شر پادشاهان جابر از
هر چه که انسان از او ترسد از صادق آل محمد ع مرویست که یک رکعت
نماز با عقیق معادلست با هزار رکعت بدون او و او خیر است در سفر
و همچنین خوبست دُرّ نجف هر که او را در دست خود نماید و با و نظر
نماید حج و عمره در صحیفه او خواهد زیاد شد و ثواب او ثواب پیغمبران
و صلحا است **فصل سیم در بیان** اموریست که از مستحبات
مؤکد است از جهت نماز گذار **اول قنوت است** و او مستحب است
حتی بعضی قائل بوجوب او شده اند در فرائض یومیه لکن اقوی

خلاف اوست و او مستحبّ است در هر نمازی میخواهد واجب باشد
یا مستحبّی و مستحبّی میخواهد نماز شفع باشد یا غیر او و تردّد نمودن
در نماز شفع یا کفتن احوط ترکست و یا کفتن خواندن بقصد مطلق
دعاء اولی است خالی از وجه است بعد از ورود روایت بخواندن
قنوت در شفع و این روایت مذکور است در وسائل الشّیعه
و محلّ خواندن قنوت بعد از حمد و سوره رکعت دوّم است و مستحبّست
قنوت را بلند خواندن میخواهد نماز جهریّه باشد و یا اخفاتیّه
امام باشد یا مأموم منفرد باشد یا جماعت مکر اینکه مأموم مسبوق
باشد و او قنوت را اخفات بخواند و مستحبّست در حال قنوت
دو دست را بلند نماید بمقابل وجه خود و دو کف خود باز نماید
بنحو سطحی که کف محاذات باسمان و پشت محاذات زمین و مستحبّست
که نظر او بکف دست او باشد و اکر نظر باسمان باشد خوب نیست
بلکه در روایتی منع از این عمل شده است و خوبست قنوت را طول
بدهد زیرا هر نمازیکه قنوت او طول داده شود او خوبتر است نزد
خدای عزّ و جلّ و جماعتی از اصحاب فرموده اند که افضل قنوتها کلمات
فرج است و متابعت ایشان ضرر ندارد و کو نه افضل بودن او محلّ
تامّل است بلی هر قنوت که از ائمّه رسیده است خوبتر است از غیر او و مثل اینکه
روایت شده است که حضرت رضا سلام الله علیه و علی آبائه و ابنائه
در قنوت نماز میخواند ربّ اغفر وارحم وتجاوز عمّا تعلم انّک انت

الاعزّ الاجلّ الاکرم و جایز است خواندن هر دعائی و ثنائی که
در نظر اوست میخواهد تسبیح باشد یا تحمید و یا تهلیل و یا تکبیر
و یا سؤال نمودن از امور مباحه متعلّقه بدنیای خود و یا بدین خود
و جایز است نیز بفارسی خواندن اکرچه خوب آنستکه ترک نماید
و اکر کلمات فرج خواند خواندن سلام علی المرسلین عیب ندارد
زیرا در روایت معتبره سلام علی المرسلین جزء کلمات فرج وارد شده
است و اکر قنوت را فراموش نمود در محلّ خود پس بعد از رکوع و قبل
سجود انرا جای اورد و اکر در انوقت متذکّر نشد بعد از فراغ از نماز
جای اورد و اکر هیچ خاطر او نیامد مکر بعد از مدّتی جای بیاورد
او را هر وقتیکه متذکّر شد و اکر قنوت را عمداً ترک نماید جایز نیست
بر او که او را جای اورد در غیر محلّ بعنوان اینکه از قنوتست بلی از
باب مطلق دعا عیب ندارد **دوّیم تعقیب است** یعنی بعد
از نمازها عقب اوردن دعا و ذکر و قران و هر امر نیکوی و این
مستحبّ مؤکّد است فاذا فرغت فانصب اشاره باین تعقیب است
در بعضی از روایات وارد است که نماز کذار مادامیکه در تعقیب است
کویا در نماز است و تاثیر او در زیادتی روزی خصوصاً در بین الطلوعین
زیاد است از سفر نمودن از جهة رزق و این تعقیب در مطلق نماز مستحبّ
است میخواهد نافله باشد یا فریضه اکرچه در فریضه مؤکّد تر است
خصوصاً در صبح و عصر و مراعات نماید تعقیب بودن را که در عرف او را

تعقیب خوان بگویند بنحوی مشغول بغیر بعد از نماز یا در اثنا تعقیب
خواندن نشود که موهم تعویق شود پس مراعات اتصال او
بنماز نماید و مستحب است که بعد از نماز بنشیند بنحوی که در نماز
نشسته بوده است خلاصه حال خود را در وقت تعقیب مثل حال
نماز گذار قرار دهد و منافیات نماز بجای نیاورد و این تعقیب
در او قول مخصوصی معتبر نیست و بهر زبان بجای آورده شود و افضل
در مطلق نمازها حتی در نماز نافله سه نوبت الله اکبر بگوید و در هر
نوبت دستها را بلند نماید بنحوی که در تکبیرة الاحرام گذشت تسبیح
صدیقه طاهره ع را بجای آورد از صادق آل محمد ع مرویست که آن بزرگوار
فرمودند که تسبیح صدیقه ع در عقب هر نماز خوبتر است در نزد من
از هزار رکعت نماز و بدی حال بروی روی ندهد کسیکه بر آن
مداومت نماید و هیچ بنده نگوید او را مگر اینکه خداوند عالم او را
بیامرزد و بهشت را برو واجب نماید پیش از اینکه از جای خود
برخیزد خصوصا اگر در عقب او لا اله الا الله بگوید و استغفار
نماید و اظهر در کیفیت آن تقدم نمودن الحمد لله است بر سبحان الله
اگر چه عکس او نیز خالی از قوت نیست و نیکوست بعد از نماز صبح
و مغرب بگوید ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در روایت معتبره وارد است
هر که این آیه عقب نماز صبح و مغرب بخواند خدای عز و جل صد حاجت

او برآورده نماید هفتاد در دنیا و سی در آخرت و خوبست بعد
از نماز اظهار دوستی اهل بیت ع و بیزاری از دشمنان ایشان
نمودن و طلب بهشت و آزادی از آتش و روزی شدن بحور العین
نماید و در عقب نماز صبح و مغرب هفت نوبت بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که هفتاد بلا از
خود دفع خواهد نمود و دعا از جهة قوت حافظه و دفع فراموشی
نماید و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم سبحان من لا یعتدی
علی اهل مملکته سبحان من لا یؤاخذ اهل الارض بالوان العذاب
سبحان الرؤف الرحیم اللهم اجعل لی فی قلبی نورا و فهما و علما
و حفظا انک علی کل شیء قدیر و بخواند دعای تردد را عقب
هر نماز این دعا را از جهة طول عمر و سعة رزق و حفظ بدن بسیار
نافع است و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ان رسولک
الصادق الامین قال انک قلت ما ترددت فی شیء انا فاعله
کترددی فی قبض روح عبدک المؤمن یکره الموت و اکره مسائته فصل
علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج و النصر و التمکین فلا تسوئنی
فی نفسی و لا فی احد من احبتی و نیکوست عقب هر فریضه بگوید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و او رفع
مینماید خانه خراب شدن و غرق شدن و سوختن و افتادن
در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن بد و بلیه که در آن

روز نازل شود و خوبست بعد از هر نماز خصوصاً صبح آیة الکرسی
و فاتحة الکتاب و آیه شهد الله و آیهٔ قل اللهم مالک الملک
بخواند و مستحبست بعد از هر فریضه پیش از اینکه از جای خود حرکت
کند سه دفعه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه مرویست هر که بخواند اینرا آمرزیده
است گناهان او هر چند مثل کف دریا باشد و از برکات انفاس
قدسیهٔ ائمه این قدر تعقیبات از ایشان وارد است که نمیتوان
احصا نمود و علما رضوان الله علیهم در کتب ادعیه جمع نموده اند
سیم سجدهٔ شکر است که بعد از نماز از مستحبات مؤکدات
و مستحب مؤکد است بعد از نماز واجب و مستحب بجهة ثنا حضرت
معبود بلکه او مستحب در هر مکانی که انسان در او نشسته است و اراده
دارد که از آن مکان مفارقت نماید **و سجدهٔ** شکری که مستحب است
بعد از نماز تفاوت نمیکند او را بعد از تعقیب جای آورد و در نماز
مغرب افضل آنست او را بعد از فریضه و پیش از نافله جای آورد
اگر چه مخیر است ما بین بعد از فریضه و بعد از نافله و مستحب است
که او را طول بدهد بقدر وسع و طاقت خود هر قدر طول بدهد
احسن است از مرتبت کمتر از او و مستحب است که سینه و شکم و دو
دست خود را بزمین بچسباند و ما بین دو سجده تعفیر نماید یعنی
طرف راست رو و طرف چپ زگونه و روی خود بخاک بمالد اول

طرف راست و بعد طرف چپ و مستحبست ادعیهٔ که وارد شده است
در سجده او را بخواند و گونه هر چه در خاطر او بگذرد مستحبست
اقلا سه دفعه شکراً شکراً لک یا مجیب مستحبست در سجدهٔ شکر
نماز ظهر صد دفعه شکراً لله بگوید و در سجده عصر صد دفعه
حمداً لله بگوید و مستحب است بعد از سر برداشتن از سجده مسح
نماید موضع سجود را بدست راست و بعد مسح کند بدست خود
روی و سینهٔ خود را و مستحب است تکبیر بگوید بعد از اینکه سر از
سجده برداشت و مستحب آنست از طرف راست از جای نماز بیرون
رود **فصل چهارم** در بیان مکروهات در نماز است
و آن اموریست که نهی شده است از آن امور بنهی کراهتی نه تحریمی
از آنجمله مشغول شدن بنماز است در حالت کسالت و سنگینی
بدون رغبت و میل و شوق در حالت نعاس و پینکی زدن در
این حال مشغول بنماز شدن علامت نفاقست و منافات با خشوع
و خضوع که مطلوب در نماز است دارد **و از جملهٔ** مکروهات
در نماز لعب و بازی نمودن با ریش و یا دست راست و یا بنای
اعضا و جوارح و این صفت را در نماز ترک نماید و این صفت ذلیله
نیز منافات با خضوع و خشوع دارد **و از آنجمله** بندهای
انگشتان شکستن که او را قرقعه گویند **و از آنجمله** حبس
بول و غایط و یا ریح و یا خواب نماید در بعضی از روایات نهی داده است

کسیکه حبس بول و یا غایط نماید و نماز کذارنیست **و از انجمله**
هر امریکه دلالت بر نخوت و تکبر کند مثل اینکه عصا بدست
کرفتن و دست بکمر زدن و امثال این امور **خمیازه** و دهن دره
و اروغ زدن در نماز ترك نماید و همچنین مکروه است با او در وقت
نماز اب دماغ خود کرفتن فضلات سینه خود و اب دهان از دهان
بیرون ریختن و همچنین مکروهست چشم بجانب اسمان یا بجانب
چپ و راست نمودن و اکر بکسی حاجت دارد مقام ندای او دست
بدست زدن و کف زدن موی کاکل در وسط سر جمع نمودن و ترا
نمودن خیالات قلبیه در نماز **فصل پنجم در موانع**
قبول نماز است و ان امور بیست یکی از انها حسد است که او مانع از
قبول نماز است و همچنین منع نمودن از حقوق واجبه مثل خمس و زکوة
و دین مانع از قبول نماز است و زن از اطاعت شوهر بیرون رود
یا بنده از مولا فرار نماید یا مال حرام بخورد این امور مانع از قبول
نماز است **از جمله** موانع قبول نماز شراب خوردن و تکبر نمودن
و غیبت نمودن است زیرا از پیغمبر مرویست هر که غیبت نماید مرد
مسلمانی یا زن مسلمه را خدا عمل او را نخواهد قبول نمود از نماز و روزه
تا چهل شبانه روز مکر اینکه صاحب او از او در کذرد اکر میخواهی که
عمل تو در اجر و ثواب تحصیل تقوی و پرهیزکاری نما **یکی از موانع**
قبول عجبست و او عبارتست از راضی شدن بعمل خود و در عمل خود

شاد و خوشحال شود که از من چنین عمل صادر شده است حضرت
امیر المؤمنین ع فرموده است معصیتی که ترا بد اید و از ان معصیت
نمودن دلکیر شوی خوبتر است از فعل خوبی که ترا خوش اید پس
کسیکه او عجب در عمل خود نموده است بدل و عوضی او را در عمل
او نیست اکر عقوبت او را نباشد **فصل پنجم** در نمازهای
مستحبیست و نمازهای مستحبی از برکات انفاس قدسیهٔ حضرت
نبوی و الاد اطهار او نتوان شماره نمود و لذا اکتفا مینمائیم بچند
نماز که شاید حاجت شود **اول نماز غفیله** و او دو رکعت
است در میان مغرب و عشا در رکعت اول بعد از حمد بخواند
وذا النّون اذ ذهب مغاضباً فظنّ ان لن نقدر علیه فنادی فی
الظّلمات ان لا اله الّا انت سبحانك انّی کنت من الظالمین فاستجبنا
له ونجّیناه من الغمّ وکذلك ننجی المؤمنین و در رکعت دوّم بعد از
حمد بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الّا هو ویعلم ما فی البرّ
والبحر وما تسقط من ورقة الّا یعلمها ولا حبّة فی ظلمات الارض
ولا رطب ولا یابس الّا فی کتاب مبین و در قنوت بکوید اللّهمّ
انّی اسئلك بمفاتح الغیب الّتی لا یعلمها الّا انت ان تصلّی علی محمّد
وال محمّد پس سؤال حاجت خود نماید و بعد بکوید اللّهمّ انت
ولیّ نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحقّ محمّد واله
علیه وعلیهم السّلام لمّا قضیتها لی بعد سؤال حاجت نماید بعضی از

فقهاء در جواز او اشکال نموده اند **بعضی فرموده اند**
احوط آنستکه دو رکعت از نافلهٔ مغرب را بر این وجه بگذارد و
وجه اشکال از جهت آن روایات کثیره است و دلالت دارد که
نافله در وقت فریضه جایز است لکن این اشکال وجهی ندارد زیرا
تواتر اخبار بر مشروعیت او وارد است **دویم نماز وصیت** است
و او دو رکعتست ما بین مغرب و عشا در رکعت اول بعد از حمد
سیزده نوبت سورهٔ اذا زلزلة الارض بخواند و در رکعت دویم
بعد از حمد پانزده مرتبه سوره توحید بخواند احوط آنستکه دو رکعت
از نافلهٔ مغرب بر این وجه جای آورد **سیم** دو رکعت نمازیست
که کفعمی در مصباح و آخوند ملا فتح الله در تفسیر خود میفرماید
و آن اینست که هر که دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اولی فاتحة الکتاب
یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد دو بار و در رکعت
دویم بعد از فاتحة الکتاب ده مرتبه سورهٔ الهیکم التکاثر
و این نماز را هدیه نماید برای میتی و بعد از نماز بگوید اللهم صل
علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان بن فلان حقتعالی
هزار فرشته بقبر آنکس فرستد که این نماز برای او گذارده شد
و با هر فرشته ثوبی و حلهٔ و قبر او را فراخ گردانند تا نفخ صور و بعد
آنچه آفتاب بر آن واقع شود مصلی را حسنات دهد و هزار درجه
او را بردارد **چهارم نمازیست** که مرحوم طبرسی در مکارم

الاخلاق از حضرت ختمی مآب روایت مینماید و آن نماز استغفار
است که از جهت پریشانی و اصلاح امور نافع است و آن دو رکعت
است در هر رکعتی بعد از حمد سورهٔ انا انزلناه بخواند و بعد از
سوره در حال قیام پانزده مرتبه استغفر الله بگوید بدون و
اتوب بعد در رکوع برود ده دفعه بگوید و سر از رکوع بردارد
در حال قیام ده دفعه بگوید و سجود برود ده دفعه بگوید و سر
از سجود بردارد در حال نشسته ده دفعه و بسجود رود ده دفعه
و سر از سجده بردارد ده دفعه خلاصه مثل نماز جعفر طیار جای آورد
پنجم نمازیست که در مفتاح الفلاح از پیغمبر روایت
میکند از جهت قضاء حوائج بعد از اینکه از خواب بیدار شده هر وقت
شب باشد دو رکعت نماز جای آورد و در رکعت دویم در سجده
دویم چهل مؤمن با پدر او دعا نماید مثل اینکه بگوید خدایا بیامرز
فلان را با پدر او فلان **ششم دو رکعت نمازیست** که از
جهت پدر و مادر و یا اولاد و یا اقوام خود هدیه فرستد در رکعت
اول بعد از حمد سورهٔ انا انزلناه بخواند و در رکعت دویم سورهٔ
انا اعطیناك بخواند **هفتم دو رکعت نمازیست** که از جهت
قضاء حاجت در هر رکعتی بعد از حمد شصت دفعه سورهٔ اذا جاء
نصر الله بخواند **هشتم نماز هدیه** از جهت پیغمبر و توسل
باو نمودن از جهت قضاء حوایج و سند این نماز معتبر است از حضرت

امام جعفر صادق ع هرکه را حاجت روی دهد پناه بحضرت پیغمبر ص
برد و غسل کند و دو رکعت نماز کند مثل نماز فریضه و بعد از
سلام آنرا هدیه نماید بروح مقدس آنحضرت ص و بگوید انت السلام
وعلیك السلام والیك یرجع السلام اللهم صل علی محمد وال
محمد وبلغ روح محمد عنی السلام وارواح الائمة الصادقین و
وعلی منهم السلام والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته اللهم
ان هاتین الرکعتین هدیة منی الی رسول الله صلی الله علیه وآله
فاعینی علیهما ما املت ورجوت فیك وفی رسولك یا ولی المؤمنین
بعد سجده نماید و چهل مرتبه بگوید یا حی یا قیوم یا حی لا یموت
یا حی لا اله الا انت یا ذا الجلال والاکرام یا ارحم الراحمین بعد
جانب راست بزمین بگذارد چهل دفعه همان بگوید و جانب چپ
بزمین بگذارد باز چهل دفعه بگوید بعد سر را بلند نماند و دست
ها را بجانب آسمان بلند نماید و چهل دفعه نیز بگوید و بعد از آن
دست را پیش گردن بیاورد و انگشت سبابه را بنحو یکه بچیزی
اشاره کند از روی تضرع نگاه دارد و بعد از آن چهل دفعه
بگوید نیز و بعد محاسن را با دست چپ گرفته گریه نماید و اگر
گریه نیاید خود را شبیه بگریه کننده نماید و بگوید یا محمد یا رسول
الله اشکوا الی الله والیك حاجتی والی اهل بیتك الراشدین
حاجتی بکم اتوجه فی حاجتی و بعد سجده رود و بگوید یا الله

یا الله

یا الله یا الله تا بمقدار یکه نفس وفا کند و بگوید صل علی محمد
وآل محمد واقض حاجتی بعد طلب حاجت نماید فرمود امام من
ضامنم هنوز از جای خود برنخواسته باشد حاجت او برآورده شود

نهم نماز حاجت است که در مکارم الاخلاق بعد از اینکه
نماز را نقل میکند میفرماید که بتجربه رسیده است و مجرب بودن این
نماز شایعست ما بین اهل حدیث و این نماز از جهة دفع هم و غم
نافعست از صادق آل محمد ع رویست که کسیرا مشکلی باشد و شود
و برادر امری که سبب اندوه او شود در وقت ظهر دو رکعت نماز بخواند
در رکعت اول حمد یکبار و قل هو الله یکبار و از سوره انا فتحنا تا
وینصرك الله نصرا عزیزا یکبار و در رکعت دویم هر یك از حمد
و توحید و الم نشرح یکبار و تمام نماید

دهم نمازیست
که منسوب به پیغمبر صلی الله علیه وآله است و ثواب و فضیلت
او از حد احصاء بیرونست و او افضلست از نماز جعفر طیار و آن
دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و انا انزلناه پانزده نوبت
بخواند و در رکوع نیز پانزده نوبت و همچنین در هر سر برداشتن
از رکوع و در سجود و در هر سر برداشتن از سجود پانزده نوبت بخواند
مثل نماز جعفر و چون از نماز فارغ شود ما بین او و خدای او گناهی
نمی ماند مگر اینکه آمرزیده شود و هر حاجتیکه طلب نماید برآورده
شود پس این دعا را میخوانی لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا

الاوّلین لا اله الّا الله الهاً واحداً ونحن له مسلمون لا اِله الّا
الله لا نعبد الّا ایّاه مخلصین له الدّین ولو کره المشرکون
لا اله الّا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعزّ جنده
وهزم الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد وهو علی کلّ شیٔ قدیر
اللّهمّ انت نور السّموات والارض ومن فیهنّ فلك الحمد وانت
قیّام السّموات والارض ومن فیهنّ فلك الحمد وانت الحقّ ووعدك
الحقّ وقولك الحقّ وانجازك حقّ والجنّة حقّ والنّار حقّ اللّهمّ لك
اسلمت وبك آمنت وعلیك توکّلت وبك خاصمت والیك
حاکمت یا ربّ یا ربّ یا ربّ اغفر لی ما قدّمت وما اخّرت وما
اسررت وما اعلنت انت الهی لا اله الّا انت صلّ علی محمّد وآل محمّد
واغفر لی وارحمنی وتب علیّ انّك انت التّوّاب الرّحیم **یازدهم نمازی** است
که منسوب بامیر المؤمنین علیه السّلام است وآن چهار رکعتست در هر رکعت
بعد از حمد پنجاه نوبت سوره توحید بخواند وچون فارغ شود مثل
کسی است از مادر متولّد شده باشد وحوائج او برآورده شود و
مناسب آنستکه بعد از این نماز تسبیح حضرت امیر بخواند واو در زاد
المعاد وجمال الاسبوع مذکور است **دوازدهم نماز** صدیقه
طاهره است واو دو رکعت است ودر رکعت اوّل بعد از حمد صد
دفعه سورهٔ انّا انزلناه ودر رکعت دوّم بعد از حمد صد دفعه سوره
توحید بخواند وبعد از فراغ از او این تسبیحات بخواند سبحان ذی

العزّ الشّامخ المنیف سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم سبحان ذی
الملك الفاخر القدیم سبحان من لبس البهجة والجمال سبحان من
تردّی بالنّور والوقار سبحان من یری اثر النّمل فی الصّفا سبحان
من یری وقع الطّیر فی الهوآء سبحان من هو هکذا ولا هکذا غیره
سیزدهم نماز جعفر طیّار است وسند او از همه نوافل غیر
رواتب معتبرتر است واین نماز نزد عامّه وخاصّه معروفست وعامّه
این نماز را نسبت بعبّاس عموی پیغمبر میدهند وثواب او از حدّ
بیرونست واز جهة قضاء حوائج منفعت کلّی واثر عظیم مترتّب است
واو چهار رکعتست وآن سنّت مؤکّد است ومستحبّ است
در هر روز بجای آورد واگر نتواند در هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه
یا هر سال ودر سند صحیح مرویست که امرزیده شود گناهان ما بین
دو نماز وآن چهار رکعت است میخواهد عقب حمد سوره بخواند یا نخواند
لکن مستحبّست در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت بخواند و
در رکعت دوّم والعادیات ودر رکعت سیّم اذا جآء نصر الله ودر
رکعت چهارم قل هو الله احد ودر هر رکعت بعد از قرائت پانزده
دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر
وبرکوع برود ودر رکوع ده دفعه بگوید وسر از رکوع که برمیدارد
در حال ایستاده ده دفعه بگوید وبسجود رود در سجود اوّل ده دفعه
بگوید وسر از سجود بردارد در حال نشستن ده دفعه بگوید وبسجود

رود ده دفعه بگوید و سر از سجود بردارد ده دفعه بگوید ظاهر انست
ذکر سجود و رکوع نخواهد بلکه تسبیحه مذکوره کفایت نماید و اگر ذکر
رکوع و سجود بگوید نیز عیب ندارد بلکه بعضی گفته اند احوط ترک نمودن
ذکر رکوع و سجود است و اگر فراموش شد وظیفه یکی از رکوع و سجود مثلاً
و قیام را در اثناء نماز بخواند که بخاطر او آمد در همان اثناء بگوید
ده تسبیحه رکوع را فراموش نمود یا بعضی از او را در اثناء سجود متذکر
شد وظیفه رکوع را که فراموش نموده است یا تمام او را و یا بعض او را
با وظیفه سجود در سجود جای آورد و هکذا و اگر بعد از نماز متذکر
شد بعد از نماز جای آورد و میتواند این نماز را بخواند یا تمام او را
یا بعض او را بدون تسبیح و بعد از نماز که فارغ شد ولو بعد از زمانی
تسبیحات که ترک نموده است جای آورد **و جایز است** نوافل را
بشکل این نماز جای آوردن بلکه بعضی از فقهاء تجویز نمودند جای
آوردن فریضه بشکل این نماز مزبور **مستحب است** که در سجدهٔ
آخر این دعا نیز بخواند یا من لبس العزّ و الوقار یا من تعطّف بالمجد
و تکرّم به یا من لا ینبغی التّسبیح الّا له یا من احصی کلّ شیء علمه یا ذا
النّعمة و الطّول یا ذا المنّ و الفضل یا ذا القدرة و الکرم اسئلك
بمعاقد العزّ من عرشك و منتهی الرّحمة من کتابك و باسمك الاعظم
الاعلی و کلماتك التّامّات ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تفعل
بی کذا و کذا یا ارحم الرّاحمین **و مستحب است** بعد از فراغ این

دعا بخواند سبحان من لبس العزّ و الوقار سبحان من تعطّف بالمجد
و تکرّم به سبحان من لا ینبغی التّسبیح الّا له سبحان من احصی کلّ شیء علمه
سبحان ذی المنّ و النّعم سبحان ذی القدرة و الامر سبحان ذی العزّ
و الفضل سبحان ذی القوّة و الطّول اللّهمّ انّی اسئلك بمعاقد
العزّ من عرشك و منتهی الرّحمة من کتابك و باسمك الاعظم و کلماتك
التّامّة الّتی تمّت صدقاً و عدلاً ان تصلّی علی محمّد و اهل بیته
و بعد از آن حاجات خود را بخواهد از خدا تعالی **چهاردهم**
نماز لیلة الدّفن است و او دو رکعت است رکعت اوّل بعد از حمد
آیة الکرسی و در رکعت دوّیم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ انّا انزلناه
و بعد از سلام بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و ابعث ثوابها
الی قبر فلان او فلانه **پانزدهم نماز اوّل ماه است**
و او روایت شده است از حضرت جواد ع که در اوّل هر ماه دو رکعت
نماز جای آورد در رکعت اوّل بعد از حمد سی دفعه قل هو الله احد
و در رکعت دوّیم بعد از حمد سی دفعه انّا انزلناه و بعد از سلام
چیزی تصدّق نماید اگر چنین عمل نمود سلامتی آن ماه را خریده است و مستحب است
بعد از نماز بخواند بسم الله الرّحمن الرّحیم و ما من دابّة فی الارض
الّا علی الله رزقها و یعلم مستقرّها و مستودعها کلّ فی کتاب
مبین بسم الله الرّحمن الرّحیم و ان یمسسك الله بضرّ فلا کاشف
له الّا هو و ان یردك بخیر فلا رادّ لفضله یصیب به من یشاء

من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد
عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل
وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب
لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین **شانزدهم نماز** توبه است
وآن دو رکعتست ودر هر رکعت فاتحه وسوره بخواند واین نماز
را بعد از توبه وغسل وجای آورد **هفدهم نماز** رغایب است
وآن شب جمعه اول رجبست واین نماز دوازده رکعت است وهر دو
رکعت بیک سلام ودر هر رکعت حمد یکدفعه وانا انزلناه سه مرتبه
وقل هو الله احد دوازده مرتبه وچون فارغ از نماز شد هفتاد
مرتبه بکوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وبعد سجده رود هفتاد
مرتبه بکوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح وچون سر از
سجده بردارد هفتاد نوبت بکوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت العلی الاعظم وباز بسجده رود هفتاد دفعه سبوح قدوس
رب الملائکة والروح نیز بکوید وبعد حاجت خود از خدای عز وجل
بطلبد واین شب از شبهای خوب سالست **هیجدهم نماز**
طلب باران است ومستحبست او را بجماعت جای آوردن ومیشود
بانفراد نیز کذارده شود ومستحبست امام بعد خطبه روز جمعه
مردم را امر نماید بتوبه واستغفار وباینکه سه روز روزه بکیرند

بعد از روز جمعه که سیم روزه ایشانست روزه دوشنبه شود وروز
سیم که روز دوشنبه است در غیر مکه بصحرا روند ودر مکه بمسجد
الحرام در وقت رفتن پای برهنه باشند با خشوع وخضوع واستغفار
کنان روند مردان پیر وزنان پیر واطفال وحیوانات خود نیز ببرند
واطفال از مادران جدا کنند وزنان جوان وغیر مذهب با خود
نبرند ومؤذنان ایشان در پیش وعقب باشند ودر وقت نماز
سه دفعه الصلوة الصلوة بکویند واین نماز مثل نماز عید است که
مکرر دعای قنوت که در قنوت این نماز طلب باران نماید خوب
است که این دعا در قنوت بخوانند اللهم اسق عبادک وبهائمک
وانشر رحمتک واحی بلادک المیتة وبعد از فراغ از نماز امام بمنبر
رود در حالتیکه عبای خود را برکرداند وپشت او را روی نماید
ودو خطبه بخواند وبعد از فراغ از خطبه روی بقبله نماید صد نوبت
تکبیر بکوید وبعد توجه بجانب راست نماید صد نوبت سبحان الله
بکوید وبعد بجانب چپ توجه نماید صد نوبت لا اله الا الله
بکوید وبعد توجه بحاضران نماید صد دفعه الحمد لله بکوید ومر
مردم با او جمع ذکرها را باواز بلند بکویند **نوزدهم نماز**
اعرابیست واین نماز مشهور میان اصحابست وآن ده رکعتست
دو رکعت اول بیک سلام وبعد از آن هشت رکعت دیکر هر چهار
رکعت بیک سلام ووقت او روز جمعه است پیش از زوال ودر

رکعت اوّل بعد از فاتحه قل اعوذ بربّ الفلق هفت نوبت بخواند
ودر رکعت دویّم بعد از حمد هفت مرتبه قل اعوذ بربّ الناس
بخواند وچون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند بعد
ازان هشت رکعت باقی را بگذارد ودر هر رکعتی بعد از فاتحه
سورهٔ اذا جاء یک مرتبه وسورهٔ قل هو الله احد بیست وپنج
مرتبه بخواند وچون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان
ربّ العرش الکریم لاحول ولاقوّة الّا بالله العلی العظیم

بیستم نماز کامله است روز جمعه نزدیک زوال چهار
رکعت نماز بخواند هر دو رکعت بیک سلام ودر هر رکعتی سورهٔ
حمد ده نوبت وسوره قل اعوذ بربّ الناس ده نوبت وسورهٔ فلق
ده نوبت وسورهٔ توحید ده نوبت وسوره قل یا ایها الکافرون
ده نوبت وآیة الکرسی ده نوبت وبعد از سلام صد دفعه
صلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد وصد دفعه استغفر الله
ربّی واتوب الیه بگوید وصد دفعه بگوید سبحان الله والحمد
لله ولا اله الّا الله والله اکبر ولاحول ولاقوّة الّا بالله العلی
العظیم این نماز مرویست از پیغمبر و سند او مشهور است حضرت
صادق این نماز را نماز کامله نامید **فصل بیستم** در
منافیات نماز است وان اموریست بعضی از منافی نماز و مبطل
اوست مطلقا اگرچه در حال فراموشی ونسیان باشد وبعضی

ازان

قسم

ازان منافی در حال عمد وشعور نه مطلق اگرچه در حال نسیان باشد اما
اوّل امور است اوّل نقص طهارت ومبطل او جای آوردن پس طهارت
اگر شکسته شود نماز خواهد باطل شد میخواهد نقص از روی
اختیار باشد یا اضطرار اگرچه احتیاط آنست وضو بگیرد وبقیه
نماز را جای آورد وبعد را اعاده نماز نماید **دویّم** ترک ارکان
نماز نماید مطلقا اگرچه در حال فراموشی باشد وممکن نباشد
تدارک نماید **سیّم** زیادتی ارکان علی الاقوی زیرا هیئت
مشروعه تغییر یافته میشود **چهارم** سکوت طویل بحیثیّتی که
از اسم نماز گذار بیرون رود واو را نماز گذار نگویند **پنجم**
فعل کثیر است واو اقوی نزد حقیر مبطلست اگرچه از روی عمد
نباشد مناط در کثرت عرفست تحدید در شرع نشده است پس
گوئیم هر فعلیکه محو صورت نماز نماید واو را نماز گذار نگویند
او را فعل کثیر میگوئیم اگر یک گام زدن بطریق جهیدن باشد وهر
فعلیکه چنین نباشد مبطل نیست اگرچه افعال کثیره مثل حرکت
اصابع وحساب نمودن باو در اثناء نماز عدد نماز وافعال
او را **ششم** حفظ رکعات ننمودن ونداند چه قدر از نماز و
رکعات خوانده است اگرچه سبب خود شده باشد **هفتم** استدبار
وپشت بقبله نمودن موجب بطلان است برا ولازمست اعاده
نمودن اداء یا قضاء **هشتم** نماز سمت راست یا چپ بخواند

اکر وقت باقی باشد براو اعاده لازمست مطلقا اکرچه این فعل از
جهة فراموشی باشد بلی در خارج وقت براو لازمست اعاده اکر این
فعل از جهة عمد باشد نه فراموشی **نهم** شك ما بین یك و
دو است در نماز رباعیه یا شك اورد نماز دو رکعتیست یا سه
رکعتی اکرچه سبب شك خود مکلف شده باشد **دهم**
نقض نمودن یك رکعت از نماز است و منافی نیز جای آورد و او
مبطل است اکر ان منافی منافی باشد عمدًا و سهوًا مثل حدث و
استدبار و فعل کثیر و اکر ان منافی منافی باشد از جهة عمد
نه نسیان مثل کلام بیجا کفتن پس اکر نقصان رکعت از جهة
نسیان باشد نخواهد مبطل بود رکعت ناقصه را جای آورد نماز
او صحیحست **یازدهم** زیاد رکعت بر عدد نماز و او موجب بطلان
است مطلقا مکر اینکه در نماز چهار رکعتی بعد از اینکه بقدر تشهد
نشسته باشد اکرچه تشهد جای نیاورده باشد نماز او صحیحست
اکر ان زیادتی از جهة فراموشی باشد احوط اعاده نماز است در این
صورت **دوازدهم** حفظ دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی
ننمودن و نداند چه جای آورده است باینمعنی با اعتقاد دارد در
دو رکعت هستم لکن ترجیح نتواند داد که یکست یا دو یا اینکه
عدم اعتقاد داشت **سیزدهم** تمام نماز خود پیش از دخول
وقت جای آوردن و او مبطلست میخواهد عمد باشد یا سهو یا ظن

یا علم

یا علم بدخول وقت یا جهل بحکم **چهاردهم** نماز را جای آوردن
در مکان نجس و ثوب نجس و بدن نجس یا غصب مطلق عمدًا
یا سهوًا یا اینکه قبل از نماز میدانست نجاست و غصبیت را ۱۵
پانزدهم در سعت وقت نماز اکر بخواند و نماز او اکر منافات
با حق آدمیکه مامور است فورًا باداء آن پس آن نماز باطلست
مثل اینکه صاحب دین مطالبه دین خود است صراحة یا معنی
باینمعنی خجالت میکشد از او یا میترسد از مطالبه یا اینکه صاحب
دین اعتقاد دارد که مدیون معتبر است و مطالبه او حرامست
و مدیون در واقع صاحب مالست مثل دین است مطالبه صاحب
ودیعه مثل این دو است اداء زکوة و خمس لکن اینمسئله چهاردهم
مذهب جماعتی از متاخرین است بلکه در خصوص دین ابن ادریس
دعوی اجماع نماید بطلان اقوی عدم بطلان نماز است و این
امور منافی نیستند مطلقا اکرچه شبهة نیست که مانع حقوق آدمی
عاصی است و کناه کار است لکن نماز او صحیحست احوط نماز را در
اول وقت جای نیاورد نست **بدانکه بعضی** از سفله مردمان
نماز را در اول وقت جای نمی آورند مشغول افعال دیکر از دنیوی
شوند و از ایشان سبب سؤال نمایند جواب کویند نماز قضا در
ذمه داریم یا مدیونم میکوئیم اکر نماز قضا یا اداء دین واجب فوری
است چرا مشغول بقضاء یا کسب نمیشوی که اداء واجب نمائی و این

نحو معذرت احیل و وساوس شیطانیست اداء حقوق ادمی واجب
مضیق است تاخیر او حرام است اگرچه ترک او با تمکن باعث بطلان
نماز در اول وقت نخواهد بود مثل مسئلهٔ پانزدهم است مسئله
شانزدهم اگر نماز گذارد در اثناء نماز بالغ شود جمعی را
اعتقاد آنست نماز را اعاده نماید اقوی نزد حقیر عدم اعاده است
زیرا عبادت غیر بالغ شرعیست نه تمرین و عادتست **واما قسم**
دوم که منافی نماز است در حالت عمد نه مطلقا او نیز چند
امر است **اول تکفیر** و او عبارت از نهادن یکی از دو دست
بر دیگری میخواهد کف دست بر بند دست نهد یا کف بر کف یا بند
دست بر بند دست علی التقادیر بالای ناف یا پائین ناف
این تکفیر منافات با نماز دارد اگر عمد باشد نه سهو زیرا سهو او
باعث بطلان نخواهد بود و همچنین تکفیر منافیست اگر در غیر
تقیه باشد و اگر تکفیر در حال تقیه باشد منافی نیست بلکه
واجبست تکفیر نماید بلی اگر در حالت تقیه ترک تکفیر نماید اقوی
در نظر عدم بطلان نماز است **دوم کلام** بیجا گفتن مراد
بکلام مطلق سخن گفتن را گویند میخواهد مهمل باشد یا مستعمل
مناط آنست در عرف بگویند که او حرف و سخن گفت در نماز
و لذا در حرفیکه از تنحنح یا از مرض حاصل شود مبطل نیست
و همچنین حرفیکه از اشباع فتحه و کسره و ضمه حاصل شود مگر اینکه

اشباع بحدی رسد که ماحی صورت نماز شود اقوی در نظر اینستکه
حرف واحد مفهم مثل ق و ع و ف و نحو ایشان مبطل نماز است در حالت
عمد اگرچه خطا نموده است باسقاط های سکته زیرا این نحو حروف در لغت
و اصطلاح کلام و سخن گفتن گویند دون حروف معانی و مراد بیجای
آنستکه کلام او نه ذکر باشد و نه دعا و نه قران بلکه کلام و سخن ادمی
باشد پس او مبطل است این است مراد بکلام بیجای نه کلام در غیر محل
چنانچه بعضی توهم نموده اند **بدانکه اگر قران** یا دعا بخواند و غرض
افهام غیر باشد اینکه ادخلوها بسلام امنین در مقام اذن در دخول
و یوسف اعرض عن هذا در مقام اجتناب از فعلی و نحو ایشان اقوی در
نظر جواز است لکن بشرط اینکه قصد دعا و قران بالاجاله باشد افهام
بالتبع اگر مجرد قصد افهام باشد اقوی در نظر بطلان نماز است **سیم**
قهقهه است و اگر او از روی تعمد باشد خواهد مبطل بود و اگر
از جهة اضطرار و بی اختیاری باشد ظاهر آنست مبطل باشد بلی
اگر از روی فراموشی باشد ظاهر آنست مبطل نباشد **چهارم**
سلام در غیر محل و او مبطل نماز است اگر از روی عمد باشد بلی از جهة
نسیان باشد مبطل نخواهد بود مراد سلام صیغه معروفه مثل السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
نه مثل سلام در قول خدای عز و جل ادخلوها بسلام امنین و مثل
سلام علی المرسلین و سلام قولا من رب رحیم و امثال اینها مبطل

نیست نه عمداً و نه سهواً **پنجم** خوردن و آشامیدن در نماز است
و او مبطل است عمداً و هم چنین سهواً نیز مبطل است اگر فعل کثیر
باشد و ماحی صورت تعمد اگرچه فعل قلیل باشد مثل خوردن
یک لقمه و آشامیدن یکجرعه اگر در ظرف تحلیل افعال کثیره باشد
و این خوردن و آشامیدن مبطلست در مطلق نمازها اگرچه نماز
مستحبی باشد مگر اینکه در نماز وتر است و غرض جای نیامده میترسد
که صبح داخل شود و اراده روزه آن روز نیز دارد پس در اینصورت
آشامیدن آب عیب ندارد و تفاوت نمیکند که روزه واجبی باشد
یا مستحبی بلی شرط آنستکه منافیات دیگر جای نیاورد **ششم**
گریه نمودنست از جهة امور دنیوی و امور مباحه و ظاهر در گریه عمد است
و تفاوت نمیکند ظاهراً اگر گریه با صداء باشد یا بی صداء زیرا مناط
او عرفست **بدانکه** گریه از جهة متعلق بامور آخرت موجب
بطلان نخواهد بود بلکه زیور و حلی نماز است و باعث زیادتی اجر
خواهد بود و گریه نمودن بر سید مظلوم نیز موجب اجر است لکن ظاهر
آنست که گریه بر انمظلوم نماید از جهة اینکه خدای عزّ و جلّ امر نموده
بگریه بر او و از بابت اینکه او سید و مطاعست نه باینکه نحو ظلم باو
نمودند این نحو ظلم خوب نبود اگر باین نحو گریه نماید ظاهر اینست نماز
او باطلست **هفتم** ترک افعال نماز نماید عمداً اگرچه از جهة
نادانی و جهل باشد مگر ترک جهر و اخفات در موضع خود نماید و او

معذور است در حالت جهل **هشتم** زیادتی افعال و او نیز مبطلست در حالت عمد **نهم**
کشف عورت نمودنست در حالت عمد و احوط اعاده نماز است در کشف عورت در حالت
نسیان **دهم** نهادن یکی از دو کف است بر کف دیگر در حالت رکوع که او را در
اصطلاح فقهاء تطبیق نامند بدان عمد در نظر اهل بیت تفاوت
نکند میخواهد از روی جهل باشد و ندانستن یا از روی دانستن
و شعور باشد جاهل بحکم در نظر ایشان در حکم عامد است **فصل**
در خلل نماز است زیرا خلل در او یا از روی عمد است و یا سهو است
و یا شک اما خلل از روی عمد و اگر اخلال نماید بچیزی از واجبات
نماز میخواهد آن واجب رکنی باشد یا غیر رکنی و میخواهد از افعال
باشد یا از اقوال حتی جزئی از اجزاء قرائت و اذکار واجبه حتی
ترک تشدید و سکون خواهد نماز او باطل شد و تفاوت نمیکند
در اخلال عمدی مابین اینکه با اینکه حکم را میدانست و اخلال
نمود یا جهل بحکم داشت و در جاهل نیز تفاوت نمیکند مابین
اینکه ملتفت و آگاه بشود باینکه بایست سؤال شود یا نه زیرا
بعد از التفات باینکه در شریعت احکامست لابد است در
تحصیل و یاد گرفتن مسائل بلی اگر قاصر صرف باشد و ذهن
او اصلاً توجه بان مسئله ننموده است نه تفصیلاً و نه اجمالاً
بر او چیزی نیست پس کسیکه اخلال نماز نماید و از روی عمد اگرچه
جاهل بحکم باشد نماز او باطل است مگر جاهل بحکم مگر در جهر

واخفات پس اکر در مورد جهر اخفات نماید ویا بالعکس نماز او نخواهد
باطل شد **واقوی** در نظر آنست اکر کسی اجزاء واجبه نماز را
بعنوان مستحب بیاورد یا اینکه اجزاء مستحبه او را بعنوان واجب بیاورد
ویا اینکه اجزاء واجبه یا مستحبه در محلش نیاورد مثل اینکه قنوت
را بعد از رکوع یا دو رکعت او را جای آورد ومثل اینکه سمع الله لمن حمده
در حالت هوی بسوی سجده جای آورد و بحول الله وقوته در حالت
قیام بکوید در تمام صور نماز باطلست وتفاوت نمیکند ما بین
عامد وجاهل **فصل ششم** در احکام سهو است اکر فراموشی
وسهو مکلف را عارض شود یا سهواً از ارکان ورکعاتست ویا سهواً
از غیر ارکانست واکر سهواً از یکی از ارکان باشد وبخاطر او نیاید پیش
از اینکه در رکنی دیکر داخل شود واجبست بر او تدارک مثل اینکه
فراموش نمود رکوع را و پیش از دخول در سجود متذکر شد ویا فراموش
نموده است سجود را و پیش از اینکه در رکوع بعد داخل شود متذکر
شد پس برود فراموش شده خود را با آنچه بعد از اوست بیاورد و
نماز او صحیحست واکر فراموش نمود یکی از ارکان را وداخل در رکن
دیکر شد مثل اخلال برکوع نمود و بعد از دخول در سجده بخاطر
او آمد ویا اخلال بسجود نمود تا اینکه برکوع داخل شد و بعد
متذکر شد عمل او باطل است واکر فراموش نماید یکرکعت از نماز
یا زیاده را و بعد فعل منافی مثل حدث متذکر شد نماز او باطل

واکر

واکر پیش از جای آوردن منافی متذکر شد تمام نماید ونماز او
صحیحست وهمچنین صحیحست اکر متذکر شد بعد از چیزیکه عمداً
منافیست نه سهواً مثل سخن کفتن واکر یکرکعت زیاده نموده باشد
مطلقا موجب بطلانست میخواهد بقدر تشهد مکث نموده باشد
یا نه **واکر دو سجده** از نماز خود ترک نموده است
ونمیداند این دو سجده از دو رکعت بوده است که رکن از او فوت
نشده باشد ویا از یکرکعت بوده است که رکن از او فوت شده
باشد واین شک از فوت بعد از علم باینکه دو بوده است بچند
صورت فرض میشود یکصورت آنستکه این شک بعد از نماز
وسلام نماز را کفته است وصورت دیکر آنستکه این شک در اثنا
نماز است وهر دو صورت **این شک** متعلق او ومحل او رکعات
سابقه است یا بمعنی محل تدارک وتلافی او را نیست مثل داخل شدن
در رکوع سیم ویا چهارم شده است قطع دارد در رکعت اول
و دویم دو سجده ترک شده است ولکن نمیداند که از رکعت اول
فقط ویا دویم فقط بوده است ویا از هر رکعت یکسجده بوده است
ومثلاً بعد از سلام قطع دارد در رکعت دویم وسیم یا اول و
دویم دو سجده ترک شده است لکن کیفیت ترک نمیداند ویا این
شک محل ومتعلق او آن رکعتی که در او هست نیز هست مثلا در
دو مثالیکه ذکر نموده ام شک نماید که دو سجده از رکعات

از هر یك یکرکعت یك سجده ترك شده است یا همین رکعتیکه
دراوهستم دو سجده همین باقی است ویا بعد از سلام همین شك
نماید که از رکعات کذشته هر یك رکعتی یك سجده فوت شده است
ویا از رکعت اخیره ودر مثال اوّل تفاوت ندارد که این شكّ در
حال قیام واقع شود یادر حال رکوع **اکر** شك بلغ محلّ
ومتعلّق کذشته است اقوی در نظر صحت نماز ست وبراو چیزی
نیست مکر قضاء دو سجده علی الاحوط لکن نزد معظم قوم حکم باحتیاط
است یعنی اعاده نماز نماید وحکم ببطلان کند واکر محلّ او باقیست
در مثال دو سجده جای اورد وبراو چیزی نیست ودر مثال دویم
اکر بعد از سلام منافی جای نیاورد دو سجده را یا باقی عمل جای
اورد ودو سجده سهو نیز جای اورد عمل او صحیحست وبراو چیزی نیست
واکر منافی بعد از نماز جای اورد عمل او باطلست وبراو اعادهٔ نماز
لازمست والله العالم **واکر** سهو بغیر از ارکان تعلّق بکیرد
وان متصور بسه صورتست اوّل انستکه نه تدارك ونه تلافی حاجت
دارد ونه سجده سهو مثل اینکه فراموش نمود قرائت یا بعضی اورا
وداخل در رکوع شده است ویا فراموش نمود جهر ویا اخفات
قرائت را اکرچه در رکوع داخل نشده باشد یا اینکه ذکر رکوع
ویا طمانینه فراموش نمود وسر بلند نمود از رکوع وطمانینهٔ اورا و
داخل در سجود شد ویا ذکر سجود ویا طمانینه اورا وطمانینهٔ ما بین

دو سجده را وداخل در سجود دیکر شد ودر مثل دویم ویا سر از
سجده برداشت در مثال اوّل **دویم** انستکه تدارك وتلافی
میخواهد بدون سجود سهو مثل اینکه قرائت یا بعض فراموش نمود
وپیش از دخول در رکوع متذکّر شده است واجبست براو که انچه
فراموش نموده است یا بعد از او بیاورد وبعد داخل در سجود شود
یا اینکه رکوع را فراموش نمود وپیش از سجود متذکّر شد ویا سجود
هر دو سجده یا یکی فراموش نمود وپیش از اینکه داخل در رکوع بعد
شد متذکّر شد ویا اینکه تشهّد ویا بعض ان فراموش نمود پیش از
رکوع داخل شدن متذکّر شد در تمام صور لازمست فراموش شده
با انچه که بعد از او هست جای اورد اکرچه بعد اورا اوّلا جای اورد
سیّم انستکه تدارك وقضاء دارد با سجده سهو مثل اینکه
یك سجده فراموش نمود وداخل در رکوع بعد بعد شد یا تشهّد
ویا صلوات بر پیغمبر را وداخل در رکوع شد ویا اینکه بعد از سلام
نماز متذکّر شد **بدان** سجده سهو واجب در چند موضع یکی
بر کسیکه در نماز تکلم نمود بر وجه سهو یا بکمان اینکه از نماز خارج
شده است ونماز را اتمام نموده است ودویم از جهة فراموشی یك
سجده وسیّم از جهة ترك تشهد میخواهد تشهّد اوّل باشد یا دویم
چهارم سلام کفتن در غیر موضع سلام که سجده سهو باعث میشود
ان سلامیست که قصد دارد از ان سلام از نماز بیرون اید پس

لفظ السلام کفت و متذکر شد بر او چیزی نیست **پنجم** رشد
ما بین چهار و پنج و در غیر این صور واجب نخواهد بود اگرچه احتیاط
آنستکه از جهة زیادتی و نقصان سجدهٔ سهو نماید خصوص در قیام
موضع قعود و قعود در موضع قیام یعنی ایستادن بجای نشستن
و نشستن بجای ایستادن واما از جهة اذکار مستحبه مثل قنوت
و تسلیم مستحبه زیادتی و نقصان او موجب سجدهٔ سهو نخواهد شد
و اگر هر یك از امام و ماموم سبب سجدهٔ سهو از جهة او حاصل شود
بر دیگری ربط و تعلق ندارد بر او واجب نه بر دیگری و سجدهٔ سهو
واجب است بعد از نماز و پیش از منافی فوراً بجای آورد و اگر تاخیر
انداخت معصیت نموده است و نماز او صحیحست و از تاخیر انداختن
سجدهٔ سهو ساقط نخواهد شد بلکه لازم است بر او فوراً بجای
آورد و در هر تاخیری عاصی است بدان اموریکه ذکر نموده ام که
موجب سجدهٔ سهو میشود تفاوت در آن نیست که متحد باشد و دو مکرر است یا
از جهة فراموشی یك سجده و سیم از جهة ترك تشهد میخواهد تشهد اول
باشد یا دویم چهارم سلام کفتن در غیر موضع سلام سلامیکه
سجدهٔ سهو باعث میشود آن سلامیست که قصد دارد از آن سلام
از نماز بیرون رود پس لفظ السلام کفت و متذکر شد بر او چیزی
نیست **پنجم** در شك ما بین چهار و پنج و در غیر اینصورت واجب
نخواهد بود اگرچه احتیاط آنستکه از جهة هر زیادتی و نقصان سجدهٔ

سهو نماید خصوصاً در قیام موضع قعود و قعود در موضع قیام
یعنی ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای ایستادن واما
از جهة اذکار مستحبه مثل قنوت و تسلیم مستحب زیادتی و نقصان
او موجب سجدهٔ سهو نخواهد شد و اگر هر یك از امام و ماموم سبب
سجدهٔ سهو از جهة او حاصل شود بر دیگری ربط و تعلق ندارد بر او
واجبست نه بر دیگری و **سجدهٔ** سهو واجبست بعد از نماز و پیش
از منافی فوراً بجای آورد و اگر تاخیر انداخت معصیت نموده است و نماز
او صحیحست و از تاخیر انداختن سجدهٔ سهو سجدهٔ سهو ساقط نخواهد
شد بلکه لازمست بر او فوراً بجای آورد و در هر تاخیری عاصی است
بدان اموریکه ذکر نموده ام که موجب سجدهٔ سهو میشود تفاوت
در آن نیست که متحد باشد یا متعدد پس اگر در نماز یکدفعه تکلم
نمود مثلاً یا یکدفعه سلام داد یکدفعه سجدهٔ سهو بر او واجب میشود
و اگر سه دفعه یا چهار دفعه سلام داد یا تکلم نمود واجب میشود سه
دفعه و یا چهار دفعه پس ظاهر آنستکه سجدهٔ سهو متعدد میشود
بتعدد اسباب میخواهد جنس او متحد باشد مثل دو کلام و دو سلام
و یا مختلف مثل یك کلام و یك سلام و اگر اسبابی موجب سجدهٔ
سهو شده باشد مثل اینکه پنج چیزیکه باعث سجدهٔ سهو میشد حاصل
شد و پنج سجدهٔ سهو بر او لازم آمد ترتیب در آن لازم نیست بترتیب
اسباب باینکه اول سجدهٔ سهو آن سبب اول بجای آورد و بعد سجدهٔ

سهو سبب دویم و هکذا بلکه میتواند سجدهٔ سهو سبب اخیر را اول بجا
آورد و سجدهٔ سهو سبب اول را آخر اکرچه احتیاط ترتیب سجدات
بترتیب اسباب بلی ترتیب ما بین سجدهٔ سهو و اجزاء فراموش
شده و رکعات احتیاط است باینمعنی سجدهٔ سهو از امور مذکوره
مؤخر دارد از اجزاء فراموش شده و رکعات احتیاط چنانچه اقوی
تقدم رکعات احتیاط است بر اجزاء فراموش اکرچه اجزاء فراموش شده
مقدم باشد از محل رکعات احتیاط مثل اینکه فراموش نمود
یک سجده از رکعت دویم و بعد شک نمود ما بین چهار و پنج در حال
قیام و یا تشهد فراموش نمود و بعد شک ما بین سه و چهار
نمود و ترتیب ما بین اجزاء منسیه ظاهرا لازم باشد اکر ترتیب را
بداند مثل اینکه اول تشهد فراموش نمود بعد یک سجده یا بعکس
واجب بهمان ترتیبی که میداند بجای آورد اما کیفیت سجدهٔ
سهو آنستکه نیت نماید که دو سجدهٔ سهو بجای میآورم برای
آنچه نموده ام از زیادتی و یا نقصان قربة الی الله تعالی بعد بسجده
رود و دو سجده بجای آورد و واجبست در این دو سجده طمأنینه
و هفت موضع را کذاشتن بزمین و پیشانی را بکذارد بر چیزی که
سجده بر او صحیح باشد و ما بین دو سجده نشستن با اطمینان و ذکر
دو سجده بکوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته یا بکوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد

۲/۸ ویابکوید

و یا بکوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از
دو سجده واجبست که سر بر داشت تشهد یکه متعارفست که در
نماز خوانده میشود بخواند و آن تشهد خفیف است دور نیست
کفایت نماید کفتن در تشهد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد لکن خوبتر
بلکه تشهد اولی است بعد از اینکه فارغ شد از تشهد سلام بدهد
بسلامیکه از او نماز خارج میشد احوط کفتن السلام علیکم
و احوط از آن اضافه نمودن و رحمة الله و برکاته است نیز این مقداریکه
عرض نموده ام واجبست در دو سجده و زیاده واجب نیست اکرچه
احتیاط آنستکه تکبیر بکوید و سجده رود و مراعات نماید در آن
دو سجده جمیع آنچیزهائیکه در سجود نماز واجبست حتی طهارت از
حدث و خبث و ستر و روی بقبله سجده نمودن و موانع از نماز از
قهقهه و سخن و فعل کثیر و سایر چیزها در اثناء آن ترک نمودن و تفاوت
نکذارد ما بین سجدهٔ نمازی با این سجده مکر ذکر که ذکر شد و بالجمله
فرق ما بین این سجده و سجدهٔ نماز نکذارد مکر در ذکر و هم چنین احوط
نیت وجوب نمودنست اکرچه قربت مطلقه ترجیحی کفایت می کند
و لکن نزد حقیر تأملست بلکه نیت وجوب لازمست و اقوی در نظر
حقیر آنستکه اکر در ذمه مکلف چند سجدهٔ سهو باشد بواسطهٔ
چند سبب هر سجده تعیین سبب نیز نماید و نیت نماید دو سجده

سهو میکذارم از جهت تشهّد اولی که در نماز ظهر فراموش نموده ام یا
سجدهٔ که ترك نموده ام و یا تکلّم که جای اورده ام و هکذا پس اگر سه
سجدهٔ سهو در ذمّهٔ او باشد از جهت سه سبب پس سه دفعه سجده
سهو جای اورد بدون ملاحظه سبب او در هر وقتی کفایت نخواهد
نمود بایست ملاحظه عنوان نماید چنانچه اگر خطا نمود قصد عنوانی نمود
وان عنوان در ذمّه او نبود کفایت نخواهد نمود مثل اینکه سجدهٔ سهو
نمود از جهت تشهّد فراموش شده و حال اینکه تشهّد فراموش نشده
بود بلکه کلام بیجا از او صادر شده بود **بدان** کفتیم اینکه محلّ
این دو سجده بعد از نماز است و تفاوت نمیکند علی الاقوی ما بین اینکه
این سجده سهو از جهت زیادتی باشد مثل سلام بیجا و کلام بیجا
و یا از جهت نقیصه باشد مثل ترك تشهّد و یا سجده و سجده سهو از
نقیصه پیش از سلام بایست جای اورد خلاف احتیاطست و اگر در
اثناء سجده سهو قطع بهم رساند که از نماز او چیزی نقص نشده است
قطع نماید سجدهٔ سهو را و انچه که عمل نموده است صحیحست **فصل**
هفتم در احکام شكّ است بدان این شکی که عارض
میشود مکلّف را یا شكّ در افعالست و یا شكّ در اعداد و بهر
تقدیر یا شك در وقت عملست و یا بعد از عمل و فراغ و امّا شكّ در
افعال بدان مراد بشكّ تحیّر و تردّد است نه مطلق مقابل یقین پس
اگر او را اضطراب و تردّد در افعال نماز داخل شدن در فعل دیکر

م باشد و در فعلی از افعال شک نمود است اکر این شک بعد

که مرتب است اگرچه مستحبّ باشد یعنی از بابی ببابی مثل تکبیر و رکوع
و سجود و تشهّد اعتناء بان شكّ نیست میخواهد شك در رکنی باشد
یا غیر رکن پس اگر شكّ در تکبیر نماید بعد از اینکه داخل در قرائت و
شكّ در قرآئت نماید بعد از اینکه داخل در سوره شده است و شكّ
در سوره نماید بعد از اینکه داخل در قنوت شده است و یا شك در سوره نماید
بعد از اینکه داخل در رکوع شد و بالجمله غرض خود را از فعلی بفعل دیکر دید
شكّ او اعتبار ندارد اگرچه نزد حقیر از ایه بایهٔ دیکر یا از کلمه بکلمهٔ دیکر اعتبار بان شك
نیست اگرچه احتیاط انست در قرائت ما دامیکه در رکوع نرفته است برکردد
و بجای اورد و تفاوت در این شكّ ما بین دو رکعت اوّل و غیر او نمیکند
و شكّ مبطل در دو رکعت اولی شكّ در عدد است نه شكّ در
فعل **واکر** شكّ در رکوع نمود در حالتیکه منحنی و خم شده
بود از جهت سجده نمودن ان شكّ اعتبار ندارد برود بسجده اگر شك
در سجود نماید در حال برخواستن و یا در حال تشهّد اعتبار باو نیست
اگرچه احوط در هر دو صورت اتمام نماز است و اعاده نمودن بعد
از او و اگر شكّ در تشهّد نماید در حال سلام اعتبار بان شكّ
نیست و اگر شكّ در سلام نماید و خود را دید در اموریکه مترتّب است
بر فراغ مثل تعقیب خواندن و نخواندن یا بعضی از منافیات نماز که مسلم
او را در نماز جای نمی اورد مثل اکل و شرب پس ان شكّ اعتبار
ندارد **واکر** شكّ او پیش از کذشتن محلّ باشد مثل اینکه

شك نمايد در اثناء قرائت كه تكبيرة الاحرام كفته ام يا نه و پيش از
دخول در ركوع شك نمايد در آية آخر از سوره و يا در كلمه آخر او
بنا بر مختار نزد حقير و يا شك در قرائت نمايد پيش از اينكه داخل در
ركوع شود و هكذا در تمام صور لازم است كه جاى او رد هر كاه شك
نمايد در اثناء اتيان بفعليكه آيا در سابق از او شك نموده است
يا نه التفات بان شك ننمايد و هم چنين است اكر در اثناء فعلى
شك نموده آيا سهو نموده يا نه اعتنا براو نيست بلى اكر داخل در عمل
لاحق نشده شك در سابق او نمايد لا بد است كه اعتناء بكند
و جاى اورد و هم چنين است سهو از او و خلاصه كلام مناط و مدار
مطلب آنست اكر شك بعد از فراغ باشد اعتنا نكند و اكر بعد از
فراغ نباشد جاى اورد و ظاهر تفاوت نكند در فراغ ما بين اينكه
دخول در نفس غير باشد و يا دخول در تقدمه غير اما شك در عدد
نماز پنج كانه و غير او بدان شك بمعنى تحير و اضطراب و سر كردانيست
كه نميتواند ترجيح يك جانب بدهد معنى شك مقابل يقين است
كه شامل مظنه نيز شود چنانچه بعضى از بزركان فقهاء اعتقاد نموده اند
مظنه اقوى آنستكه او با يقين مساوى باشد در حكم و شك حكم
او غير حكم مظنه است و اين شك در عدد نماز سه قسم است يك
قسم او را جهة صحت نيست و قسم دويم او را جهة فساد نيست و قسم
سيم فرض صحيح و فساد هر دو در او راه دارد بدان پيش از بيان

اين اقسام شكى كه در ان حكم بصحت و فساد ميشود آن شكيست كه
در ان تروى و تفكر نمايد و فكر او بجائى نرسد بلكه بتحير خود باقى
مانده است پس اكر پيش از تفكر و تروى حكم بفساد در قسم اول و صحت
در قسم دويم نمايد معاقبست و حكم بصحت نماز خالى از اشكال نيست
بلكه اقوى در نظر فساد است مثلا شك نمود ما بين دو و سه بعد از
فراغ از سجده بدون فكر و تامل كه آيا انچه جاى اورده ام دو بوده است
يا سه بناء بر سه كذارد يعنى سه خوانده ام اين بنا بر سه كذاشتن حكمى است
از جانب شرع و معلوم براو اينست كه شارع راضى باشد باين بنا
پيش از تفكر و تروى پس نماز او خواهد باطل بود اكر چه براو بعد معلوم
شود كه سه خوانده بوده است **و اما قسم اول** از سه قسم كه كفتيم
او را جهة صحت نيست و چند صورتست يكى نماز دو ركعتى مثل نماز
صبح و نماز ظهر و عصر و عشاء از جهة مسافر و نماز جمعه و آيات
دويم نماز سه ركعتى مثل نماز مغرب **سيم در مطلق نماز** پنج
كانه كه نميداند كه چند ركعت خوانده است و از حال خود خبر ندارد
چهارم اينكه يكطرف شك دو است پيش از اينكه فارغ از سجدتين
شده باشد مثل دو و سه پيش از اكمال دو سجده يا دو و چهار پيش از
اكمال يا دو و سه و چهار پيش از اكمال **پنجم** شك است ما بين
ركعت اول از نماز چهار ركعتى يا غير او مثل شك ما بين يك و دو
و ما بين يك و سه و يك يا چهار **ششم** شك است ما بين شش و هفت و نحو ان

هفتم شکوك غیر منصوصه یعنی از جانب شرع چیزی بیان در حق او
نشده است مثل شك ما بین سه و پانزده چهار و بیست دو و هشت
سه و شش و امثال این نحو شکوك اقوی در نظر بطلانست اگر چه احتیاط
آنستکه بنا بر اقل بگذارد و نماز را بر وجه صحت جای آورد چنانچه مرحوم
علامه سبزواری بر این نحو فتوی داده است و اگر شك در رکعت اخیره
از مغرب یا ظهر آیا آن رکعت اخیر است یا اول رکعت نماز بعد است
بنا بگذارد که رکعت اخیر است و از او فارغ نشده و هم چنین اگر در
رکعت اول که هست شك نماید که آیا این نماز مغربست یا عشا ظهر است
یا عصر بنا بگذارد بر اینکه نماز اول است بلی اگر قطع از جهت او حاصل
شود که نماز دویم است عدول نماید بنماز اول بدون اینکه نماز را
باطل نماید **و اما قسم دوم** که او را جهت صحت است و او چند
صورت دارد و شایع و عام البلوی بلکه بعضی فقهاء فرموده اند که
کسی احکام او را نداند نماز او باطلست اول شکست ما بین دو و سه
بعد از فراغ از سجده دویم و سر از او برداشت علی الاقوی بنا بر سه
بگذارد در تمام حالات میخواهد در وقت جلوس بعد از سجده یا
در وقت قیام یا در وقت رکوع یا در سجدهٔ اول یا ما بین دو سجده
یا در سجدهٔ دویم بعد از او یعنی گذشته خود را بنا بر سه بگذارد
و این حالاتیکه در او شك حاصل شد او را بناء بر چهار بگذارد و
تمام نماید و یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته احتیاطاً جای آورد

و اگر این حالاتیکه در او شك واقع شد پیش از احراز رکعت دویم باشد
نماز او باطلست زیرا شك او راجع شود بیك و دو و احوط در شك
مزبور آنست که یکرکعت ایستاده اول جای آورد بعد دو رکعت
نشسته و احتیاطاً نماز را اعاده نماید زیرا بعضی از علماء این صورترا
از صور باطله دانسته اند **دوم** شك ما بین سه و چهار در هر حالتی
از حالات باشد حکم او مثل حکم صورت گذشته مکرر در احتیاط در
اعاده که احتیاط اعاده در این صورت نیست **سیم** شك دو و
چهار بعد از اکمال سجده بنا بر چهار است و بعد از سلام از نماز دو رکعت
ایستاده جای آورد **چهارم** شك ما بین دو و سه و چهار
در حال مذکور بنا بر چهار بگذارد بعد از اتمام از نماز دو رکعت نماز
ایستاده و دو رکعت نشسته جای آورد احوط مقدم داشتن دو
رکعت ایستاده است **قسم سیم** که در او فرض صحیح و فساد هر دو
میشود و او شکیست که یکطرف او پنج است و طرف دیگر او یکی از طرف
شك صحیح مثل چهار و سه و دو یا طرف دیگر طرف شك غیر متعارف
مثل شش و هفت و هکذا با این قسم از شك او را اقسام زیاده است
چند صورت عرض نمایم که محل حاجت میشود **اول** شك ما بین
چهار و پنج است و این قسم سیزده صورت فرض میشود زیرا شك او
پیش از شروع بذکر و قرائت است یا بعد از او یا در اثناء او یا در رکوع است
و یا در سر برداشتن از رکوعست و یا وقت رفتن بسجود است یا در سجده

اولست و پیش از سلام حکم در تمام صور آنست امّا حکم صورت اخیره که بعد از
فراغ از سجده دویم باشد اجماع اصحابست بر اینکه نماز او صحیحست و
عیب ندارد و بر او چیزی نیست مگر دو سجده سهو **وامّا اگر**
شكّ در حالت قیام واقع شود در تمام حالات قیام را منهدم نماید
و بنشیند و شك او راجع میشود بسه و چهار و نماز را سلام بدهد
و یک رکعت نماز احتیاط جای آورد و دو سجده سهو نیز بگذارد از جهت
زیادتی قیام و مشهور علماء بر این نحو فتوی داده اند **وامّا اگر**
شكّ در سایر حالات واقع شود مسئله محل خلافست ما بین فقها
اقوی در نظر حقیر بطلان نمازاست در تمام این صور اخیره لکن احتیاط
آنست بنا بر چهار بگذارد و تمام نماید و بعد از اتمام اعاده نماز نماید
خلاصه کلام در شك ما بین چهار و پنج بغیر از یکصورت که عرض نموده ام
اجماعیست نماز را بنحو مذکور عمل نماید و احتیاطا نیز اعاده نماید و این
احتیاط ترك نشود **دویم شك** سه و پنج در حال قیام قیام
را بشکند بنشیند پس شك او بر میگردد میان دو و چهار زیرا بعد
از منهدم نمودن قیام خود نمیداند اینجا جای آورده ام دو بود یا
چهار پس شك ما بین دو و چهار جای آورد و اگر شك در غیر حال
قیام واقع شود ظاهر آنستکه نماز او باطلست اگرچه بنا بر اقل
نیز بعضی گفته اند احتیاط آنست نماز را بنا بر اقل بگذارد و تمام
نماید و احتیاطا نیز اعاده نماید **سیم شك** میان سه و

یا ما بین دو سجده است یا در سجده دوم یا بعد از فراغ از سجده دوم است

چهار و پنج در حال قیام قیام را منهدم سازد و شك راجع میشود
بدو و چهار و حکم آن ذکر شده است **چهارم شك** پنج
و شش در حال قیام بنشیند و سلام بدهد تمام نماید و دو سجده
سهو جای آورد یکی از جهت این شك ما بین چهار و پنجست و در او
سجده سهو میخواهد و دیگری احتیاطا از جهت زیادتی قیام و اگر این
شك در حال جلوس واقع شود نماز را تمام نماید و یك سجده سهو
جای آورد اگر در سایر حالات از رکوع تا حال سجود آخر واقع شود
نماز را تمام کند و احتیاط اکید در اعاده نماز است و این احتیاط
ترك نشود **واین شكوك** که حکم او ذکر شده است وقتیست
که در اثناء نماز اگر واقع شود وامّا اگر شك بعد از نماز باشد اعتبار
ندارد **چنانچه اگر** کثیر الشك باشد شك مطلقا اعتبار
ندارد اگرچه در اثناء نماز باشد میخواهد شك در عدد نماز باشد
یا در افعال او و میخواهد شك در دو رکعت اوّل باشد یا در اخیر
و مراد بعدم اعتبار کثیر الشك آنستکه بنا بر صحت گذارد یعنی بنا
بگذارد که آنفعلیکه شك کرده ام جای آورده ام مگر در صورتیکه
جای آوردن او مبطل نماز باشد پس بر آنصورت بنا را بر نکردن
آنفعل و صحت نماز گذارد **بدانکه** ظاهر از کثیر الشك آنست
که کثرت شك از روی مرض باشد یا بمعنی مقتضی طبع و نفس او آن
شد که زیاد شك کند پس اگر کثرت شك او از جهت امور خارج

ازطبع باشد مثل اینکه ولد او مرد یا صدیق او غایب شد یا اینکه مال
او را دزد برود نحو این امور که باعث اختلال حواس شود و بسیار
شک نماید مشکلست اجراء حکم کثیر الشک براو و احوط آنستکه حکم
کثیر الشک جاری آورد و نماز اعاده نماید و اکر در اعاده نیز مبتلا
بکثیر الشک شد احتیاط براو نیست که دفعه دیکر اعاده نماید
بلکه احتیاط عدم احتیاطست بدان مدار در کثرت شک همان عملیست که در او کثیر الشک
و بغیر نمیتواند تعدی نماید مثلا در رکوع کثیر الشک باشد نمیتواند عمل کثیر الشک
در سجود نماید و اکر کسی در غیر از نماز کثیر الشک باشد اما در نماز
مثل متعارف مردمانست پس در نماز اکر شک نماید عمل بحکم
شک نماید و شک او اعتبار دارد اکرچه اقوی در نظر آنست در
هر دو صورة شک او در نماز اعتبار ندارد اکر کثرت شک او از
روی طبع و مرض باشد احتیاط آنست نماز را بنحو اول که ذکر نمودیم
تمام نماید بعد اعاده نماید **بدانکه** اکر شک در اعداد و یا در
ارکان و یا در افعال عمل نمود بنحویکه از جهة او مقرر شد از عدم
اعتبار بالنسبه بکثیر الشک و اعتبار بالنسبه بغیر کثیر الشک
بعد کشف خلاف از جهة او شد پس اکر نقصان رکنی و عددی
یا زیاده رکنی و عددی حاصل شد نماز او باطلست و کرنه صحیح است
بدانکه مکلف در نماز او را حالات حاصل شود وقتی او را
مظنه حاصل شود و وقت دیکر شک پس او مکلف است بحالت دویم

خود

خود پس هرکاه تحصیل مظنه نمود و ظن او مبدل شد بشک عمل شک
بجای آورد و اکر شک بنحوی بود مبدل شد بشک دیکر عمل شک
اخیر جای آورد مثل اینکه اول شک ما بین سه و چهار نمود در حال
قیام بعد منقلب شد بدو و چهار بعد از رفع راس از سجده اخیره
عمل دو و چهار نماید اکر پیش از رفع راس از سجده اخیره مبدل شد بدو
و چهار نماز او باطلست **اکر** حال خود تمیز ندهد که شکست
یا ظن بناء عمل شکی نماید و اکر در فعلی داخل شد و شک نمود حالت
کذشته او شک بود یا مظنه حکم نماید که شک بود **بدانکه** اکر
شک نمود در رکعات احتیاط اعتبار بآن نیست بنا بر اکثر بکذارد
اکر موجب فساد نشود و کرنه بنا را بر اقل بکذارد و همچنین حکم شک
در عدد سجده سهو بنا بر صحه اقل بکذارد و احتیاطا اعاده نماید
و اکر کسی شک نماید در عدد نافله مخیر است ما بین اینکه بنا بر اقل بکذارد و یا بر
اکثر مادامیکه موجب فساد نشود و اکرنه بنا بر اقل بکذارد و افضل بنا بر اقلست
بود شان عدد در نوافل بدان اکثر نافله فریضه میشوند یا فریضه نافله شوند
باعاده اقوی در نظر آنست هر یک بحکم اصلی خود بماند یعنی در
نافله منذوره مخیر است و در فریضه معاده حکم فریضه اصلیه
اکرچه بعضی فرمودند تبدل حکم شده است یعنی نافله حکم فریضه
دارد و فریضه حکم نافله **بدانکه** شک امام با حفظ ماموم و
شک ماموم با حفظ امام اعتبار ندارد هر یک رجوع بحافظ

ومراد بحفظ اعم است از یقین و مظنه بعبارة اُخری هرگاه دو نست
در صفت رجوع باعلی خود نماید مثل شاك بظان ظان بعالم و
تفاوت نکند در رجوع امام بماموم میخواهد ماموم عادل باشد یا
نباشد قول او موجب مظنه شود یا نشود امام رجوع بغیر ماموم نمیتواند
نماید مگر اینکه قول غیر ماموم موجب مظنه شود پس در اینصورت از باب
حصول الظن متبعست چنانچه بقول غیر اگر عادل باشد و مفید
مظنه نباشد رجوع نشاید علی الاقوی و کیفیت اطلاع هریك از
حال دیگری باشاره و قرائن و آیات مناسب حال میشود و حاجت
بیان نیست مثلاً امام باید تسبیح بخواند فاتحه شروع نمود ماموم
بلند سبحان الله بعنوان مطلق ذکر بگوید یا اینکه باید قرائت بخواند
فاتحه را سبحان الله شروع نماید ماموم بگوید اقرأ باسم ربك اگر
ماموم عدد نمیداند امام میداند که سه است قرائت نماید ما من
نجوی الا هو ثالث هم فعززنا بثالث و امثال این واگر امام و ماموم
هردو شاك باشند اگر ما بین ایشان جهة جمعی و ربطی هست در آن
قدر جامع عمل نماید مثل اینکه یکی شك ما بین دو و سه نمود دیگری
در سه چهار هردو بنا بر سه بگذارند اگر ما بین ایشان جهة جمعی نیست
مثل اینکه یکی شك ما بین دو و سه نمود دیگری در سه چهار هردو بنا بر
سه بگذارند اگر ما بین ایشان جهة جمعی نیست مثل اینکه یکی شك او دو
و سه است و دیگری چهار و پنج در اینصورت منفرد شوند و هریك بمقتضای

شك خود عمل نماید **واگر** امام و بعضی از ماموین شاك باشند
و بعضی از دیگر حافظ باشد امام رجوع بان ماموم حافظ نماید و اما
رجوع دیگری بامام در اینصورت نزد حقیر اشکال است قوی و احوط عدم
رجوعست و قصد انفراد نماید **اگر** امام و ماموین در شك
مختلف باشند باین معنی امام او را شکی است و بعضی از ماموین
شاکند بنحو دیگر و بعض دیگر بنحو دیگر غیر شك هردو حکم همان نحو است
که ذکر شد اگر ما بین ایشان جهة جمع ممکن است همه عمل نمایند بانقدر
مجمع علیه و گرنه منفرد شوند **فصل هشتم** در احکام نماز احتیاط
است این نماز احتیاط جزء نماز است بحسب ظاهر پس تمام شرایط نماز
بایست دراو مراعات شود و از اینکه در واقع حاجت براو نباشد
ملاحظه و مراعات نافله منتقله دراو شود پس دراو مراعات جزئیه
و استقلال هردو بایست بشود **ازاینکه** مراعات جزئیه دراو
بشود پس اگر منافی عمدی و سهوی مثل حدث یا منافی عمدی نه سهوی
ما بین نماز احتیاط و اصل نماز واقع شود نماز احتیاط باطل میشود
و اصل نماز را اعاده نماید اگر منافی عمدی که سهواً و مبطل نیست سهواً
واقع شود باعث بطلان نخواهد بود واگر در نماز احتیاط رکنی زیاد
یا نقص نمود نماز احتیاط او باطل است و اعاده اصل نماز نماید واگر
در او امری واقع شود که موجب سجدهٔ سهو شود احوط دو سجدهٔ سهو نماید
خلاصه کلام تمام آنچه لازم است در نماز فریضه از شرایط و موانع مراعات

نماید در نماز احتیاط بلی از اینکه جهت استقلال در او ملاحظه شده
است بهتر انست درصورتیکه نماز احتیاط باطل شده است و
حاجت باعاده اصل نماز دارد اول نماز احتیاط جای اورد بعد
اعاده نماز نماید و از اینکه مراعات استقلال در او میشود بایست
نیت و تکبیرة الاحرام و فاتحة الکتاب و تشهد و سلام در او مراعات
نماید اقوی در نظر عدم کفایت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر است در او بلکه لا بد است فاتحة الکتاب بخواند
سرا نه جهرا حتی بسم الله الرحمن الرحیم را اگرچه این احتیاط عوض
رکعتین اخیرتین است و در او مخیر است ما بین تسبیح و قرائت
لکن چونکه نماز مستقل است بایست فاتحة الکتاب خوانده شود
و اگر کسی در نماز خود شک نمود بیکی از شکوک صحیحه و ترک
نماز احتیاط نمود و اعاده اصل نماز نمود عاصی است و معاقب بفعل
حرام جای اورد و آن نماز اعاده بحال فائده نمینماید زیرا ان اعاده
حرامست مگر اینکه پیش از شروع در اعاده منافی نماز جای اورد که
احتیاط را باطل نماید بعد اعاده نماید در این صورت صحیح است
لکن فعل حرام جای اورد بلی بعضی از بزرگان فقها فرموده اند اگر کسی
فراموش نماید نماز احتیاط و اعادهٔ نماز خود نموده است نماز او
صحیح است و نزد حقیر این خالی از اشکالی نیست مثل اینکه کسی نماز
ظهر شروع نمود پیش از اتمام آن فراموش نمود دفعه دویم نیت نماز

ظهر

ظهر نمود بعد از تمام از آن متذکر شد ظاهر آنستکه نماز دویم بحال
او فایده ننماید والله العالم و در مسئله که در او هستیم اگر پیش از
اعاده منافی جای آورد اعادهٔ او صحیحست و گرنه باطل بلی اعاده
بر اعاده صحیحست زیرا منافی بشروع باعاده حاصل شد **بدانکه**
کسیکه مکلف نماز احتیاط شد یا پیش از دخول در نماز احتیاط
حال او منکشف شده است چه جای آورده است از نقصان و مطابقه
واقع یا بعد از فراغ از نماز احتیاط حال نماز گذشته که در او شک
نموده است منکشف شود یا در اثناء نماز احتیاط حال او منکشف
شد چه جای آورده است در نمازیکه در او شک نموده بود **و اما**
در صورتیکه اولی اگر بر او منکشف شود که نماز مطابقه با واقع بود
چیزی از او نقص نشده است حاجت باحتیاط ندارد اگر میخواهد
بخواند بعنوان نیت استحباب جای آورد نه بعنوان احتیاط اگر منکشف
شود که حاجت دارد ناقص خود را جای آورد بنحوی در ذمه اوست
مثلا شک میان سه و چهار نمود بنا بر چهار گذاشت و سلام داد
پیش از اینکه دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده جای آورد بر
او معلوم شد که سه رکعت خوانده بوده است پا شود یک رکعت
ایستاده بخواند بدون نیت جدیده و تکبیرة الاحرام و دو سجده
سهو از جهت سلام بیجای خود جای آورد و عمل او صحیحست اگر بخواهد
نیت جدیده و تکبیرة الاحرام جای آورد نماز خود باطل نموده است

وهم چنین است اگر بخواهد در مثالیکه ذکر نموده ام دو رکعت نشسته
بجای آورد مطلقا در صورت ثانیه اگر معلوم شود که مطابق با واقع
شد باینمعنی مثلا شک ما بین دو و سه نمود بنا بر سه گذاشت و
یک رکعت نماز احتیاط جای آورد و در واقع دو بود این نحو شبهه
نیست که صحیحست و اگر معلوم شود که مطابق واقع نشد مثل اینکه
دو رکعت نشسته جای آورد و یا اینکه شک میان دو و سه و چهار
بنا بر چهار گذاشت و یک رکعت ایستاده را اولا جای آورد و یا دو رکعت
نشسته و دو رکعت ایستاده را بعد جای آورد ظاهر و اقوی صحت
عملست در این صورتها اگر چه احتیاط اعاده نماز است در اینصورت
و در صورت ثالثه اگر معلوم شود بعدم حاجت باحتیاط مخیر است
باینکه تمام نماید بعنوان استحباب یا قطع نماید و اگر معلوم شود
که حاجت باو دارد و اگر نحویست بمقدار مطابقه واقع شده است
مثل اینکه شک ما بین دو و سه و چهار بنا بر چهار گذاشت و دو
رکعت نماز احتیاط را اولا جای آورد بعد از آنکه یک رکعت نماز احتیاط
را جای آورد یا پیش از آنکه یک رکعت تمام را جای آورد معلوم شد
که نمازی که در او شک نموده است سه رکعت بوده است اکتفا بهمان
یک نماید و سلام دهد و بهمان مطابقه اکتفا نماید و اگر از مطابقه
تجاوز نموده است مثل اینکه در مثال مذکور بعد از اینکه داخل
در رکعت دوم شد که سه است اگر پیش از دخول در رکن معلوم

شد همان محل بنشیند و سلام دهد و اگر داخل در رکن شد اقوی
در نظر آنست که تمام نماید بعد احتیاطا نماز را اعاده نماید و اگر
در شک در مثال مذکور یک رکعت احتیاط شروع کرد بجای آوردن
اول او سلام داد و معلوم شد براو که نماز مشکوک او دو رکعت بوده
است یک رکعت دیگر براو منضم نماید و سلام دهد کفایت بحال او
مینماید و اگر دو رکعت نشسته جای یک رکعت ایستاده جای آورد بر
او معلوم شد که دو رکعت بوده است نماز مشکوک او یک رکعت
ایستاده باو منضم نماید و اگر دو رکعت نشسته شروع نمود در شک
ما بین دو و سه بعد معلوم شد که سه است دور نیست تمام نماید
همان دو رکعت نشسته را و کفایت او میکند خصوصا اگر در رکعت
دوم در حال رکوع ملتفت شد و نماز گذشته خود را ملتفت
شد که دو است بعضی از فقهاء را اعتقاد آنست اگر در حالت
نشسته ملتفت شد بنماز گذشته خود براوست که آنچه از او نقص
شده است همان نحو که براو واجب بود جای آورد و آنچه از نماز نشسته
خوانده است قطع نماید اقوی در نظر حقیر در تمام صور مخالف نماز
احتیاط بطریقیکه عرض نموده ام جای آورد و نماز را اعاده نماید
والله العالم **فصل هشتم در قضاء نماز است** بدان
نماز واجبست بر بالغ عاقل و خالی از حیض و نفاس و شرط صحت
او علاوه بر شرایط وجوب اسلامست پس بر صبی و مجنون و حایض

ونفساء نماز واجب نیست و ترك نماز از ایشان باعث قضا
نمیشود و تفاوت نمینماید در جنون و حیض و نفاس براینکه بی
سبب عارض شود یا اینکه خود مکلّف سبب این امور شود احوط
بلکه اقوی آنست اگر سبب این امور خود مکلّف شود بدوا و غیر او
واجبست براو قضاء وکیف کان درصورت عدم وجوب قضاء
برایشان شرطست دراو که استیعاب تمام وقت شود یا اینکه
مقدار یك نماز با شرایط از وقت نگذشته این امور عارض شد
پس اگر مقدار یك نماز با شرایط از وقت بگذرد این امور
عارض شود واجبست قضاء او اگر امور رفع شود در آخر
وقت و ایشانرا ممکن شود یکرکعت از وقت درك نمایند با شرایط
واجب میشود جای آوردن او و اگر ترك نمود واجبست قضاء او
واگر کافر اصلی اسلام آورد براو قضاء عبادات لازم نمیشود و مرتد
در حال ارتداد هر قدر نماز از او فوت شود قضاء او لازمست بعد
از توبه نمودن و اسلام را معتقد شدن و اگر مخالف اثنی عشری
شود وجوب قضاء براو و عدم وجوب قضا تابع اخلال و عدم
اخلال در مذهب که داشته است بایست شود بلی وضو اگر داشت
اثنا عشری شده است یا غسل نموده بود احوط بلکه اقوی
آنست از جهت نماز خود اعاده نماید فاقد آب و خاك نه براو تکلیف
باداست و نه قضا لکن احتیاط جای آوردن است واگر نماز از او فوت

شد بخواب اگرچه آن خواب خلاف متعارف باشد قضای او
لازمست واگر از او فوت شود بر بیهوشی و مست شدن قضای او
لازم نیست مگر اینکه سبب خود مکلّف شود پس در اینصورت
قضاء براو لازم میشود واگر نماز از او فوت شود بفراموشی قضا او
لازمست خلاصه مکلّف خالی از عذر از قبل خدا براو نماز واجب
است ادا و قضا و صاحبان عذر از جانب خدا برایشان چیزی
نیست نه ادا و نه قضا بدانکه نماز یکه از مکلّف فوت شود اگر
یك نماز باشد در همان روز فوت شده است بخواهد نماز بعد از
او را بخواند اداء اوّل قضا آن نماز جای آورد بعد ادا جای آورد
واگر فوائت عدیده آن در ذمه مکلّف باشد و کیفیت
فوت شدن آنهارا میداند و ترتیب فوائت براو معلومست واجب
است براو که بهمان ترتیب قضاء جای آورد مثلا ده نماز از او فوت
شده است مثل عصر و مغرب و صبح و عصر و عشاء و ظهر و صبح
و نحو این مثال واجب است بهمان نحو فوت جای آورد اگر خلاف
این نمود مثل اینکه در مثال مذکور عکس نموده است اداء واجب
ننموده است و قضاء در ذمه او باقیست واگر سه عصر اوّل از او
فوت شده است بعد سه ظهر باید و مغرب اوّل فوت شده است
بعد دو صبح یا پنج عشاء از او فوت شده است بعد دو عصر
و هکذا پس واجبست جای آوردن قضا بترتیب فوت واگر

قرائت عدیده از او فوت شده است عدد آن معلوم است و لکن
کیفیت ترتیب فوت شدن بر او معلوم نیست در اینصورت اقوی
سقوط ترتیب است زیرا تحصیل ترتیب نمودن در اینصورت کلیه
موجب عسر و حرج است پس در اینصورت جای آوردن آنچه در ذمه
او هست لکن بترتیب یومیه یعنی دوره فدوره مثل اینکه از ظهر
شروع نماید بصبح ختم نماید یا اینکه از صبح شروع نماید بعشاء ختم نماید
بعبارة اخری پنج و پنج جای آورد تا فراغ ذمه حاصل شود پس اگر
پنجاه نماز از او فوت شده لکن ترتیب فوت شدن بر او معلوم نیست
نمیتواند هر یک از آنها را ده دفعه جای آورد مثل اینکه ده نوبت
ظهر جای آورد بعد از اینکه فارغ شد هر یک از بقیه را ده دفعه
جای آورد این کفایت نمینماید در جای آوردن قرائت قضاء
بلکه لابد است پنج پنج بخواند بنحویکه ذکر نموده ام تا برائت ذمه
حاصل شود زیرا ترتیب فی الجمله در این نحو است **و اگر**
قرائت عدیده از او فوت شده است نه عدد آن بر او معلوم است نه
کیفیت ترتیب فوت شدن این بر دو نحو فرض میشود یکی آنست علم
یا مظنه دارد بر اینکه یکی از این نماز پنجگانه یا دو از نماز پنجگانه
زیادتر از بقیه فوت شده است و دیگر آنست علم یا مظنه ندارد
در هر دو صورت پنج پنج بخواند تا مظنه او را حاصل شود که در ذمه
او چیزی نیست بلی در صورت اول عدیکه علم یا مظنه دارد بر اینکه

او زیاده است

او زیاده است از بقیه او را در هر دوره زیاده بخواند مثلاً مظنه
یا علم دارد بر اینکه صبح زیاده از او فوت شده است در هر دوره
صبح را پنج دفعه یا ده دفعه تکرار نماید مثلاً یک ظهر و عصر و مغرب
و عشا و پنج صبح جای آورد و هکذا **و اگر** کسی علم دارد یا مظنه
که غیر از نماز صبح متعدد یا مغرب متعدد یا صبح و مغرب متعدد چیزی
از او فوت نشده است همان چیزیکه فوت شده است از او از نماز
او را قضا نماید فقط **و اگر** فی الجمله ترتیب را بداند او را
ملاحظه نماید در وقت قضاء مثلاً اگر صبح و مغرب زیاده از او
فوت شده است و میداند مغرب اول از او فوت شده است بعد
صبح یا بالعکس پس در مقام قضاء جای آوردن اول مغرب جای آوردن
بعد صبح یا بالعکس خلاصه آنقدر از ترتیب که معلوم اوست در
مقام قضا مراعات او نماید پس اگر دو نفر تبرعاً یا باجاره در
وقت از جهت یک میت هر یک سال نماز سال جای آورند
از هر یک نصف سال زیاده صحیح نخواهد بود میخواهد یکدفعه نیت
نماز نمایند یا بالتقدم و التأخر و میخواهد دو نماز یکنوع باشد مثل
اینکه هر دو ظهر میخوانند یا اینکه یکی ظهر میخوانند و دیگری عصر و کیف
کان این دو نماز که این دو نفر میخوانند از جهت میت در واقع یکی مقدم
از میت فوت شده است و دیگری مؤخر پس در این دوره
که یکدفعه مشغول شدند بخواندن یکی صحیح است و دیگری باطل

پس در دوره دویم مال انکه در واقع صحیح بود باطل میشود و مال
انکه باطل بود صحیح میشود زیرا در دورهٔ دویم انکه مقدم فوت شده است
مال انکسی خواهد بود که در دورهٔ اول مؤخر بوده است در واقع
و هکذا پس هر یك از ان دو نفر نصف سال عمل صحیح زیاده ندارد و
هر یك استحقاق اجرت عمل نصف سال زیاده ندارند اکر اجیر
باشند و اکر مستاجر و اجیر نزد ایشان مراعات ترتیب لازم نباشد
در قضاء از جهت غیر پس در اینصورت اجیر استحقاق اجرت یکسال
دارد و همچنین اکر اجیر نزد او مراعات لازم نباشد ولکن نزد
مستاجر مراعات لازم است بایست اجرت تمام بدهد زیرا مستاجر
عمل صحیح باعتقاد او نموده است یا مینماید و اکر وصی میت اجیر بکیرد
فاسقی را در جای اوردن عبادت اجیر استحقاق اجرت از او دارد
اکرچه ذمه مستاجر بری نباشد از جهت میت و بر او واجب باشد
اجیر نمودن شخص عادلی را و اکر اجیر نماید کسیرا در اداء عبادت از
میت لکن اجیر عادل نیست لکن وصی یا ولی اطمینان باو دارد که
عمل را بجای خواهد اورد اقوی و احوط عدم کفایت است بلکه
لازمست که اجیر عادل باشد **خلاصه کلام** بر خود
مکلف یا بر ولی و وصی ان لازمست در قضاء فرائت بقدر امکان
مراعات ترتیب فرائت نماید اکر مراعات موجب عسر و مشقت نشود
و در صورت عسر و مشقت ساقط پس اکر دو نفر اجیر از جهت میت

مینماید در یك وقت اجیر ننماید چنانچه مذهب مشهور علماء
نیز عدم جواز است و اکر نمازهای چندی از مکلف در سفر و حضر
فوت شده است و ترتیب ما بین انها را نداند مثلا بسیاری از
اوقات نماز ظهر و عصر و عشاء در سفر و حضر از او فوت شده است
ولکن ترتیب نمیداند در مقام قضای او یك نوبت قصر بجای اورد
و یك نوبت تمام همین مقدار کفایت در برائت ذمه او مینماید و اکر
بخواهد قصر را اول بالتمام بجای اورد بعد تمام را یا بعکس کفایت
در برائت ذمه او نمینماید زیرا مراعات ترتیب فی الجمله که ممکنست
لازمست و اینعمل وقتی خوبست اکر بداند که قصر او مقدم است بر
تمام یا بعکس و فرض انست که میداند ملفق از او فوت شده است
کاهی قصر و کاهی تمام و کیفیت ترتیب نمیداند بلی اکر جاهل از این
باشد دور نیست در اینصورت میتواند قصر خود را بجای اورد بالتمام
بعد شروع نماید بتمام یا بالعکس اکرچه میتواند بنحو سابق بجای اورد
و اکر یك نماز شبانه روز از او فوت شده است و نمیداند
او کدامست **و اکر** در حضر باشد سه نماز بجای اورد یك
دو رکعتی و یك سه رکعتی و یك چهار رکعتی **و اکر** در سفر
باشد دو نماز بجای اورد یك دو رکعتی و یك سه رکعتی **و اکر**
نمیداند در سفر بوده است یا در حضر سه نماز که در حضر ذکر نمودم
کفایت او میکند لکن دو رکعتی را در اینصورت مثل چهار رکعتی مطلق

واکذارد نیت او را بانچه در ذمهٔ او هست چنانچه در صورت حضری
نیت صبح مینمود اکر در ذمهٔ او باشد و مخیر است در چهار رکعتی
در صورت اولی و در دو رکعتی در صورت ثانیه و در دو رکعتی در صورت
ثالثه ما بین جهر واخفات **بدان** در قضاء در هر جهتی از
جهات او را تعیین نیست در نیت او قربت مطلقه و رجاء فراغ
ذمه کفایت میکند و در خواندن او مخیر است ما بین جهر واخفات
پس در وقت عشا قاطع شده است یك نماز از او فوت شده است
در ظرف شبانه روز و احتمال میدهد شاید ان یك نماز همین
عشا باشد که نخوانده ام پس یکدو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی
جای اورد لکن در چهار رکعتی نیت او را مردد ما بین اداء و قضا
نماید و در جهر و اخفات مخیر است و اکر در وقت صبح چنین شك
نماید یك سه رکعتی و یك چهار رکعتی و یکدو رکعتی جای اورد و
لکن در دو رکعتی تردید نماید در نیت او ما بین ادا و قضا و متعین
است بر اینکه جهر جای اورد و هم چنین است اکر این شك در وقت
مغرب شود **بدان** اقوی در نظر عدم ضیق است در قضا پس
کسیکه در ذمهٔ او قضاء فوائت عدیده باشد میتواند نوافل جای
اورد و قضا را تاخیر نماید لکن ترك احتیاط ننماید و بقدر الوسع
تعجیل در قضا فوائت نماید که ذمهٔ خود فارغ نماید **واکر**
مرد و ذمهٔ او مشغول است بفوائت ولی او که پسر بزرك او باشد

کراز او

که از او بزرك تر در سن نیست جای اورد فوائت او را میخواهد ان
فوائت را اهمال نموده باشد در قضا یا نه اکر از روی عذر از او
ترك شده باشد یا از روی تعمد و عصیان و ان ولی حر باشد یا عبد
صغیر و مجنون باشد یا کبیر عاقل همینکه عاقل و بالغ شد بر او واجب
است قضاء اکر چه در وقت مردن او صغیر یا مجنون باشد ظاهر
انست اکر میت زن باشد پسر بزرك او ولی او نباشد بر او لازم
نیست که قضاء مادر خود جای اورد اکر چه احوط و اولی انست که
پسر بزرك قضاء مادر خود جای اورد بلکه احتیاط انست هر که
ارث از میتی میبرد قضای او جای اورد اولی و احوط انست که پسر
بزرك خود بنفسه قضای پدر خود جای اورد اکر چه جایز است از
جهت او استیجار غیر نماید و تفاوت نمینماید در ولی اینکه وارث باشد
یا نباشد مثل اینکه محجوب از ارث شده است بواسطه کشتن مورث
خود یا اینکه بنده است یا اینکه کافر است در زمان قسمت میراث
یا اینکه میت را مال نیست که وارث ارث ببرد و حبوة نیز ندارد
بدان نماز یکه از مکلف فوت شده است در حالی از احوال
مثل سفر و حضر صحت مرض لازم نیست بر مکلف در قضا ملاحظه
و مراعات ان حال نماید پس جایز است نماز یکه در سفر فوت شده است
او را در حضر جای اورد قصرا نه تماما **و نماز یکه در حضر**
فوت شده است او را در سفر جای اورد تماما نه قصر لکن شرط است

آن سفر سفر مباح و باطاعت باشد و اگر سفر معصیت باشد قضا
او صحیح نیست اگرچه میخواهد نماز سفری قضا نماید یعنی نمازهائیکه
از او در سفر فوت شده است زیرا او در حرکات و سکنات خود
عاصیست هیچ فعل از طاعات از او نشاید مگر نماز اداء او که بایست
تماماً جای آورد و نمازیکه از مکلف فوت شده است در حال صحت
و قادر بر قیام و رکوع و سجود جایز است بر او که در ایام بیماری و عدم
قدرت بر قیام همان نماز را قضا نماید و همچنین
عکس پس اگر نمازیکه از او فوت شده است در حال
عجز از قیام میتواند او را قضا نماید در حالت
صحت **خلاصهٔ مطلب** انسان در حالتی
از حالات که هست و مکلف است میتواند که
قضای فائت خود در آن حال نماید میخواهد
آن حال که هست ادون باشد از حال فوت مثل
اینکه بپهلو خوابیده است و قدرت بر رکوع و سجود ندارد مگر باشاره
یا بخواطر گذراندن میتواند نمازیکه در حال صحت از او فوت شده
جای آورد و یا اعلی مثل اینکه نماز از او فوت شد در حال عجز او را
میتواند قضای او جای آورد در حال صحت و قدرت بر قیام **فصل
دهم در بیان** احکام جماعت است از صادق آل محمد ع بسند
معتبر منقولست که نماز جماعت افضلست از نماز منفرد به بیست و چهار

درجه یعنی هر رکعتی از آن به بیست و چهار رکعت محسوب میشود و
هر رکعت از آن محبوب تر است نزد خدا عز و جل از عبادت چهل
سال و روایت شده است نماز در عقب عالم برابر هزار نماز است
و این نماز جماعت از مستحبات مؤکد است وارد شده است کسیکه
در جماعت مسلمانان حاضر نشود خانه او را بسوزانید و شهادت
او قبول نکنید و او مسلمان نیست و او را حرمت و احترامی نیست و
غیبت او جایز است و این جماعت در جمیع نمازهای پنجگانه و غیر نماز
های پنجگانه از نمازهای واجبی سنت مؤکد است خصوصاً در
یومیه و واجب نیست هیچ نمازی را بجماعت نمودن مگر نماز جمعه و عید
فطر و قربان با اجتماع شرایط و مگر بر کسیکه جاهل بحمد و سوره است
و تقصیر نموده است در تعلیم او تا اینکه وقت ضیق شد پس در
این صورت واجبست بر او نماز خود بجماعت جای آورد و اگر وقت
وسعت داشته باشد و قدرت بر تعلیم نیز دارد مخیر است و
اختیار دارد اینکه تعلیم بگیرد و نماز را فرادی بخواند یا اینکه ترک
تعلیم نماید و نماز را بجماعت جای آورد و اگر او را قدرت بر تعلیم
نیست اگرچه معلم هست لکن از جهت کودنی و نخوان نمیتواند تعلیم
بگیرد پس در اینصورت میخواهد بهمان نحو یکه میداند نماز بخواند یا بجماعت
بگذارد علی الاقوی بر او جماعت واجب نخواهد بود و این جماعت در
نمازهای مستحبه بدعت است و حرام مگر در نماز استسقاء و عید

وعید رمضان وعید قربان با فقدان شرایط ونماز اعاده هریک
از امام ومأموم ومنفرد وجماعت بعد از ادای واجب خود میخواهد نوبت
دیگر اعاده نماید ونماز روز غدیر علی الاقوی ومیتی که شش سال او
تمام نشده باشد **بدان** مشروع بودن نماز جماعت مشروط
است بامور اوّل اینکه امام جماعت بالغ باشد غیر بالغ امام
جماعت از جهت بالغ نبودنش نماز فاسد است اگرچه قریب ببلوغ باشد
دویم اثنا عشریه باشد وغیر اثنا عشریه از سایر فرق شیعه
نماز نمیتوان عقب ایشان جای آورد بلی سنت مؤکد است داخل
شدن در جماعت سنی ولکن صورت اقتداء که رکوع وسجود وقیام
وقعود را مثل ایشان جای آوردن وحمد وسوره خود جای آورد
باخفات وهر مقدار یکی از حمد وسوره که میتواند جای آورد واگر قدرت او را نیست اگرچه
بتمام حمد آنمقدار اگر مقدور خود جای آورد واگر او را قدرت نیست بخواندن نخواند
هرچند مثل حدیث نفس باشد واحتیاط در اینصورت وصورت گذشته اتمام و
اعاده است واگر از قرائت فارغ شود پیش از امام مشغول بذکر
شود تا اینکه امام فارغ شود **سوّم** اینکه عادل باشد ونماز
عقب امام فاسق درست نیست واگر بعد از نماز معلوم شد
که امام عادل نبوده است بر او اعاده لازم نیست اگرچه وقت
باقی باشد واگر در اثناء نماز معلوم شود فسق امام قصد انفراد
نماید **چهارم** امام مرد باشد اگر مأموم مرد است بلکه احوط

مرد بودن امامست اگرچه مأموم منحصر بزن باشد **پنجم** بایست
امام حلال زاده باشد اگر امام حرامزاده باشد اگرچه بمرتبه علیا
از عدالت باشد جایز نیست عقب او نماز خواندن بلی اگر در میان
مردم میگویند حرامزاده است لکن ثابت نشده است در اینصورت
عیب ندارد نماز با او خواندن **ششم** بایست امام اقرء از مأموم
باشد یا مساوی پس اگر امام اخراج بعضی از حروف فاتحه وسوره
واذکار نتواند وعاجز باشد ومأموم عاجز نیست نمیشود مثل این
مأموم عقب مثل آن امام اقتدا نماید واز جهت آن امام حرامست
امامت نماید بمثل این مأموم بلی مثل خود را میتواند امام بشود
مراد باقرء آن بود که ذکر نمودم واگر مأموم محسنات قرائت را خوب
تر از امام بداند ضرر وعیب ندارد نماز جماعت عقب او بخواند اگر
چه امام محسنات قرائت اصلا نداند **هفتم** بایست امام
ایستاده باشد اگر مأموم قادر بر ایستادن باشد پس اگر عاجز
از قیام باشد از جهت مرضی ونحو آن صحیح نیست قادر را عقب او
نماز خواندن بلی کسیرا اگر قدرت ایستادن نباشد میتواند عقب
او نماز بخواند **هشتم** اینکه امام جای قدم او مقدم باشد
بجای قدم مأموم یا مساوی اگرچه جای مسجد ایشان مختلف
باشد مثل اینکه سجده گاه مأموم بواسطه درازی قد او بالا
تر است از سجده گاه امام واما جای ایستادن امام بالاتر است

از ایستادن ماموم یا مساویست نماز ماموم صحیح است اگرچه احتیاط
آنستکه ماموم متاخر باشد از امام بحسب محل سجده و جای ایستادن
زیرا بعضی از مجتهدین غیر این صورترا باطل میدانند لکن اقوی صحت
است و در صورت مساوات در جای ایستادن پس ملاک در صحت
آنستکه امام اقرب بقبله باشد از ماموم بحسب موقف و جای ایستادن
یا مساوی و در غیر این صورت باطل و اگر امام و ماموم دور کعبه نماز
گذارند جایز نیست که ماموم نزدیکتر بکعبه باشد پس اگر امام در
اندرون خانه کعبه نماز گذارد میشود تمام مامومین بر دور امام
بایستند و او در میان دائره بایستد یا تمام مامومین در عقب
امام بایستند یا بعضی در عقب امام و بعضی دیگر در پیش روی امام
بایستند و اگر کشتی های عقب کشتی امام هست بوزیدن مقدم
بر کشتی امام شد مامومین قصد انفراد نمایند و گرنه نماز ایشان
باطل خواهد بود **نهم** بایست مابین ماموم و امام بعد مفرط
نباشد و بسیار مابین ایشان دوری نباشد برخلاف متعارف
و گرنه نماز ایشان باطل خواهد شد بلی اگر بعضی از مامومین بواسطه
فاصله شدن صفوف جماعت بسیار دور شوند عیب و ضرر ندارد
دهم مکان امام بمرتبه که نتوان گام زدن و اما اگر مکان ماموم
بلند باشد عیب ندارد و در زمین منحدر و سراشیب نماز جماعت
خواندن ضرر ندارد میخواهد امام در بلندی بماند یا ماموم **یازدهم**

بلندتر از مکان ماموم

لازم است در جماعت قصد اقتدا نمودن و گرنه جماعت نخواهد منعقد
شد و اگر وظایف منفرد بجای آورد نماز او صحیحست و گرنه نماز او نیز
باطل است و اگر بعد از نیت نماز شک نماید که نیت اقتدا نیز نموده
ام یا نه و اگر در خود حال اقتدا مشاهده نماید مثل سکوت در میان
صف و ایستادن و نحو این ها پس آن شک اعتبار ندارد و هم چنین است
اگر در خود مشاهده حال ملاحظه نمود لکن میداند غرض از حضور
او نماز جماعت بوده است و اگر هیچ یک از دو صورت نباشد متعین
بر او انفراد است چنانچه در دو صورت گذشته احتیاط قصد انفراد
نمودنست **دوازدهم** امام بایست یکی باشد یعنی باسم یا بوصف
یا باشاره پس اگر اقتدا نماید بیکی از این دو نفر و یا بهر دو نفر نماز
او خواهد باطل بود و اگر تعارض مابین اسم و اشاره شود صحت
و فساد نماز تابع قصد او ست اگر مقصود بالاصاله اسم باشد یعنی
نماز من عقب زیدی است که حاضر است و قصد حضور بالتبع بود
معلوم شد که حاضر بکر بوده است نماز او باطلست و اگر مقصود
بالاصاله امام حاضر بوده است و قصد زید بالتبع بوده نماز
او در مثال مذکور صحیحست اگر بکر پیش او عاقل بوده است و این
تعارضیکه عرض نموده ام بسیار از اوقات حاصل میشود در مکانی
که دو امام در او نماز میگذارند اگر امام را تعیین باسم نمود بدون
اشاره و وصف و کشف خلاف شده است نماز او باطلست

واکر دو نفر نماز خوانند و بعد از نماز معلوم کرد قصد امامت هر یك
جهت دیکری نموده است نماز هر دو صحیح است واکر هر یك قصد
ماموميت نموده اند نماز هر دو باطل است **سیزدهم** اینکه مابین
امام و ماموم حایل نباشد که منع نماید دیدن امام را پس ماموم
باید امام را ببیند یا ببیند شخصی را از مامومین که امام را می بیند
بدون واسطه ماموم دیکر واکر حائل کوتاه باشد که در حالت
قیام امام را مشاهده میکند و در حالت جلوس مشاهده نمی
کند عیب ندارد ظاهرا و مثل حائل کوتاه است حایل مشبك
لکن احوط اجتناب است و اشد احتیاط است در حائل که در بعضی
از احوال مشاهده امام با ماموم شود مثل اینکه بالای سطح
و بام سوراخی نمایند که در حال رکوع یا سجود مشاهده شود اما
نه در سایر حالات واکر ماموم زن باشد حائل عیب ندارد بعید
از علم او با فعال امام کوری و تاریکی حائل نیست حائل عبارت است
از جسمی که مانع از مشاهده است مثل پرده و دیوار و سطح
چهاردهم لازمست در نماز جماعت اینکه نماز ماموم و امام موافق
باشد در هیئات و کیفیت پس جایز نخواهد بود اقتدا نمودن در
یومیه بنماز میت یا بنماز عیدین یا آیات و اقتدا نمودن بعیدین
و یا نماز میت و یا نماز در عدد لازم نیست پس میشود نماز طواف
اقتدا نمودن بنماز مغرب بالعکس و هم چنین واجب نیست موافق

بودن در نوع و صنف پس جایز است اقتدا نمودن فریضه بنافله
مثل کسیکه نماز نخوانده باشد و نافله بفریضه مثل اقتدا نمودن طفل
ممیز ببالغ بنا بر اینکه عبادات صبی شرعی باشد و کسیکه نماز خود خوانده
باشد بکسیکه نماز خود نخوانده است و اقتدا نافله بنافله مثل نماز استسقا
و نماز عیدین با نبودن جمع شرایط و مکروهست که امام جولا یا حجام
یا دباغ باشد اکرچه عالم و زاهد و عابد باشند و هم چنین مکروهست
که کور باشد یا فلج یا جذام یا برص داشته باشد و هم چنین مکروهست
اکر امام تیمم کذار باشد و ماموم وضو کذار بعبارة اخری امام طهارت
ترابیه جای آورد و ماموم طهارت مائیه و یا اینکه امام وضوء جبیره
دارد و ماموم وضو بدون جبیره و یا اینکه وضوء تقیه دارد و ماموم وضوء
بدون تقیه و نیز مکروهست اقتدا نمودن اهل شهر باهل دهات و بیابان
و صحرا و حضری بسفری در نمازهای قصری و در غیر او عیب ندارد و
همچنین مکروهست اقتدا نمودن مسافر بحاضر و در تمام این موارد یکه
ذکر نموده ام مکروهست اکر بمثل خود باشد کراهت ندارد مثل مسافر
بمسافر مبروص بمبروص جولاه بجولاه تیمم کذار بتیمم کذار و هکذا
باقی مانده است در چند مسئله متعلق بنماز جماعت
مسئلهٔ اولی جایز است از جهت کسیکه نماز جماعت میخواند و
اقتدا نمود قصد انفراد نماید در حالتی از حالات علی الاقوی اکرچه
شیخ طوسی و بعضی دیکر منع نموده اند قصد انفراد را و قصد انفراد

را جایز نمیدانند پس احوط ترک انفراد است اگرچه اقوی جواز است لکن
در هر محل که قصد انفراد نموده است بقیه را خود مستقلاً بجای
آورد و چیزی از او ساقط نمیشود پس اگر قصد انفراد پیش از شروع
امام باشد بحمد و سوره خود ماموم حمد و سوره را بخواند اگر قصد
انفراد نمود بعد از حمد و پیش از سوره و سوره را خود بخواند و اگر
در اثنا حمد یا سوره قصد انفراد نموده است از آن محل انفراد بقیه
حمد یا سوره را بخواند و خلاصه بعد از اینکه نیت انفراد نموده است
تتمه نماز را منفرد بگذارد پس لازم است آنچه امام نخوانده است بخواند
پس اگر بعد از حمد و سوره در رکعت دویم قصد انفراد نموده است
قنوتیکه مستحب است خود بخواند و اگر بعد از قنوت یا در اثنا قنوت
قصد انفراد نماید صاحب بقنوت ندارد **مسئله دویم**
واجبست متابعت کردن ماموم امام را در افعال باین معنی که
پیش از امام هیچ فعلی از افعال بجای نیاورد بلکه با او بجای آورد
یا بعد از او و احوط اینست که بعد از او بجای آورد و اما در اقوال
تکبیرة الاحرام و تسلیم را باید بعد از امام بگوید و در غیر این دو
اذکار واجب نیست بنا بر مذهب مشهور لکن احوط متابعت
در اقوال است مثل افعال و اگر تکبیرة الاحرام امام ماموم داخل شد
بعد امام تکبیرة الاحرام دیگر گفت ماموم نیت انفراد نماید و نوبت
دیگر بخواهد قصد اقتدا باین امام نماید مشکلست و احوط ترک آنست

اگرچه اقوی در نظر جواز است و اگر ماموم عمداً سر از رکوع برداشت یا از سجود
و یا عمداً برکوع و یا بسجود رود معصیت نموده است و نماز او باطل نمیشود مگر در
یکصورت و آن اینست که عمداً برکوع رود پیش از تمام نمودن امام قرائت را در این
صورت نماز باطلست و در غیر این صورت صبر نماید و توقف کند تا امام باو برسد
و اگر خود برگردد بامام ملحق شود نماز خود باطل نموده است و اگر از روی سهو و
فراموشی سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام بایست
برگردد و بامام ملحق شود اگر امام باو نرسد و گرنه برای او چیزی نیست و اگر
از روی عمد ملحق نشد معصیت نموده است و نماز او صحیح است و احوط
اعاده نماز است چنانچه احوط در رکوع اگر سر برداشت سهواً بعد متابعت
نمود اعاده نماز است و هم چنین اگر قبل برکوع رود بعد برگردد از جهت
متابعت **مسئله سیم** اگر ماموم در رکعت اول و دویم در نماز
اخفاتیه داخل جماعت شده است قرائت را علی الاقوی و الاحوط ترک
نماید و مستحبست از برای او مشغول شدن بتسبیح و تحمید و صلوات و اگر
در رکعت اول و دویم نماز جهریه باشد و صوت امام و همهمه او میشنود
ترک قرائت را نماید و گوش بدهد قرائت او را و اگر صوت و همهمه امام نشنود خوبست
قرائت نماید و اگر بعض اوقات میشنود و بعضی از اوقات نمیشنود در وقت
شنیدن ترک قرائت نماید و در وقتیکه نمیشنود قرائت نماید بدانکه قرائت
خلف امام در دو رکعت اولی مطلقا بعضی از طایفه حرام میدانند و
بعضی مکروه میدانند مگر اینکه صوت امام اصلا شنیده نشود در این

صورت قرائت او مکروه نیست واما در دو رکعت اخیره ماموم مثل منفرد و
امامست و بر او ساقط چیزی نیست مخیر است ما بین اینکه فاتحه بخواند
و یا تسبیح مرحوم شیخ بهائی ره و بعض دیگر بنای ایشان اینست از ماموم در
حال قیام ساقطست حمد و سوره و تسبیحات اربعه و ساقط نمیشود از او تکبیرة
الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام لکن اقوی و احوط عدم سقوط
تسبیحات اربعه است از او و آنچه از او ساقطست قرائتست اگر داخل شد امام
در رکعت اولی یا رکعت دویم پس واجبست بر ماموم در دو رکعت اول
خود که در رکعت اخر امام باشد قرائت نماید و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند
اکتفا نماید بحمد و اگر خواند حمد منافی متابعت باینکه اگر بخواند حمد را
متابعت از میان میرود مثل اینکه درک رکوع امام نمینماید پس آنمقدار
از حمد ممکن اوست جای آورد و تمام ننماید حمد را و متابعت امام را مقدم
دارد بر تمام نمودن حمد و دور نیست اگر تمام نماید حمد را و بر امام در سجود برسد
عیب نداشته باشد غرض متابعت عرفیست که در عرف بگویند که این ماموم
این امامست و اگر قرائت را فراموش نموده و وقتیکه متذکر شد امام
داخل رکوع شده است حمد خواند از او ساقط است و هر مقدار دیگر از حمد
ممکن است بخواند مادامیکه منافی متابعت نباشد بدان در دو رکعت
اخیر اگر ماموم بامام ملحق شود حکم آنستکه ذکر شده است لکن احوط در حق
او آنست اگر نتواند حمد و سوره بالتمام بخواند بامام ملحق نشود و اگر ملحق
شد اگرچه در وقت رکوع باشد نماز را بطریق متابعت جای آورد و بعد

از فراغ اعاده نماید زیرا حکم او در دو رکعت اخیر مثل منفرد است پس
اینکه ناقص شد از وظیفه منفرد اعاده نماید از اینجا روشن شده است
اگر ماموم بامام ملحق شود در رکعت اول اما در حال رکوع آن خواهد از
جهة او رکعت محسوب شد اگرچه احتیاط آنستکه ماموم امام را در حال
قیام ملحق شود حتی در اینصورت بخلاف ملحق شدن ماموم امام را در دو رکعت
اخیره در حال رکوع احوط عدم الحاقست و اگر ملحق شد بعد از فراغ نماز
اعاده نماز نماید علی الاحوط الاشد مسئلهٔ چهارم ماموم که نیت اقتدا
مینماید بامام با مامومین دیگر شرط نیست در نیت والاقرب فالاقرب بان
معنی آنکه بامام نزدیک است اول او نیت نماید بعد او که بآن نزدیک و هکذا
و همچنین اول صف اول بعد صف دویم و هکذا بلکه مهیا شدن صفوف
از جهة نماز خواندن و شغلی مر ایشان را نیست مگر اقتدا بامام میتواند آنکه
در صف اخر است نیت نماید پیش از همه و ترتیب لازم نیست و در این
زمان مامومین ملاحظه ترتیب مینمایند و در او اهتمام زیاد دارند و صبر مینمایند
که امام را در رکوع ملحق شوند و نیت کنند و حالیکه عرض نمودم احتیاط آنست
اما را در اینحال ملحق نشوند و اگر صفوف متقدمه نماز ایشان تمام شد یا
قطع نموده اند از جهة عذری بر کسیکه در صف اخر است قصد انفراد نماید
و کرنه نماز او باطلست لکن دور نیست اگر خود را بصف برساند بدون منافی
باینکه اهل صف اول عود نمودند بجماعت در اینصورت اهل صف اخیر
بر جماعت سابقه خود باقی هستند بعضی از علما فتوی داده اند در صورت اخیره

اهل صف اخیر منفرد شدند و بواسطهٔ عود صف اول بجماعت صف اخیر
نوبت دیکر قصد جماعت و نیّت اقتدا نمایند **مسئلهٔ ششم**
فضیلت جماعت درك میشود اکر ماموم امام را در حال قیام و یا در حال
رکوع ملحق شود و اکر وقتی رسد که امام سر از رکوع برداشته و بسجود رفته و یا
امام در سجدهٔ اول باشد در یابند و صورت مستحبست نیّت اقتدا نماید و با
امام سجده نماید و چون امام سر از سجده بر دارد نیّت جدید بجای آورد و نماز
را از سر کیرد اکر چه بعضی فتوی داده اند که نیّت اول کفایت میکند و حاجت
بنیّت جدید ندارد لکن این قول خلاف احتیاط است و اکر ماموم رسید
بامام و امام سر از سجده برداشته و مشغول تشهّد است یا تشهّد اول و یا تشهّد
دویم نیّت نماید و بنشیند و ذکر خدا بجای آورد تا اینکه امام از تشهّد
فارغ شود و یا سلام دهد و بعد از آن برخیزد نماز را بهمان نیّت اولی
تمام نماید در تشهّد دویم یا با امام در تشهّد اول و اکر ماموم نیّت
اقتدا نمود که با امام ملحق شود در رکوع و اکر بعد از نیّت داخل در رکوع
شد و بامام نرسید نماز او باطل است نیّت را از سر بکیرد و اکر بعد از نیّت
در قیام خود دید امام از رکوع سر برداشته نماز را خود تمام نماید و درست
برا و اکر بخواهد نیّت را بهم زند و قطع نماز خود نماید بدان اقل عددی که با او جماعت
منعقد میشود دو نفر است یکی امام و یکی ماموم **فصل یازدهم**
در نماز مسافر است و شرایط آن چند چیز است **اوّل** قصد مسافت است
و آن هشت فرسخ شرعیست یا چهار فرسخ بشرط اینکه در آن روز یا در آن

شب

شب مراجعت نماید پس مسافت یا هشت فرسخ کشیده طولیست یا هشت
فرسخ ملفق یعنی چهار برود و چهار برکردد با شرط مذکور و هر فرسخی سه
میل است و هر میلی چهار هزار ذراعست و هر ذراعی بیست و چهار انکشت
که در عرض در پهلوی هم باشد و عرض هر انکشت هفت جو متوسط که
در عرض در پهلوی هم باشد یا اینکه هر یك بپشت دیکری سوار باشد
و عرض هر جو هفت موی از یال یابو که در عرض در پهلوی یکدیکر باشند
پس فرسخ شرعی دوازده هزار میلست و تعیین مسافت بچند نحو میشود
یا بامتحان خود مکلّف یا بشهادت دو عدل یا بشیاع نزد مردم بنحویکه
موجب مظنّه شود و یا بسیر یك روز راهیکه شتر بار دار بباد معتدل
و راه معتدل و روز معتدل سیر میکند و اکر شك دارد که بقدر مسافت
است یا نه واجبست که نماز را تمام نماید و ظاهر آنست لازم نباشد بر مکلّف
که سؤال و فحص نماید از مسافتیکه میخواهد سفر نماید پس مادامیکه علم
ندارد که مسافت شرعیست تمام بخواند اکر چه مقتضای احتیاط مراعات
اوست و فحص و سؤال نماید و این مسافت شرعیّه بایست چیزی از او کم نشود
اکر چه بقدر یك ذراع باشد زیرا این حدّ حدّ حقیقی است نه عرفی نظیر کرّ و مدّ
و رطل بلی در چهار فرسخ که خیال رجوع ندارد در آن روز و یا در آن شب احوط
جمع است ما بین قصر و اتمام در نماز و اتمام در روزه ادای او و از جا هم آورد و قضا
او را بعد بجای آورد اکر چه اقوی حکم او نزد حقیر حکم حاضر است نماز تمام و روزه
ادا و اکر شخصی قصد مسافت ندارد مثل اینکه طلب غلام کریخته خود از شهر

بیرون رفت بقصد اینکه هرجا غلام خود یابد برگردد و یا اینکه عقب دزد یا
حیوان گریخته خود رفت یا در حال دیوانگی رفت محسوب از مسافت نیست
و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد و اما وقت مراجعت
اگر بقدر هشت فرسخ باشد قصر نماید وگرنه تمام نماید و اگر انسان بدون قصد
و التفات و تردد مقداری از مسافت سیر نمود بعد اراده قصدی نمود که
کمتر از هشت فرسخ است ظاهر و اقوی آنست در او تمام نماید اگرچه مسافت رجوع
او بتنها بقدر مسافت و زیاده است پس بقیه از رفتن خود مستقل است
در حکم و او را منظر برجوع نکند اگرچه رجوع بتنهائی مسافت باشد بدانکه
اینقصد مسافت فرقی در او نیست با اینکه بالاصاله باشد یا بالتبع
مثل غلام و کنیز و اسیر و زن هرچند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند
بدانکه مکلف میداند که سفر موجب قصر میشود لکن نمیداند مقدار مسافتیکه
موجب قصر میشود بر او واجبست تعلیم بگیرد و اگر تعلیم نگرفت و قصر نمود
و اگر در واقع منطبق بر مسافت مقدره بوده است نماز او عیب ندارد و اگر
نه واجبست بر او اعاده یا قضا و اگر قصد مسافتی نمود ولکن نمیداند که
او بقدر مسافت شرعیست یا نه و در اثنای سیر معلوم شده است که
بقدر مسافت است یا نیست بعد از معلوم شدن نماز را قصر بخواند اگرچه
بقیه سفر او بقدر مسافت شرعیه نباشد و اگر نماز را پیش از معلوم
شدن تمام خوانده است صحیحست و حاجت باعاده ندارد و مثل مسئله
مذکور است اگر طفل قصد مسافت شرعیه نموده است و در اثنا سفر

بالغ شده است بدان ابتداء مسافت شرعیه آخر خانهاست اگر بلد او را
سور و حصار نباشد وگرنه حصار و سور است بلد غیر متعارف که از
عادت بیرون است رجوع بمتعارف نماید یعنی اگر بلد متعارف بود آخر خانها
یا حصار کجا واقع میشد و از آنجا اول مسافت قرار دهد هذا آخر محله است در
بلد غیر متعارف چنانچه جمعی از بزرگان طایفه بر اینمطلب فتوی داده اند
بدانکه سیر در مسافت کیفیت او دست عرفست پس اگر مقدار هشت فرسخ
را بدون موانع خارجی یا داخلی در مدت زیادی سیر نماید و طی نماید بر او قصر
جایز نیست و او از اسم مسافر بیرون است و او را متفرج گویند و از این قبیل است
عمل درویش و مکدی اگر از بلد خود بسوی محلی قصد دارد لکن از بلد او
تا آن محل از جهت تکدی و سؤال او ده روز یا بیشتر یا کمتر طول میکشد
و اگر بواسطه دشواری راه یا شدت سرما یا گرما و نحو آن این طول مکث و
زیادتی حاصل شود مانع از قصر نیست دویم اینکه مسافر در قصد
خود مستمر باشد و اگر متردد شود در رفتن و نرفتن و یا انتظار رفیق
از جهت او حاصل و متردد شود بعد از بیرون رفتن از بلد پس اگر چهار فرسخ
نرفته است نماز را تمام کند و اگر چهار فرسخ رفته است در قصر باقی بماند تا بمحل
برسد اگرچه دای منصرف از آن سفر و در آن روز رجوع ننمود بدانکه از این
قصد مستمر که شرط لزوم قصر است لازم نیست بر اینکه قصد مسافت شخصیه
نماید فقط پس اگر تحقق قصد مسافت نوعیه شود کفایت در لزوم قصر
میکند مثلاً قصد از محل خود تا بمقصد خاصی که مسافت مابین ایشان است

هشت فرسخست نموده است ودر اثناء مسافت قصد جای دیکر نمود که
مجموع آنچه رفته است وآنچه میرود هشت فرسخست این کفایت در قصر
میکند ویا اینکه چهار فرسخ رفته است بعد بد اینجهة او حاصل شد عزم
نمود که مراجعت بمحلّ خود نماید اکرچه در روز بعد باشد زیرا قصد نوع
مسافت محقق شده است بلی اکر در مثال مذکور قدری سیر نمود بعد از جهة
او تردّد حاصل شد شده است در رفتن ونرفتن وقدری سیر نمود در حال
تردد بعد عزم بمقصد دیکر نمود که مجموع آنچه رفته است در حال عزم وتردد
میرود هشت فرسخ است واین کفایت در قصر نمیکند بلکه لازمست براو
بعد از تردّد نماز را اتمام نماید چنانچه در مسافت نوعیّه جمع نمودن بین قصر
واتمامست علی الاحوط حتیّ در مثال چهار فرسخ که قصد رجوع دارد در روز
دیکر سوّم اینکه نفس سفر او یعنی حرکات وسکنات او حرام باشد مثل سفر
مباح وطاعت پس نفس سفر او اکر حرام باشد مثل فرار از جهاد وکریختن
غلام وسفر نمودن زوجه با منع زوج وولد با منع والد ونحو اینها پس واجبست
براو تمام نمودن نماز نه قصر واکر سفر غایة او حرام باشد مثل اینکه سفر میکند
که بعد از رسیدن بمقصد حرامی ترک شود مثل اعانت بر ظلم یا ضرر بر مسلمین
یا از جهة دزدی ویا اینکه سفر نمودن ملتزم ترک واجبی وفعل حرامی باشد
مثل سفری نمود که منافی واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در
سفر ممکن نیست ویا اداء دین که در سفر ممکن نیست ظاهر واقوی تمام نمودن
است زیرا صدق سفر معصیت براو میکند واحوط در این دو صورت اخیره

جمعست زیرا جمعی سفر معصیت را منحصر نموده است بسفری که نفس سفر
حرام باشد نه غایت او حرام باشد ویا ملتزم حرام باشد بلی سفری که نه اصل
او ونه غایت او ونه لازم او حرام باشد ولکن حرام در اثنا اتفاقا واقع
میشود مثل نظر اجنبیه ویا غیبت نمودن ویا خوردن مال حرام این نحو
سفر موجب تمام نمیشود بلکه بایست قصر نماید واکر در اول سفر بداند که این
فعل حرام واقع میشود ظاهر آنستکه عرض نموده ام بایست تمام کند وسفر
او معصیت است وکسیکه تابع جابر وظالمست بایست نماز را اتمام نماید
اکرچه ان ظالم سفر او مباح وطاعت باشد زیرا تبعه او از جهة جور وظلم است
واکر کسی خود را تابع ونوکر ظالم وجابر قرار داده است که هر امری او نماید او
اطاعت کند پس براوست تمام در سفر خود بامر او اکرچه امر او بمباح باشد
ولکن احوط جمعست واکر کسی در سفر خود قصد لهو وتفرّج دارد مثل سفر
از جهة شکار وصید باید تمام نماید مکر در مراجعت مکر اینکه در مراجعت
نیز قصد لهو وصید نماید اکر سفر از جهة صید وشکار از جهة لهو نباشد
بلکه از جهة قوت خود وعیال خود ویا از جهة کسب وتجارت باشد قصر
نماید در نماز وروزه واحتیاط در سفر صید از جهة کسب جمعست در نماز
ما بین قصر واتمام بدانکه قصد معصیت مانعست از قصر میخواهد در ابتدا
حاصل شود ویا در اثناء واکر در ابتداء سفر در طاعت بود ودر اثنا
قصد معصیت نمود پس در همانوقت تمام نماید اکرچه مسافات عدیده
طی نموده باشد مادامیکه بران قصد باقی هست واکر رجوع نمود بطاعت

بعد از قصد معصیت در مثال مفروض یعنی اول طاعت بود بعد قصد
معصیت نمودن و بعد رجوع بطاعت نمود و این چند صورت دارد اول
آنستکه مجرد قصد نمودن بدون اینکه سیری در آنحال نموده باشد و چیزی
از مسافت را رفته باشد در اینصورت شک نیست که بایست قصر نماید زیرا
او را مسافت مقصود مباح است دویم آنکه بعد از قصد معصیت قدری
از مسافت نیز سیر نموده است لکن بعد از عود از قصد معصیت از حین
عود تا مقصدیکه دارد برود بسوی او بقدر مسافت است تا هشت فرسخ
طولی یا ملفق از چهار رفتن و چهار آمدن در آن روز در اینصورت نیز
اشکال ندارد که قصر نماید سیم مثل دویم است لکن بعد از عود از
قصد معصیت از حین عود تا مقصدیکه دارد چهار فرسخ نیست یا چهار
فرسخ هست لکن قصد رجوع در آن روز ندارد پس در اینصورت در بقیه
بایست تمام نماید اگر چه مسافت عود از مقصد بمحل بقدر مسافت یا زیاده
است پس ضم ننماید باقیمانده را بعود و عود بتنهائی ملاحظه نماید اگر
بقدر مسافت است قصر نماید و گرنه در او نیز تمام نماید و احوط از جهت او
در بقیه بعد از عود جمع بین قصر و اتمام است و از آنچه ذکر نمودم معلوم
شد اگر در اثنا قصد معصیت نموده است و بعد عود نمود ضم سابق از
نیت معصیت بلاحق از معصیت ننماید و سابق او را حکم خودش ا
بملاحظه لاحق بایست بعود بشود یا نشود حکم او بیان شد چهارم شرط
در لزوم قصر آنستکه مسافر در سفر خود کثیر السفر نباشد و سفر شغل

وعمل

وعمل او نباشد مثل صحرانشینان و مکاری و هیمه کش و دشتبان و قاصد
و کشتی بان که در بازارها میگردد و بزبان عجم پیله وری گویند میکند و
نحو ایشان خلاصه کسیکه سفر شغل و عمل او باشد بر او قصر نیست بایست
تمام جای آورد بلی اگر یکی از آن جماعتیکه گفتیم کثیر السفر هستند اگر سفر نماید
در غیر عمل خود مثل هیمه کش برود بسفر تجارت و مکاری بسفر مکه و زیارت
بایست در این صورت قصر نماید و اگر کسانیکه گفتیم کثیر السفر هستند هر گاه
حرکت بر او در سفر شدید شود که از عادت بیرون رفته است مثل دو
منزل یکمنزل احوط از جهت او جمع است ما بین قصر و اتمام منات در تحقق کثرت
جمعی گفته اند عرف است یعنی در عرف او را کثیر السفر بگویند و جمعی بر آنند وقتی
کثیر السفر میشود که سه سفر نماید و در ما بین این سه سفر ده روز در وطن
خود مطلقا یا در غیر وطن خود بعنوان اقامت توقف ننماید و این اقرب
در نظر است لکن اقوی اولیست دور نیست ما بین دو مذهب تفاوت
نباشد و اگر ده روز در اثناء توقف نمود حکم کثیر از میان رفت پس بعد
که سفر نمود در دفعه اول قصر نماید و در دفعه دویم احوط جمع است و در
دفعه سیم تمام نماید و اینحکم نیز ثابت است در تحقق کثرت بدو یعنی اول
قصر نماید و دفعه دویم احوط جمع است و دفعه سیم تمام و گفتیم کثیر السفر
اگر در غیر بلد خود ده روز قصد اقامت نماید کثرت او از میان میرود و اگر
ده روز در بلدی ماند بدون قصد اقامه از باب ندانستن مسئله این نحو
اقامه ضرر بکثرت ندارد و باعث وجوب قصر نمیشود و آنچه کثرت را قطع

مینماید باید ده روز بعنوان اقامت باشد یا ده روز بعد از اینکه سی
روز متردد بود در حرکت و عدم حرکت پنجم در اثناء مسافت وطن
او وطن او نباشد که عبور و تجاوز از او نماید وگرنه بر او قصر جایز نیست
وطن سه نحو است یکی وطن عرفی و آن محل توطن پدران او است و مسقط
راس او و پدران اوست دویم وطن اتخاذی که خود مکلف از جهة
خود وطن قرار داد که در آنجا بماند تا وقت مردن و آن جای و منزل او باشد
سیم وطن شرعی و آن موضعیست که انسان در آن موضع ملک باشد اگر
چه یک درخت باشد و شش ماه نیز در آن وطن نموده است میخواهد آن شش
ماه متفرق باشد یا متوالی پس انسان هر محلی و منزلی مقر خود قرار داد بر سبیل
استمرار یا مقر او بوده است و هست در او که رسید نماز را اتمام نماید میخواهد
در او ملک داشته باشد و هر محلیکه او مقر استمراری او نیست اگر چه
وقتی بوده است و الان هجرت از او نموده است در آنجا نماز را قصر نماید اگر
چه در آنجا او را ملک باشد پس مجرد ملک کفایت در وطن نمیکند مگر
اینکه قصد توطن استمراری او را باشد و هجرت ننموده باشد پس اگر هجرت
نمود یا ملک دارد ولکن در او بعنوان استیطان نموده است شش ماه
نبایست تمام در او نماید احوط جمع است در دو فرض اخیر ششم اینکه قصد
اقامه ده روز در اثناء مسافت ننماید وگرنه بر او قصر لازم نمیشود بر او
بقصد عزم بر ماندن ده روز بعنوان یقین است و اگر شک دارد در ماندن
ده روز یا مظنه دارد کفایت نمیکند بلکه واجبست در اینصورت قصر

نماید و ده روزیکه قصد اقامت دارد ظاهر آنستکه ده روز کامل
پی در پی با شبهای او باشد و در بین تخلل و نقص نشود و عزم آن
نداشته و کفایت نمیکند روز ناقص مثل اینکه اول اقامه از ظهر بوده
و تمام مینماید او را تا ظهر روز یازدهم و اگر چنین اقامه تلفیقیه از جهة او حاصل
شود احتیاط جمع ما بین قصر و اتمامست بلی اگر قدری از روز گذشته یا در
شب وارد بلدی شده است و عزم او آنست که غیر از آن روز و یا شب
ده روز کامل در آن بلد بماند بایست نماز را در آن روز ناقص و در آن
شب تمام نماید و او نیز ملحق بایام اقامه است و جائیکه در آن عزم خیال
اقامت دارد مناط در آن آنستکه در عرف او را یک محل و یکجا بگویند
و یک بلد بگویند و اگر دو بلد و دو جای گویند و نامند مجموع نمیشود که
محل اقامت واقع شود مثلاً اگر مسافر در کربلاء معلی و یا بغداد عزم اقامت
ده روز دارد شهر نو و قدیم در کربلا و بغداد کهنه و تازه محل اقامت است
و یک جا و یک بلد نامند پس تردد از محل شهر نو بقدیم ضرر باقامت
ندارد و اگر دو محل و دو بلد نامند مثل نجف و کوفه کربلا و حر و بغداد و
کاظمین نمیشود مجموع دار اقامه او شود اگر چنین عزم دارد روز اول پس
او قاصد اقامه ده روز نشده است و واجبست بر او نماز خود قصر نماید
خلاصه جای اقامه و محل اقامه بایست یک محل و یکجا بگویند و در نظر
عرف متحد باشد و در نظر حقیر آنست اعتدار از محل و مکانیکه بحد
ترخص نرسیده باشد محل اقامت خواهد و زیاده نمیشود که محل اقامت

شود پس کسیکه قصد اقامت نموده است اگر بحدّ ترخّص برود اقامت او
قطع میشود بلی اگر عزم او آنستکه مراجعت نماید و ده روز دیگر بماند
ضرر بر اقامت ندارد و نماز را اتمام نماید و اگر عزم آنستکه بعد از مراجعت
ده روز نماند اقوی نزد حقیر آنستکه اقامت منقطع میشود و نماز را بایست
قصر نماید و احتیاط در حق او جمع ما بین قصر و اتمامست پس کسانیکه در
کربلا یا در نجف قصد اقامت مینمایند اگر در وقت اقامت قصد دارند که
در اثنا اقامت بکوفه یا حُر بروند اقامت اقامت نخواهد محقّق شد بایست
نماز را قصر بخوانند چنانچه ذکر نموده ام و اگر بعد از اقامت این قصد از جهة
ایشان حاصل شد همینکه از حد ترخّص بیرون رفته اند بایست قصر
نمایند و اقامه ایشان منقطع شده است لکن احوط جمع است و اگر بلدی قصد
اقامت نموده است همینکه یک نماز تمام در اینجا خوانده است لازمست که در اینجا تمام
بخواند نمازهائیکه در آن بلد هست و اگرچه قطع دارد که فردا خواهم رفت
و در حکم اقامه است کسیکه سی روز بطریق تحیّر و تردّد در بلدی ماند
و نماز را قصر خوانده است بعد از سی روز واجبست بر او نماز را اتمام بخواند
اگرچه یک نماز باشد اگرچه قطع دارد که وقت غروب خواهم رفت بدانکه
کسیکه در بلدی یا صحرائی داخل شد قطع دارد که از اینمکان تا ده روز
بیرون نروم همان اقامه است و حاجت بقصد ندارد و اگر بخواهد نماز را
قصر بخواند بایست اعاده نماید ولی اگر جاهل بود بواجب بودن
قصر و تمام نمود اعاده و قضا ندارد چه جاهل مقصّر باشد چه نباشد

نه مثل مسئله که جاهل باشد بواجب بودن تمام و قصر کند و حال آن
شخص مثل حال کسیست که تمام نماید نماز را در محلّ قصر با علم باینکه واجب
است قصر و بالجمله جاهل بقصر اگر تمام نماید معذور است و در
عکس معذور نیست هفتم آنست مسافر قصر بر او لازم میشود
که در اثنا سفر بیکی از چهار موضع که مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد
کوفه و حایر سیّد الشهداء نرسد پس مسافر هرگاه بیکی از چهار موضع
برسد و قصد اقامت ده روز ننموده بر او لازم نیست که نماز را قصر
نماید بلکه مخیّر است میان قصر و اتمام لکن اتمام ثواب او زیاده است و قصر
نمودن احوط است زیرا ابن بابویه بر آنست که قصر در چهار موضع
متعیّنست و اتمام جایز نیست بدانکه حایر محلّ کلام شده است ما بین
قوم در تعیین او بعضی گفته اند حایر مقدار است بچهار فرسخ و بعضی دیگر
مقدّر نموده اند به پنج فرسخ و بعضی بیک فرسخ مفید در ارشاد خود
میفرماید حایر محیط است بقبر شریف سیّد الشهداء و اصحاب او
مگر ابو الفضل او در کنار نهر است حایر بمعنی سرگردان و حیرانست
و مراد بحایر آن زمینی است که متوکّل آب فرات در آن سر داده بود
که قبر مقدّس سیّد الشهداء را خراب نماید پس آب در آن زمین
مقدّس بر بالای هوا ایستاده مثل دیوار خانه و یکقطره داخل
آن نشد و آن زمین را حایر از جهة این گفته اند که آب حیران وار بر دور
او ایستاده و نتوانست که داخل آنموضع شود و اینمطلب مسلّم است لکن

جماعتی از متاخرین گفته اند مقدار از زمین است که احاطه نموده است
سور و دیوار مشهد پس رواق و حرم شریف و مسجد همه داخل جماعتی
ایوان و صحن را نیز ملحق نموده اند و جای مجمع آب و مکان مستوی را نیز گویند
نزد حقیر مقدار متیقن از جای همان اندرون حرم از بالای سر تا قبور
شهدا نه مسجد بعد از او و از او متیقن که مسلم است مقدار از زمینیکه
قبر شریف بر او مستولی است **هشتم** آنست مسافر بخواهد حکم
سفر بر او مترتب شود بایست اینکه دور شود از خانهای شهر و یا قریه
تا اینکه دیوار خانهای آخر شهر و قریه شکل و صورتهای او را تمیز ندهد و یا
اذان آن بلد آن بلد نشنود احوط آنست بقدر دور شود که هر دو
مخفی شود مناط مخفی شدن آن دو است از او نه اینکه مخفی شدن [illegible]
از دو و باین معنی شکل او بر کسانیکه در آخر بلد هستند مخفی شود یا اینکه
او اذان بگوید کسانیکه در بلد هستند نشنوند و مناط در خفای دیوار
بلد شکل و صورتست نه شبح و سیاهی و در اذان اقوی نزد حقیر
آواز و صدا است نه کلمات اگرچه او نیز خالی از قوت نیست ظاهر از
اذان اذانی نیست که در آن بلد فرض گفتن شود اگرچه در وسط بلد
باشد نه آخر بلد چنانچه جمعی گفته اند و معتبر در بلد و صدای مؤذن
و گوش وسط است افراط و تفریط معتبر نیست پس هر یک از غیر متعارف
فرض متعارف شود در او چنانچه اگر هر یک از آنها نباشد مثل اینکه بلد
خانه و دیوار و کوخ و خیمه ندارد فرض او نماید باین معنی اگر میداشت در

فلان

فلان موضع مخفی میشد و اگر چشم میداشت از فلان مکان دیده
نمیشد خلاصه مسافت معتبره در قصر اگرچه از اول آخر شهر یا قریه
حساب میشود لکن بخواهد نماز را قصر نماید نمیشود مگر اینکه بحد
ترخص برسد و پیش از آن نمیشود نماز قصر کند و روزه افطار نماید
و اگر قصر نمود بایست اعاده یا قضا نماید چنانچه در افطار روزه ظاهر
آنستکه کفاره او را لازم میشود و این شرط شرطست از جهة کسیکه سفر او
سفر مباح و طاعت باشد کسیکه سفرش سفر معصیت باشد حاجت باین
شرط ندارد **بدانکه** این شرط شرطست از جهة مسافر میخواهد وقت رفتن
او باشد یا وقت برگشتن پس بعد از حد ترخص قصر نماید و پیش از حد
ترخص تمام نماید وقت رفتن و همچنین وقت برگشتن نرسیده بحد
ترخص قصر نماید و بعد از حد ترخص تمام نماید اگرچه بمنزل نرسیده باشد
اگرچه احوط وقت برگشتن بعد از رسیدن بحد ترخص و پیش از داخل شدن
بمنزل خود جمع نماید ما بین قصر و اتمام یا تاخیر اندازد تا بمنزل برسد زیرا
و الصدوق میفرماید تا بمنزل نرسد نماز را بایست قصر نماید بعد از اینکه
شرایط قصر محقق شد اگر تمام نماید با علم بوجوب تعیین قصر بایست نماز را
دفعه دویم جای آورد یا اداء و یا قضاء چنانچه سابق ذکر نموده ام و اگر
جاهل بوجوب قصر باشد نماز را اتمام نمود نماز او صحیح است و اعاده لازم
نیست حتی در وقت و همچنین است حال روزه پس جاهل باصل لزوم
قصر بر او چیزی نیست و اما اگر علم داشته باشد باصل لزوم قصر لکن

بواسطهٔ شك در بعض از مسائل قصر تمام نمود بایستی اعاده یا در وقت
و یا در خارج وقت مثل اینکه سفر او معصیت بوده است و قصد طاعت
در اثنا نموده است و نفهمید که حکم مبدّل میشود تمام نمود و یا اینکه
نفهمید که اقامهٔ عشره سفر را قطع می کند در این مثال معذور نیست مثل
اینکه در موضع تمام اگر قصر بخواند معذور نیست و اگر مسافر فراموش نماید قصر را
و تمام نماید و بخواند در وقت اگر متذکّر شد اعاده نماید و در خارج وقت
بر او چیزی نیست و اگر اصل سفر فراموش نمود ظاهر آنستکه حکم او حکم کسی
است که قصر را فراموش نماید و اگر جاهل باشد که سفر موجب قصر میشود
و مع ذلك اتّفاقاً قصر نموده است نه از روی اینکه مأمور به اینست پس
اگر قصد قربت از او حاصل شده است نه بر او اعاده است و قضا وگرنه
بر او اعاده یا اداء و یا قضاء **بدانکه** مدار در قصر و اتمام زمان عمل است
و جای آوردن نه زمان وجوب پس قصر نماید بعد از تجاوز از حدّ ترخّص
اگرچه زمان وجوب دخول وقت حاضر باشد و احوط در حقّ او جمع است
و همچنین در عکس مسئله یعنی زمان وجوب مسافر بود و زمان عمل حاضر
اقوی نیز زمان عملست و احوط جمع و مستحبّ مؤکّد است در حقّ مسافر آنست
عقب نمازهائیکه قصر میکند سی دفعه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الّا الله و الله اکبر

کتاب الزکوة

زکوة دادن
یکی از واجبات مؤکّده است در شریعه مسلمانان حتّی وارد است کسی
زکوة ندهد نماز او مقبول نخواهد بود و کسی زکوة ندهد خواهد داخل در

آتش

آتش شد از صادق آل محمّد مرویست که آن بزرگوار فرمود هر صاحب مالی از طلا
و نقره که زکوة ندهد خدا او را محبوس نماید در بیابان وسیع مسلّط کند بر او
افعی که زهر او جمع شده است در سر او و مانع الزکوة خواهد از او فرار نماید او را
ممکن نیست که از او فرار نماید دست خود در دهان او داخل نماید و او دست او را
میشکند مثل اینکه شیر حیوانات را میشکند بعد از آن افعی طوق شود در گردن
او اینست قول خدای عزّ و جلّ سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة نیست کسیکه
زکوة مال خود از شتر و گوسفند و گاو ندهد مگر اینکه خدای عزّ و جلّ او را
حبس نماید در بیابان وسیع لگد زند او را هر حیوان صاحب سمّ بدست
و پای خود و بگزد هر حیوان صاحب دندان بدندان خود نیست کسیکه زکوة خرما
و انگور و گندم و جو خود ندهد مگر اینکه از تمام این قطعهٔ زمین تا تهٔ زمین طوق
نماید در گردن او و در بعضی از روایات وارد است جماعتی را پیغمبر منع نمود
از مسجد خود و بیرون نمود ایشان را فرمود در مسجد نماز نخوانید شما زکوة نمیدهید
زکوة واجب نمیشود مگر بر انسان بالغ عاقل متمکّن از تصرّف در مال خود و بگذرد
بر او یکسال نیز در آن مال بدون تصرّف لکن در بعضی از اموال چنانچه خواهم ذکر
نمود بدانکه زکوة واجب نمیشود مگر بر نه چیز گاو و گوسفند و شتر و گندم و جو
و خرما و مویز و طلا و نقره و امّا سه اول زکوة بر آنها واجبست بچهار شرط اول
اینکه آن حیوان در ملك مالك یازده ماه بماند و داخل در ماه دوازده
شود دوّم اینکه علف ایشان از ملك نباشد یا صحرا باشد یا کسی تبرّع دهد
بر ایشان علف سیّم در این مدّت گاو و شتر را کاری ننمایند و چهارم هر یك از آن

سه حیوان بمقدار خاصی برسد که کمتر از او باشد زکوة ندارد و آنمقدار را نصاب خوانند و نصاب در این سه حیوان مختلف است اما کاو او را دو نصابست نصاب اول سی کاو است و در او واجبست کوساله نر دادن که سال او تمام شده باشد و داخل در سال دویم شده باشد و نصاب دویم چهلست و واجبست در کوساله ماده که دو سال او تمام شده باشد داخل در سیم شده باشد و اما کوسفند او را پنج نصابست نصاب اول چهل کوسفند است و واجبست در او یك کوسفند دادن دویم صد و بیست یکست و واجب است در او دو کوسفند دادن سیم دویست و یك کوسفند است در او واجبست سه کوسفند و چهارم سیصد و یکست واجبست در او چهار کوسفند پنجم چهار صد است بعد از اینکه مال باین مقدار رسید او را نصاب خاصی نیست بلکه نصاب کلی خواهد شد یعنی بعد از این صد صد حساب نماید در هر صد یك کوسفند بدهد و اما شتر او را دوازده نصابست یازده او جزئی و دوازدهم او کلی مثل زکوة اخر کوسفند اما یازده جزئی انستکه در پنج نصاب او هر یك پنج است مثل پنج و ده و پانزده و بیست و بیست و پنج در هر یك از این پنج یك کوسفند واجبست و در پنج اول یك کوسفند و در ده دو کوسفند و هم چنین تا اخر نصاب ششم بیست و شش است و واجبست در او یك شتر ماده که سال او تمام شده باشد و داخل در سال دویم شده باشد هفتم سی و شش است و زکوة او شتر ماده است که سال دویم تمام شده باشد و داخل در سیم شده باشد هشتم چهل و شش است و واجبست شتر ماده ئی

که داخل سال چهارم شده باشد نهم شصت و یك است واجبست شتر ماده ئیکه داخل سال ششم شده باشد دهم هفتاد و شش است واجبست دو شتر ماده بدهد که داخل در سال چهارم شده باشد یازدهم نود و یکست و در او واجبست دو شتر ماده چهار ساله دوازدهم نصاب کلی است و او انست بصد و بیست و یك رسید بعد از حساب نماید از جهة هر چهل یك شتر ماده بدهد که داخل در سال سیم شده باشد بدهد یا از جهة هر پنجاه یك شتر ماده ئی که داخل در سال چهارم شده بدهد بدان کوسفند و بز یك جنس است و هم چنین کاو و کاو میش شتر عربی و خراسانی پس اکر او را بیست کوسفند و بیست بز باشد مالك نصابست و هم چنین کاو و کاو میش شتر عربی و خراسانی پس مالك میتواند در هر یك از سه حیوان از بز بدهد یا کوسفند از کاو بدهد یا کاو میش باین معنی چهل کوسفند و بز دارد با بیست یك بقرا بدهد یا از عربی و اکر مالك چهل کوسفند یا شتر یا کاو دارد در جاهای مختلف و مکانهای متفرق او بمنزله یك نصابست که در یك مکان بر او زکوة واجب میشود و اکر چند نفر هر یك کمتر از نصاب مالك هستند و مجموع بقدر نصابست زکوة واجب نمیشود اکر چه شرکت در چراکاه یا خوابکاه یا در محل اب خوردن داشته باشند چنانچه اقوی در نظر انست اکر دو نفر شریك باشند در مقدار دو نصاب بطریق اشاعه مثل هشتاد کوسفند بر ایشان هبه شده است یا خریده اند و حول بر انها حلول کرده است زکوة بر هیچ کدام واجب نیست زیرا هر یك مالك یك نصاب مستقل که

٢ یعنی بیست بز از برای بز بدهد یا کوسفند یا از شتر ...

چهل گوسفند کامل باشد نیست بلی هر یک مالک هشتاد نصف گوسفند
هست واو موجب زکوة نمیشود واگر هر یک مالک چهل گوسفند تمام باشد
باختیار یا باضطرار مخلوط شد که تمیز داده نشود اقوی وجوب زکوة است
در اینصورت زیراکه اول مالک چهل گوسفند تمام بوده است و بعد از خلط ممکن است
تمیز بقرعه یا بنحو دیگر شود بعد از آن اگر کسی مالک زیاده از نصاب است و چند
سال در ملک او باقی ماند و زکوة نداده است بر او واجبست زکوة
سالهای گذشته مادامیکه از نصاب کم نشده است چنانچه اگر مالک یک نصاب است
فقط و چند سال در ملک او باقی ماند بر او یک مرتبه زیاده زکوة واجب نمیشود
بلی اگر در هر سال زکوة از خارج داد و نصاب باقی ماند بر او هر سال زکوة
واجب میشود بدان زکوة در انعام باعیان ایشان تعلق میگیرد پس یک گوسفند
که در پنج شتر بایست داده شود معنی او آنستکه مقدار قیمت او از نفس شتر
مال فقراء است مخاض یا لبون یا حقه یا گوساله نر یا ماده پس مالک میتواند
بهمان مقدار فقیر را شریک نماید یا قیمت او را بفقیر بدهد پس اگر مالک
پنج شتر باشد فقط و سال گذشت بر او بعد از گذشتن سال اگر فقیر را
شریک نموده است بمقدار یک گوسفند در سال دویم بر او چیزی نیست
اگر از خارج قیمت داد در سال دویم نیز زکوة بر او واجبست بدانکه گفتیم
زکوة تعلق میگیرد بعین نه بذمه لکن مالک اختیار دارد که اخراج زکوة
از عین مال زکوی نماید یا قیمت آن واگر بر مکلف واجب شده باشد
سن از سنها شتر در میان شترهای او بان سن نیست یا یکسال زیاده

یا یکسال کمتر در اینصورت میتواند همان شتر بدهد که یک سال زیاده است او یا یکسال کمتر در
صورت اول دو گوسفند یا ده درهم از فقیر بگیرد و در صورت دویم دو گوسفند یا ده
درهم بدهد و اگر زیاده بر یکسال دارد یا زیاد کم دارد پس در اینصورت اگر بخواهد عینی
بدهد یا قیمت رجوع نماید بقیمت سوقیه هرچه که قیمت سوقیه هست عمل نماید ظاهر اقوی
آنست گوسفندی که مالک او را تربیت نموده است از جهت خوردن یا گوسفندیکه مهیا نموده
از جهت جهندن بماده او داخل در نصاب نیست پس چهل گوسفند او را
باشد که بعضی از آنرا از جهت خوردن خود یا جهندن قرار داده است و اما مالک
نصاب نیست بر او زکوة واجب نیست بدان اگر بخواهد زکوة از عین بدهد
یا قیمت حیوان مریض یا پیر یا صاحب عیب یا در وقت نفاس او است هنوز
پانزده روز از زائیدن او نگذشته است ندهد نه عین آن و نه قیمت آن
بلکه واجبست دادن حیوان صحیح بی عیب عینا یا قیمت بلی اگر همه پیر باشند
یا مریض یا صاحب عیب لازم نیست که بر او قیمت صحیح بدهد یا حیوان صحیح
تحصیل نماید بلکه بدهد از آنها یا قیمت آن در صورت مفروضه اگر مرض
حیوان یا سن یا عیب مختلف و متفاوت است سن وسط و عیب وسط و مرض
وسط اختیار نماید و اما غلات عبارت از گندم و جو و انگور و رطب است
زکوة واجب نمیشود از آنچیزیکه از زمین بیرون میاید مگر چهار چیز که ذکر
شده است ظاهر آنستکه سلت که عبارت از گندم مک باشد در بعضی
بلدان جو پیغمبر گویند و او را پوست نباشد ملحق بجو نباشد اگرچه شبیه
بجو است و جمعی از اهل لغت گویند او جو است چنانچه علس که شبیه بگندم است

واوطعام اهل صنعا است ودر هر پوست دو دانه است ملحق بگندم نیست
اگرچه احتیاط دادن زکوة آنهاست وچیزهائیکه از زمین بیرون آید
که داخل در کیل یا وزن میشود مثل برنج وماش وعدس ولوبیا ونخود
وذرّات وامثال اینها مستحب است زکوة دادن با شرایط که در غلات
ذکر میشود بدان زکوة غلات واجب نمیشود مگر بعد از حصول چند امر
اوّل انست که مکلف خود زراعت این امور نموده باشد وتحصیل آنها
بزراعت نموده باشد یا اینکه خرید این امور را پیش از آنکه گندم وجو دانه
ببندد وخرما زرد شود یا سرخ وانگور غوره شود اگر در ملك او داخل
شود بعد از دانه بستن و بعد از زرد شدن وسرخ شدن بر او زکوة
واجب نخواهد بود **خلاصه** اگر منتقل شود غلات بهر سببی از اسباب پیش
از دانه بستن وصلاحیت خوردن زکوة بر منتقل الیه است و گونه بر صاحب
اصلی است پس وقت تعلق زکوة وقتیست که این غلات ببندد یا زرد
وسرخ شود در ملك هرکه حاصل شود زکوة بر او واجب میشود واگر بعد
از این حالت بهرکه منتقل شود اگر زکوة بر منتقل الیه نیست چنانچه اگر بعد
از این حالت تلف وتفریط نمود زکوة از او ساقط نخواهد شد بلی وقت
اخراج زکوة وقت تصفیه ووقت رسیدن وخشك شدن انهاست پس
اگر مابین وقت وجوب ووقت اخراج تلف شده است بدون تعدی وتفریط
بر او چیزی نیست چنانچه در انگور وخرما عادت مالکین است که خشك
نماید بلکه غوره ویا او را انتفاع میبرد زکوة از او ساقط نمیشود با آنکه بلد

از کثرت رطوبت هوا نمیشود که انگور مویز شود یا عادت جاری نشده که
مویز نمایند بلکه شیره مینمایند زکوة نیز ساقط نمیشود خلاصه وقت اخراج
زکوة وقتیست که غلات مذکوره قابل باشد که در آن وقت بمرتبه خشك
شدن وتصفیه برسد اگرچه او در آن وقت مانع حاصل اید از خشك شدن
وتصفیه نمودن پس انگوریکه عادت نیست او را مویز نمایند ورطبیکه عادت
نیست که از او خرما کنند بلکه شیره می پزند یا غوره او را انتفاع میبرند زکوة
از او ساقط نخواهد شد بلکه تخمین کنند که اگر مویز شود یا خرما شود چه
مقدار است اگر بقدر نصاب باشد زکوة واجب گردد ساقط غرض از این
توضیح آنستکه در بعضی از بلدان عجم هوا او قابل نیست که انگور مویز شود
یا اینکه رسم وعادت نشد که انگور را مویز نمایند بلکه شیره میپزند یا غوره
او را انتفاع میبرند زکوة از ایشان ساقط نیست اجماعا میخواهد وقت
تعلق وجوب زکوة را وقت بستن دانه بدانیم یا وقتیکه باو مویز و گندم
وخرما بگویند پس اگر کسی اراده چیدن انگور در وقت غوره او دارد
یا در وقت رسیدن انگور بدون اینکه مویز نماید یا خرما را وقت بسر او یا وقت
رطب واراده دارد انتفاع ببرد از جهت او تاخیر انداختن زکوة جایز نیست
تا وقت تسمیه وتصفیه زیرا که او اراده آن زمان ندارد تاخیر در آن وقت از جهت
ارفاق ومهربانی بر مالکست بعد از اینکه او اراده آن وقت ندارد ارفاق
معنی ندارد **از اینکه** گفتیم زکوة تعلق بعین میگیرد پس اگر کسی غوره یا رطب
یا شیره بجوشد وقطع دارد که صاحب زکوة نداده است ونمیدهد یا اینکه

او را مهمان نموده اند بر رطب و انگور و قطع دارد که صاحبان زکوة نداده است و
نمیدهد بران شخص لازمست که مقدار حق فقراء اخراج نماید و کونه متصرف
او حرامست مگر اینکه خود فقیر باشد **دویم** وزن نصاب ایشان بایست
وقت رسیدن و خشک شدن ایشان باشد مثلا بایستی مقداری که از
غلات داشته باشد اگر خشک بشود پنج وسق بشود پس اگر پنج وسق انگور
یا غوره دارد فقط براو زکوة واجب نخواهد بود زیرا اگر خشک بشود پنج
وسق نمیشود و همچنین رطب و گندم تازه و جو تازه **سیم** شرطست
وجوب غلات رسیدن ایشان بنصاب که کمتر از او نمیشود و ایشان زاید نصاب
زیاده نیست زیرا اگر زاید بر نصاب هرچه باشد اگرچه یکمثقال زکوة او بایست
داده شود و مقدار نصاب ایشان پنج وسقست و هر وسقی شصت صاع است
و هر صاعی نه رطل عراقی و هر رطلی صد و سی درهم است و هر ده درهم
هفت مثقال شرعیست و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست چنانچه
مثقال صیرفی بیست و چهار نخود است و درهم بحسب وزن او بجو خواهد
چهل و هشت جو متوسط شد و از نصف مثقال شرعی و پنج یک اوست
پس مثقال شرعی بحسب جو شصت و هشت جو تمام و چهار سبع از یک جو پس
صاع هشت صد نوزده مثقال شرعیست شش صد چهارده مثقال
و ربع صیرفیست صاحب ریاض در باب صوم فرموده است هر صاعی یکمن
تبریزی تمامست لکن من تبریزی متداول در بلدان ظاهر شش صد مثقال
صیرفیست پس صاع از من تبریزی چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی

زائد است و من در از منه و بلدان مختلفست مقدار دیگر نصاب است پنج وسق
است و هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی دو رطل و
نیم عراقی پس مجموع پنج وسق صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد
و پنج مثقال صیرفیست زیرا هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم است و آن
هشتصد و نوزده مثقال شرعیست که هر مثقال شرعی سه ربع صیرفیست
پس مجموع پنج وسق بمقدار مذکور خواهد بود اگر من تبریزی متداول
ششصد مثقال باشد پنج وسق سه خروار و سه من و نیم شاهی و
هفتاد و پنج مثقال خواهد بود و هر خرواری پنجاه من شاهیست چنانچه
خروار شتری متداول اوست بدان بلوغ نصاب در غلات که شرطست
در وجوب زکوة آن بعد از اخراج مؤنه و حصه سلطانست میخواهد آن مؤنه
پیش از وقت وجوب باشد و چه بعد از تعلق وجوب تمام اخراجاتیکه
نموده است در تحصیل آن از ابتدا تا انتهی حتی تخم و اجرت زمین کندن
و هموار نمودن و اجرت مستحفظ و عوامل و کهنه شدن لباس و امثال اینها
همه را بیرون نماید بعد ملاحظه نماید اگر بمقدار نصاب باقی مانده است بر
او زکوة واجبست و کرنه ساقطست لکن احوط آنستکه مؤنه و حق سلطان
بیرون نماید و ملاحظه نصاب نماید پس از آن احوط آنست مؤنه که خرج نموده است
پیش از تعلق وجوب از حفر نهر و اصلاح زمین و اجرات و امثال اینها بیرون
نماید بعد ملاحظه نصاب نماید و مؤنه بعد از تعلق وجوب مثل اجرت
حافظ و پاک نمودن درخت و زرع و آب جاری نمودن و نحو اینها بیرون

ننماید و ملاحظه نماید اگر چه آنها را اگر بیرون نماید بقدر نصاب باقی نمیماند
بدان اگر مکلف را زراعاتیست در امکنه متعدده یا درخت انگور و خرما است
در جایهای متعدده هریک ایشان حکم علیحده ندارد و هریک را نصاب علیحده
نیست بلکه تمام زراعات و انگور و خرما خود یکجا ملاحظه نماید اگر مجموع بقدر نصاب
زکوة واجب کرند ساقط اگر چه زمان تعلق وجوب ایشان مختلف باشد
اما مقدار زکوة غلات یکست یا نصفه ده یک اگر آب او از آسمان و جوی
روند نهر باشد ده یک بدهد اگر بدست میدهند مثل دولاب یا نهر
حفر میکنند و آب جاری میسازند نصفه ده یک داده شود و اگر بهر دو
هست مثل باران و کشیدن اگر مساویست مثل اینکه زرع شش آب
حاجت دارد سه او بباران است و سه دیگر بکشیدن سه قسمت از ده یک
بدهد یعنی سه ربع ده یک اگر مساوی نیست حکم تابع اغلبست مثلا
اگر شصت خروار گندم یا خرما تحصیل نموده است اگر آب از باران او نمو
حاصل شد شش خروار زکوة بدهد اگر بدست آب داده شده است
سه خروار زکوة بدهد و اگر نصف زمان بباران آب خورد و نصف دیگر
بدست چهار خروار و نیم بدهد و اگر غالب اوقات بباران یا بدست است
سه خروار یا شش خروار بدهد و هکذا و اگر نصف آن شصت بباران
و بدست آب خورد و نصفه دیگر بباران یا بدست مثل سابق عمل
شود و اما طلا و نقره زکوة بر این دو چیز واجب میشود به سه شرط اول
اینکه سکه شده باشد بسکه معامله میخواهد آن سکه کتابت باشد یا

صورت

صورت آنکه نقش معامله در او باشد اگر چه آن نقش محو شده باشد
یا اینکه مهجور شده معامله بآن اگر چه نقش باقی باشد همینکه معامله
باو شد و میشود کفایت میکند در وجوب زکوة پس طلا و نقره که
شمش نموده اند و ریخته اند زکوة بر او نیست و همچنین طلا و نقره که زیور
زنان یا زیور مردان یا اسب شود زکوة بر او واجب نمیشود چنانچه اگر
مسکوک او زیور شود موجب سقوط زکوة نخواهد بود بلکه زکوة واجب
میشود در زمان ما در میان زنان و مردان متداول نیست در زیور
زکوة دادن با اینکه در زیور مسکوک زکوة واجبست بلی غیر مسکوک
زکوة او عاریه دادن اوست **دویم** رسیدن طلا و نقره بمقدار نصاب
اما نصاب طلا را دو نصابست یکی جزئی که عبارت از بیست مثقال شرعی
باشد و دیگری کلی که عبارت باشد از هر چهار مثقال بعد از بیست مثقال
و نقره را نیز دو نصابست یکی جزئیکه عبارت از دویست درهم باشد
و دیگری کلی که عبارت باشد از هر چهل درهم بعد از دویست درهم
پس در طلا و نقره کمتر از نصاب اول و در زیاده از او که بنصاب دویم
نرسیده است زکوة تعلق نگیرد پس در طلا کمتر از بیست مثقال
شرعی زکوة واجب نیست و همچنین بر بیست مثقال یک مثقال یا دو
مثقال زیاد شود زکوة نیست تا بچهار مثقال نرسد و همچنین اگر
بر بیست و چهار یکمثقال یا دو زیاد شود بر او زکوة نیست تا بچهار دیگر
نرسد و همچنین هر قدر که بالا رود تا بچهار دیگر نرسد بر این قیاس است

نقره بالنسبه بسوی کمتر از دویست درهم وزیاده از او تا بچهل برسد
ودر باب غلات مقدار وزن درهم ومثقال شرعی ذکر نموده ام سوم
بایست دریکسال در ملك بماند ودر حالت سکه معامله وجهتی از
جهات تصرف نشود پس همینکه یازده ماه در ملك ودر حالت مزبوره
باقی ماند در ماه دوازدهم زکوة واجب میشود پس اگر در اثناء این مدت
چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض دیگری داد یا زیور نمود بعد از
محو سکه زکوة بر او واجب نمیشود بدانکه بعد از اینکه سه شرط حاصل شد
واجبست زکوة مقدار زکوة طلا ونقره چهار یك از ده یك است یعنی
ربع از عشر مثلا از بیست مثقال نیم مثقال طلا بدهد زیراده یك دو
مثقالست چهار یك از ده یك نصف مثقال خواهد بود واز چهار مثقال
ده یك واخراج نماید مثقال شرعی در باب غلات بیان نموده ام که بحسب
وزن شصت وهشت جو است وچهار سبع از یك جو بعبارت اخری شصت
نه جو مگر سه سبع از یك جو وهر مثقال بیست قیراطست وهر قیراطی سه جو
تمامست و سه سبع از یك جو یعنی سه قسمت از هفت قسمت اگر جو را هفت
قسمت نمائی وچهار مثقال هشتاد قیراطست عشر او وده یك او هشت
قیراطست وچهار یك او دو قیراطست واو عبارتست از هفت جو تمام
مگر یك قسمت از هفت قسمت از یك جو پس در هر چهار مثقال طلا هفت جو ناقص
جو مگر یك سبع زکوة بدهد اختیار دارد میخواهد عین بدهد یا قیمت
وبراین قیاس است نقره واجبست بر او چهار یك از ده یك او بدهد

مثلا از دویست درهم که صد وچهل مثقال شرعی است پنج درهم که عبارت
از سه مثقال نیم شرعیست بدهد واز چهل درهم یك درهم بدهد که عبارت
است از نصف مثقال شرعی وپنج یك او که موازن با چهل وهشت جو است
بدانکه زکوة در نقره بر مکلف واجب میشود با شرایط مذکوره اگر چه
مالك فقیر باشد وبغیر از نصاب هر یك چیزی ندارد فقر او مانع از وجوب
زکوة نمیشود بر او واجبست زکوة مال خود بدهد اگر چه خود استحقاق زکوة
گرفتن دارد بدانکه کسانیکه استحقاق دارند که زکوة بر ایشان داده
شود هشت صنف هستند که خدا یعز وجل در قرآن مجید خود بیان
فرموده لکن شایع در اصناف فقیر ومسکین وابن سبیل است در این
سه صنف شرطست که اثنا عشری باشند مطلق اسلام کفایت نمیکند
احوط آنستکه عادل نیز باشند مگر اینکه زکوة باطفال ایشان داده شود
شاید احوط آن باشد که زکوة باطفال نیز داده نشود وملاحظه عدالت
بقدر امکان در اصناف بشود خصوصا در زکوة فطره واحوط آنست
مطلق زکوة داده شود بفقیه مأمون خصوصا اگر او طلب نماید ومراد
بمأمون در عبارت فقهاء عبارتست از کسیکه حیله شرعیه ننماید در تصرف در
حقوق ومراد بمأمون عدالت باشد چنانچه گاهی توهم شود خلاصه زکوة مال
وبدن را احوط آنستکه بفقیه بدهد خصوصا اگر او طلب نماید اگر چه اقوی واشبه
بحسب فتوی آنستکه اگر خود بار بار زکوة بدهد مجزی است اما زکوة
بدن که معروفست بزکوة فطره او واجب میشود بر انسان مکلف بالغ عاقل

ازاد که مالك قوت وعیال خود باشد فعلاً یا قوةً باینکه اورا صنعتی
است که بواسطهٔ ان صنعت از عهدهٔ معیشت خود وعیال خود بیرون میاید
ظاهر انستکه شرط نباشد که زیاده بر مؤنهٔ سال خود مقدار زکوة که
بایست بدهد علاوه داشته باشد بلکه بودن مؤنهٔ سال کفایت در
وجوب میکند اگر اورا این مقدار نباشد مستحب براو زکوة بدن دادن
اگرچه احتیاط انست کسیکه زیاده از قوت شبانه روز خود مقدار زکوة
دارد ترك زکوة ننماید اگر کسیکه غیر از یك سر زیاده زکوة ندارد مستحب است
براو که انمقدار یك سر زکوة فطره بدهد بدیگری عوض خود وهکذا تا
اخر هر وان اخیری بدهد عوض خود بیك شخص اجنبی خارج یا بیکی از
خود ایشان این در صورتیست که اگر همه عیال مکلف باشند اگر بعضی
غیر مکلف باشند مثل صغیر ومجنون اگر ولایت ایشان با معیل است
خود معیل قصد قربت کنند در مقام دادن باو واز جانب وقبول
نماید بعد از عوض او وقصد قربت نماید از جهة فطریه او وبدهد بدیگری
وهکذا علی الاقوی اگرچه احوط نداد نست زکوة از جهة او بعد از اینکه
او مالك شده است واگر ولایت ایشان با او نیست اقوی عدم جواز است
در این صورت زیرا نمیتواند قبول زکوة از جانب او نماید ونمیتواند از جانب او
بعد از مالك شدن او فطریه بدهد اگرچه اطلاق روایت تجویز تمام صور
میکند بدانکه مؤنه سال که گفتیم شرطست در وجوب زکوة بدن ان
سالیست که بعد از طلوع ماه شوال که میاید نه سال گذشته پس اگر

بعد از طلوع ماه شوال کسی مؤنه سال خود تحصیل نمود فعلاً یا قوةً
تا طلوع ماه شوال اینده وبعد از طلوع سال اینده اورا تمکن مؤنهٔ
سال اینده نیست براو زکوة فطره واجب نیست از جهة سال اینده زیرا
مؤنه ندارد بدانکه شرطست حصول شرایط مذکوره از جهة وجوب
زکوة فطره پیش از اینکه شب عید فطر داخل شود اگر شب عید داخل
نشده اگرچه بزمانی اندکی شرایط موجود شد زکوة براو واجبست واگر
وقت دخول شب عید شرایط دراو نبود بعد حاصل شد اگرچه بانکه
از اول شب گذشته باشد زکوة براو واجب نخواهد شد اگرچه مستحبست
زکوة دادن بر فرض حصول بعد از دخول شب عید تا وقت ظهر روز عید
بعد از اینکه شرایط وجوب که حاصل شد واجبست زکوة دادن از جهة
هر که داخل در عیال او باشد باختیار نه باجبار وبی اختیار وتفاوت
نمیکند در وجوب فطره عیال میخواهد عیال واجب النفقه او باشد
یا متبرع النفقه بالغ یا غیر بالغ مملوك باشد یا حر مسلم باشد یا کافر
زیرا ملاك ومناط عیلولیت نه مسلم وکافر وهمچنین واجبست زکوة
مهمان را نیز بدهد اگرچه صدق عیال براو نمیکند بلی لابد است که صدق
مهمان براو بکند اگرچه غذای او هنوز تناول ننموده است پس اگر کسی وارد
بر کسی بشود پیش از غروب بعنوان انکه نزد او بماند واجبست بر مورد
زکوة وارد را بدهد اگرچه غذا او تناول ننموده است بلکه وارد از غذا
خود میل نماید بعضی از عوام اگر وارد شوند بر کسی در شب فطر پیش از

غروب در آن شب از غذای خود میل میکنند بخیال اینکه زکوة او بر صاحب خانه
لازم نیاید این کفایت نمیکند بعد از صدق مهمان بودن او که چنانچه کسی بر
کسی وارد شود و پیش از غروب از جهت حاجتی از حوائج مثل تعلم قرائت
واستفتاء مسئله ونحو ایشان تا آنکه شب شد و از غذای او نیز تناول
نموده است بر مورود زکوة فطره او واجب نخواهد بود زیرا که عیال نیست مهمان است
وهم چنین زکوة واجب نمیشود بر صاحب خانه اگر کسی را دعوت کند در شب
فطر و مهمان نیز در شب وارد شود اگر چه دعوت او در روز واقع شود
واگر مهمان کننده فقیر باشد وقدرت بر دادن زکوة ندارد بر مهمان
ساقط است زکوة اگر چه غنی باشد لکن احتیاط در صورت مزبوره دادن
مهمان است زکوة خود را اگر چه مهمان کننده نیز داده باشد چنانکه زنیکه
غنیه وجهیزدار باشد وشوهر او فقیر فقیر باشد و بمشقت نفقه او متحمل
میشود احوط آنستکه زن زکوة خود بدهد اگر چه اقوی سقوط است از او
مگر اینکه زن ناشزه باشد یا خرج خودش با خود است یا شوهر اصلا قدرت
ندارد وخود مالدار است در اینصورت خود زکوة خود را بدهد مگر اینکه خرج
او با غیر باشد پس در اینصورت با منفق خواهد بود زکوة مملوک بر مالک است
میخواهد در خرج او باشد یا نباشد در صورتیکه در خرج او نباشد
میخواهد مطیع مالک باشد یا نباشد مگر در صورتیکه داخل در عیال
غیر شده باشد بدانکه بر صاحب عیال واجبست زکوة عیال خود را بدهد میخواهد
حاضر باشد نزد ایشان یا غایب باشد بدانکه این زکوة بدن است و اجنبی است

که از آن

که از آن جنس باید داده شود نه هر جنسی و قدریست و وقتی و مصرفی اما
جنس آن مختص است بغلات اربعه وجو با آنکه غذای غالب انسان است
مثل عدس ماش لوبیا ونخود و برنج وامثال اینها وکشک وشیر که غذا
غالب اهل صحرا وکوهستانست خلاصه آنچه غذا بیشتر اوقات انسان است
واکثر انسان او را غذای خود قرار داده و دهند او جنس زکوة بدنست
پس چیزیکه ماکول متعارفست لکن غذای غالبی نیست مثل توت
وجوز و پسته و بادام و فواکه وشکر وشیره وحلوا یا ماکول غیر متعارفست
لکن غذای متعارف شده است مثل بلوط وجزر و چغندر که در بعضی
از بلاد نقل نموده اند که شام و نهار اهل آن بلد با اینها است پس دادن
این دو جنس که در صورت که ذکر شده است کفایت نمیکند مگر اینکه اینها را
بقیمت قوت متعارف بفقیر بدهد افضل خرما دادنست بعد از کشمش
و بعد از او قوت غالب بلد خود اگر قوت غالب بلد خود جو باشد و او گندم
قوت اوست خوبتر گندم دادنست بخلاف صورت عکس بهتر آنست
بعد از خرما و کشمش هر جنسیکه انفع باشد بحال فقرا آن جنس را بدهد
چنانچه اگر قیمت انفع است قیمت بدهد اما مقدار او یک صاعست
از جهت هر نفری ومقدار صاع در سابق ذکر نموده ام که عبارتست از
ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی واگر در این زمان یکمن
تبریز که عبارت از نیم من شاه باشد بدهد کفایت میکند و تفاوت
نمیکند در دادن زکوة بدن باینکه یکی از آن اجناس بدهد یا قیمت آن

ومیخواهد قیمت بدهد قیمت وقت اخراج را ملاحظه نماید در بلد دیگر
هست اگرچه وطن او نیست و صاحب عیال اگر بخواهد از هر یکی از عیال
خود از جنسی بدهد میتواند و هم چنین در قیمت بهتر از جهت زکوة دهنده
اگر قیمت میدهد نقره بدهد نه طلا و پول سیاه اگرچه بهر جنس قیمت
عیب ندارد و اما وقت دادن این زکوة قبل از غروب شب عید نمیشود
مگر اینکه بعنوان قرض بدهد بعد حساب کند و اما بعد از غروب آفتاب
شب عید میتواند بدهد تا وقت ظهر روز بعنوان وجوب و اداء و
افضل آنستکه در شب عید نه دهد و بگذارد تا پیش از نماز عید و
از وقت نماز عید تاخیر نیندازد بلکه احتیاط پیش از نماز عید اخراج
نمودنست اگرچه نماز عید را در اول وقت اراده دارد که جای آورد و
اگر تا وقت ظهر اخراج ننموده است و اگر عزل و نموده است بدهد اداء
و قصد وجوب یا استحباب نماید اگر عزل ننموده است ظاهر سقوط
اوست لکن احوط بعنوان قربت مطلقه دادنست زیرا رجحان دادن
معلومست اگرچه مردد است ما بین اداء و قضا و صدقه و این زکوة را از بلد
زکوة نقل ننماید اگر نقل نماید ظاهر آنست ضامنست اگرچه تعدی و تفریط
در حفظ ننموده است بلی اگر در بلد فقیر نباشد نقل نماید لکن ملاحظه
الاقرب فالاقرب چنانچه در صورت عزل زکوة جایز نیست تاخیر از وقت نماز
عید نماید مگر اینکه فقیر در بلد نباشد یا اینکه منتظر فقیری باشد که
با او وعده داده است یا منتظر از حج و اکمل شود و اما مصرف این زکوة

فقراء و مساکین است اگرچه در زکوة مال بسط را لازم ندانیم افضل آنستکه این زکوة را با رحام
فقیر خود بدهد بعد از ایشان بر همسایگان فقیر خود بعد از ایشان با اهل علم و فضل و مراعات عدالت
در غیر اطفال مؤمنین احوطست چنانچه احوط آنست که این زکوة را بر مجتهد
عادل که حیله شرعی ننماید بدهد خصوصاً اگر او طلب نماید خوبست
بلکه بهر فقیری کمتر از یکصاع داده نشود مگر اینکه فقرا زیاد باشند و هم
یک یکصاع نشود و این زکوة مثل زکوة مال بر هاشمی داده نشود مگر
اینکه زکوة دهنده هاشمی و عیال او هاشمیه زکوة او را میتواند بهاشمی
بدهد و زکوة هاشمی میتوان بغیر هاشمی داد ششم و خاتمه معلوم
و بدیهی است زکوة از عبادات است مثل صلوة و صوم مستحب پس لابد است
در او قصد قربت و نیت نمودن یا از مالک و یا از وکیل پس از هر یک
از زکوة فطره و مال اگر بطریق متعارف که متعارفست بفقرا چیز دهند
بدهد کفایت نمیکند بلکه لابد است در وقت دادن بفقیر یا بوکیل
او قصد نماید که این زکوة واجبست بر من که خدا امر فرموده است بدادن
او میدهم از جهت اطاعت و تقرب باو لازم نیست این مطلب در قلب خطور
شود بلکه ملتفت باشد که غرض از دادن امتثال بواجب خدا است
خلاصه داعی کفایت میکند و حاجت باخطار ندارد و اگر در فعل خود یعنی
در دادن زکوة اگر بدون قصد باشد و قصد ریاء و یا سمعه نماید
از زکوة مجزی نیست نیز اقصد آنچه مطلق و نیست در عبادت جای نیاورده
و آن قصد مطلوب بایست مقارن با دادن باشد اگر در وقت دادن

[illegible]

نیّت مقارن حاصل نباشد و بعد از اینکه بدست فقیر رسید و عین
مال باقی باشد نیّت زکوة نماید کفایت میکند پس این نیّت که معتبر
است در زکوة یا بایست مقارن با دادن باشد یا بعد از دادن و مال
در دست فقیر باشد و تلف نشده باشد و اگر مال در ذمّه فقیر بعنوان
دین باشد مثل آنکه مالک طلب ارداز فقیر میتواند آن مافی الذّمه
را زکوة حساب نماید و قصد قربت داو نماید بنحویکه ذکر نموده ام و همچنین
اگر مال غفلةً بار یا و یا سهواً بفقیر داد و فقیر نیز میدانست که این مال
از جهة زکوة است لکن شرط او مفقود است و آن مال را تلف نمود آنمال
دین خواهد بود بر فقیر پس میتواند مالک حساب زکوة نماید با نیّت قربت
و اگر فقیر ندانست که بچه جهة آنمال داده شده است و تلف نمود بر ذمّه او
چیزی نخواهد بود و حساب نمودن مالک منفعت ندارد و این نیّت یا
از مالک بایست باشد یا از وکیل او و از هر دو احوطست

کتاب خمس

خمس عبارتست از حقی که در اموال خدا یعزّ و جل قرار داده است از
جهة اولاد هاشم عوض زکوة و از جهة احترام آن طایفه قرار داده است بعنوان
مولویّت و مالکیّه واقعی نه بعنوان صدقه و بخشش پس اینفرقه جلیله
مالک هستند خمس را واقعاً نه اینکه مالک میشوند ظاهراً و اقوی آنست
که اینفرقه جلیله منسوب باشند بهاشم از جانب عبد المطلب از جانب
مطلب که برادر عبد المطلب است پس امروز مستحقین خمس سادا تی
هستند که منسوبند بابی طالب و عباس و ابولهب و عباس و حارث

اقوی اعتبار اثنا عشریه بودن ایشانست مطلق اسلام کفایت نکند
چنان اقوی عدم اعتبار عدالت است ثبوت نسب ایشان یا بشیاع است
باین معنی در میان ناس معروفست بسیادت و طایفه او همیشه طبقه
عن طبقه سید بوده اند یا بشهادة دو عدل بر نسب او و گرنه بمجرّد دعوی
نشاید بر ایشان خمس دادن و خمس دهنده ذمّه او بری نخواهد بود و اقوی
کفایت ثبوت نسب فرقه سادات بمظنّه است اگرچه شیاع و بیّنه هم نباشد
احوط و اقوی دهنده خمس در وقت دادن ترک نیّت قربت ننماید مثل
زکوة آن اموالیکه خمس بر او تعلق میگیرد بعنوان مالکیّه و مولویّه شش
چیز است اول زمینست که او را اهل ذمّه مثل یهود و نصاری و مجوس
از مسلم خریده باشند پس آن زمین خریده شده خمس او مال بنی هاشم است
تفاوت نمیکند آن زمین زمین زراعت باشد یا غیر او دویم مال
حلالیکه مخلوط شده باشد بمال حرام اخراج خمس او مطهّر او خواهد شد
و باقی بعد از خمس حلالست لکن بشروطی اول اینکه صاحب حرام او را ندانند
نه بنحو اجمال نه بنحو تفصیل و گرنه اخراج خمس کفایت نکند بلکه لابد است
تفحّص و واضح نمودن او دویم اینکه علم نداشته باشد که مال حرام زیاده
از خمس است و گرنه مطهّر او نخواهد شد مگر زیاده از خمس اگرچه مقدار زاید
نداند چقدر است پس در این صورت اقل آنچه که یقین دارد اخراج نماید
از جهة برائت ذمّه خود خمس او را به بنی هاشم برساند و زیاده او را صدقه
بفقراء دهد سیم اینکه حرام مشتبه باشد نه ممیّز و گرنه او مجهول المالک است

تمام او بفقرا داده شود **سوم** اموریکه در ان خمس است کنز و دفینه است
یعنی ان مالیکه دفن شده باشد در زیر زمین از جهة حفظ میخواهد انمال
طلا و نقره باشد یا غیر ان میخواهد در انمال اثر اسلام باشد یا نباشد
و میخواهد در بلاد کفر باشد و یا در بلاد اسلام در تمام صور خمس
دادن لازمست و بقیه مال اوست مکر اینکه علم دارد بر اینکه این مال
مال مسلم نیست و یا مال ذمی است در اینصورت مجهول المالک است و تمام
او مال امام است و مراد باثر اسلام علامتیست که دلالت کند که
صاحب او مسلمان بوده است میخواهد ان علامت سکه اسلام باشد
یا غیر ان مثل اینکه انکشتر است و نقش او اسما ائمه علیهم السلام است یا اینکه
قرانست پس اکر مثل این نحو علامت در انمال باشد و قطع نماید بر اینکه
مال مسلمان بوده است انمال مجهول مالکست و در حکم کنز است
اکر مالی در شکم ماهی یا حیوانی یافته باشد اکر مال یافته در زیر زمین
نه اینکه در او دفن شده بود بلکه بخرابی خانه یا دیوار و نحو او زیر خاک
و زمین مانده است حکم او حکم لقطه است اکر در او اثر باشد و کرنه مال
اوست و حاجت بتعریف ندارد و خمس ظاهر انستکه بر او واجب نباشد
تمام اینمطالب که ذکر شده است در مالیکه یافته شود در زمین یا در
شکم حیوان مشروط است که ان زمین و حیوان را مالک معین و معلوم نباشد
یعنی زمین و حیوان بی صاحب که نه صاحب او اعلام نماید اکر صاحب حیوان
یا زمین انمال را بخود نسبت داد و کفت مال منست یا پدر منست باو

بدهد بمجرد دعوی او و حاجت ببینه و ثبوت ندارد اکر از خود نفی نمود
حکم سابق جاری سازد لکن اعلام بصاحب لازمست اکر احتمال بدهد
که مال او یا مال پدر او باشد و اکر قطع دارد که مال او نیست اعلام
لازم نیست بدان وجوب اخراج خمس و دفینه و کنز وقتی لازم خواهد بود
که انمال بقدر بیست دینار طلا میشود یا عینًا یا قیمت و کرنه اخراج
خمس بر او واجب نخواهد بود از باب کنز لکن واجب خواهد بود از باب
ارباح کسب و تجارت **چهارم** از ان امور غواصی است پس اکر بزیر
اب رفتن جواهر و مروارید و مرجان و عنبر و نحو این امور بیرون اورد
و قیمت او بقدر یکدینار طلا باشد اخراج خمس او لازمست و کرنه لازم
نیست از باب غوص نه از باب ارباح تجارات **پنجم** از ان اموریکه
در او خمس تعلق میکیرد زیادتی از جهة انسان حاصل شود از مؤنه
سال او و عیال او از کسب تجارات و صناعات و زراعات پس از زیادتی
که از کسب انسان باقی میماند بعد از مؤنه و مخارج او بر او خمس تعلق
میکیرد **مثلًا** اهل دهات در اول سنه مشغول میشود بزرع حبوب
سیر و پیاز و درخت انکور و به و امثال او و جهد در اوردن مقدار
حاجت خود خرج نمود و مؤنه خود از او حاصل نمود در اخر سال هر چه
باقی میماند از سیر و پیاز و باقلا و ماش و کندم و برنج و جو و هیزم
و علف و امثال انها واجبست خمس انها را بیرون نماید و همچنین
کسی زمینی دارد که از او انتفاع میبرد مثل کاروانسرا و خانه و ده

که مؤنهٔ سنه از اجاراة ومنافع او بیرون آورده و زیاده هرچه میماند در
خانه در آخر سال از نفط ونمك وذغال وهیزم وامثال آنها خمس آنها
واجبست اخراج نمودن وهم چنین بقال وخباز وپینه دوز ودلال وحمال
وامثال این صنایع بعد از اینکه مؤنه خود اخراج نمود در بقیه خمس بدهد
بدانکه فرق نیست در صنایع وکسب ما بین صنعت وکسب متعارف و
غیر متعارف پس کسیکه عمل واجاره صوم وصلوة وغاز وحشت وسر قبور
قران خواندن و تکدی نمودن ونحو آنست در زیاد از مؤنه خمس بدهد
بلی اکر او را کسبی جهتی از جهات ممر معاش نباشد لکن از اول سال
تا آخر سال امرا و بعطایا واعانات وصدقات میکذرد بر او بر فاضل
مؤنهٔ او چیزی نیست دور نیست اکر شغل ومعیشت او بهمین نحو مستمر
باشد بر او بر فاضل مؤنهٔ او خمس واجب شود بعد از اینکه این صفت
از جهت او حاصل شود مثل صاحب صنعتاست معلم وشاعر وکاتب
بدانکه مراد بمؤنه در ارباب تجارات که بعد از وضع او خمس بایست بدهد
آن امور یست که بر او وارد آید وحاجت بر او دارد که بدل مال بازاء
او بشود مثل زن کرفتن وخانه خریدن وکتب تحصیل نمودن واسب و
کنیز وخادم تحصیل نمودن اکر اهل اینها باشد فرش ولحاف ومتکا
ودشك ولباس خود وعیال خود خریدن ومعاش خود واهل خود دادن
ومصارف مهمان وهدایا وما لیکه ظالم از او میکیرد یا میدهد از جهت حفظ
اعتبار خود وادای دین نمودن اکرچه این دین در سال کذشته بود وکفاره وصدقات

منذوره که بر او وارد آید وخرج اسفار مستحبه ومباحه وخرج دواء ونحو
این امور که بر او وارد آید حاصل آنست مقدار خرج حال خود وعیال خود بر
او خمس نیست وبقیه را خمس بدهد لکن شرطست که در مؤنه زیاده روی
ننماید وکرنه در مقدار زیادتی خمس بر او واجب میشود چنانچه اکر بر خود ضیق
وتنك بکیرد مثل اینکه مؤنه پنجاه تومان بود چهل خرج نمود در ده تومان
که بر خود ضیق کرفت بر او خمس نیست چنانچه در زمان ما متعارف شده است
نظام در ما بر خود تنك میکیرند برد از جهت کفن خود میکیرند بر ایشان
برد خمس نیست بلی اکر از کسب خود برد بخرد خمس او بدهد زیرا او در مؤنه نیز
سنه نیست چنانچه اکر او را دینی در زمان کذشته بود وقدرت ادا داشت
وادا ننمود او را نمیتواند از این سنه که تجارت نموده است اخراج نماید بلی اکر
قدرت ادا نبود او را نیز از مؤنه سنه اخراج نماید و بر او خمس نیست اکر
در سالیکه مشغول بکسب شد از ربح کسب مستطیع شده است در آن مقدار یکه
نفقه حج میشود خمس نیست واو نیز از مؤنه است چنانچه در آن سال
ربح موجب استطاعت نشده است بلکه در هر سالی قدری از ربح زیاده
از مؤنه باقی مانده است تا سال چهار یا پنج مثلا با انضمام ربح سال آخر
مستطیع شد در غیر از ربح سال آخر باید خمس آنها داده شود پس کوئیم
اکر کسیکه از تجارات وصناعات در پنج سال سالی پنجاه تومان ربح زیادی
از مؤنه خود دارد وخمس هم در این سالها نداده است ودویست تومان
یا دویست وده تومان کفایت نفقه حج میشود بر او واجبست چهل دکر

مثال اوّل وچهل ودو تومان درمثال ثانی خمس بدهد واکر مقدار
استطاعت او دویست وپنجاه تومان باشد این شخص هنوز مستطیع نشده است
درمثال مذکور زیرا بر فرض مذکور پنجاه تومان خمس براو واجبست ودویست
تومان هم کفایت حج نمینماید اکر بر فرض مذکور رفت بحج نیت وجوب نمیتواند
نماید وسفر او هم سفر معصیت است دراینمثال ودرمثال سابق ونماز
تمام بایست نماید زیرا اداء دین با تمکن از ادای آن ومطالبه صاحب دین
ننمودن معصیت وفرار از او فرار از دین است واکر در آن سال خسرانی
در تجارت وکسب ودر زرع او واقع شود مقدار خسران نیز از مؤنه محسوب
شود ظاهر آنست تفاوت نکند خسران در یک تجارت وزراعت واقع
شود یا در تجارات چنانچه اکر خسران در غیر تجارت وزراعت واقع شود
مقدار خسران بمؤنه نیست مثل اینکه مالی داشت وقیمت او تنزل نمود
اکر کسب او واعقارات وزراعات باشد اکر آنها بارث یا هبه
ونحو آن باو رسیده ویا خریده است اکر اول باشد خمس براو نیست ودر
دویم خمس براو است **ششم** از آن اموریکه خمس بر آن تعلق میکیرد
معدنست پس اکر معدنی او را حاصل شده است خمس او را اخراج نماید
بعد از بیرون نمودن خرج تحصیل آن وبعد از اینکه بقدر نصاب طلا یا نقره
باقی مانده باشد بعد از بیرون نمودن مصرف او پس شرط تعلق خمس بمعادن
باقی بودن قیمت بیست مثقال طلاست **هفتم** غنیمت وآن
اموالیست که عسکر اسلام باذن امام جمع نماید از اموال اهل حرب

بجدال

بجدال ونزاع وقتال نه بدزدی وحیله ومثل آنها پس آن اموال میخواهد
منقول باشد یا غیر منقول اخراج خمس آن لازم است وبعد از اخراج
خمس قسمت شود ما بین عسکر بنحویکه در محلش مذکور است واما اموالی
که عسکر اسلام در حرب اهل حرب بدزدی وحیله اخذ کنند ظاهر آنستکه
مال دزد وحیله کننده است از اینکه داخل در مطلق کسب است خمس او
اخراج نماید چنانچه اکر بدون اذن در مقام جدال ونزاع از اهل حرب مالی
بدست عسکر آمد تمام آنمال مال امامست وخود عسکر را در او حقی نیست
واکر لشکر اسلام جدال ونزاع نمودند با اهل حرب وصلح ما بین ایشان
شد باذن یا اینکه بعد از اینکه اهل حرب اسیر شدند فدیه وعوض دادند
مال المصالحه وفدیه داخل در غنیمت است باید بعد از اخراج خمس ما بین
ایشان قسمت شود بدانکه خمس بعین تعلق میکیرد نه بذمه مثل زکوة
پس اکر مالی از اموالیکه خمس براو تعلق میکیرد بدست کسی آمد ومنتقل
الیه میداند که صاحب اول خمس نداده است واجبست که اخراج خمس
نماید پیش از اخراج خمس تصرف نماید مرتکب حرام شده است اکر ارض یا ثوب
باشد نماز یا غسل در او وجای آورد باطلست چنانچه تجار وکسبه و
اهل زرع اکر ارباح خمس نداده اند با آن ربح خانه وحمام بنا نمایند
او نیز حکم سابق ببطلان عبادات بلی اکر خریدن مالیکه بایست خمس
او داده شود باتمام آنمال باعتقاد شیعه مال امامست از کسیکه خریده
شود که اعتقاد خمس ندارد مثل مخالفین اخراج خمس آنمال بر خریدار

لازم نیست ظاهر واقوی در نظر آنستکه خریدن مثل آن اموال از کفار
مثل خریدن از مخالفین است که اخراج خمس لازم نباشد **بدانکه خمس**
که واجبست در شریعت بر مکلفین در امور مذکوره باید شش سهم بشود
سهم آنمال ایتام و مساکین و ابن سبیل از بنی هاشم است شرطست که
امامی و اثنا عشری باشند چنانچه شرطست در ایتام و ابن السبیل
فقراء اگر غنی باشند نمیتوان داد علی الاظهر و احوط آنست مادام الامکان
بسط ما بین ایشان نماید و زیاده بر مؤنه سنه فقیر و ایتام و زیاده بر حاجت
ابن سبیل جایز نیست دادن و سه سهم دیگر مال امام علیه السلام است
در اینزمان که زمان غیبت اوست تسلیم نائب او که مجتهد عادل باشد
شود و اختیار مال امام با اوست و او بحسب تکلیف و رای خود عمل
نماید اقوی در نظر آنستکه مجتهد مال امام را بسادات از جهت ضرورت
عیش و رفع حاجات ایشان بدهد جایز نیست مال امام را مجتهد بسادات
بدهد بحسب ظاهر از جهت اینکه ایشان بعضی از آنمال را بدهند بغیر سادات
و همچنین از جهت سادات نیست ظاهر اینکه حصه خود بگیرند بعد بعضی
از آنرا بغیر ببخشند اگرچه بخواهند صدقه و انفاق در راه خدا نمایند
عیب ندارد از اینجا معلوم میشود باطل بودن آنچه نزد بعضی از عوام
بلکه از متفقرمند اولست که مال کلی بسید دهند از بابت خمس و مال
امام بعد از مقداری از آن مال از سید خواهش نمایند که بایشان ببخشد یا بسید
پس آنمال که اولا بسید داده میشود یا زیاده از مقدار مؤنه اوست

یا بقدر اگر زاید است بدو جهت باطلست و اگر نزدیک جهت اگر بلد بیست
که در او مجتهد نیست یا جامع شرایط نیست اگر ممکن است بمجتهد برساند
بدون مشقت واجبست برساندن و اگر مشقت دارد تسلیم عدول
مسلمانان نماید و آن عدول بر سادات بدهند و اگر عدول نیست
خود جای آورد تسلیم فساق ننمایند مگر اینکه اطمینان دارد که او جای
آورد و بسادات میرساند علی تامل فیه و اما نقل خمس و مال امام از
بلدی ببلدی دیگر ظاهر آنستکه جایز نباشد و ظاهر نزد احقر آنستکه
مجتهد بداند که در بلد مال فقراء از سادات هستند نمیتوانند طلب
نماید مال امام را در نزد خود **و اما کیفیت نیت خمس** وقت ادن
از مالک یا وکیل او در باب زکوة بیان شده است **کتاب الصوم**
صوم عبارتست از باز داشتن نفس از مفطرات از طلوع فجر صادق
تا وقت مغرب با نیت و این صوم یا واجبست یا مستحب و بهر دو
تقدیر بر مکلف لازم است معلوم نماید که زمان او را قابلیت صوم
هست و صوم میکرد را و واقع میسازد عنوان او معلوم باشد که صوم
مستحبست یا واجب بر فرض مستحب معلوم بودن لازم نیست بدان
خصوصیت عنوان را که این صوم میکرد خواهم جای آورد صوم یوم الغدیر
است یا صوم یوم الوجیست بلکه مجرد احراز مستحب بودن صوم نمود کفایت
مینماید او را و اگر اتفاقا افتاد از روز روز غدیر بود خواهد بر او ثواب
روز غدیر داده شد **پس کفایت** مینماید در روزه مستحبی مجرد احراز

عنوان استحباب اگرچه جهت خصوصیت استحباب ندانند بلی اگر خصوصیت
استحباب را میدانند مثل اینکه فردا روز غدیر است در اینصورت بهتر است
در قلب قصد آن بکند اگرچه ترک او ضرر بصوم او ندارد در تمام صومهای
مستحبی قصد قربت مطلقه کفایت میکند میخواهد بداند جهة خصوصیة
استحباب را یا نداند بعد از اینکه احراز نمود که روزه فردا که میخواهم بجای آورم
مستحب است نه واجب چنانکه کفایت می کند قصد قربت مطلقه اگر در صوم
روزی شک دارد که واجبست یا مستحب مثل یوم الشک یا روزیکه
شک دارد روزه آنروز بر او واجبست از جهة نذر یا مستحبست **و امّا**
فرض وجوب صوم او از دو حال بیرون نیست یا آنروز روز معیّن است
از جهة روزه گرفتن یا بالذات و یا بالعرض مثل ماه مبارک رمضان یا
نذر معیّن یا آنروز معیّن نیست از جهة روزه گرفتن روزه واجب خاصی
مثل سایر روزهای غیر از ماه مبارک و زمان نذر معین که قابلیت دارد
که روزهٔ مستحب بجای آورد و یا قضاء رمضان و یا روزه کفاره **پس**
در هر دو حال عنوان عمل خود و صورت عمل خود میداند باین معنی که فردا
روزه میگیرم روزه رمضان است یا نذر معین است یا قضا و هکذا و یا
نمیداند بر فرض که نمیداند یا ممکن او هست که معلوم نماید عنوان و خصوصیت
واجبی که در ذمه او هست یا ممکن او نیست در صورت اولی کفایت مینماید
قصد قربت بنا بر مذهب خطوری و حاجت زیاده بر قصد قربت از قصد
نمودن صورت عمل ندارد باین معنی اگر بداند که فردا ماه مبارکست کفایت

میکند در نیت او قصد نماید که فردا روزه میگیرم قربتاً الی الله یا اینکه
امتثال خدا مینمایم باین روزه حاجت ندارد بر اینکه قصد نماید که فردا
که ماه رمضانست روزه بجای میآورم واجب را قربة الی الله بلی
اگر قصد غیر نماید هر دو باطلست علی الاقوی مثل اینکه در رمضان قصد
روزه مستحبی یا قضاء او نماید و بالجمله مکلف بایسته در مقام بندگی
بداند چه بجای می آورم اگرچه تمام خصوصیات لازم نیست که قصد نماید
و امّا صورت دویم مثل اینکه میداند که فردا روزه او واجبست یا روزه
واجب در ذمه دارم لکن عنوان وجوب نمیداند ولکن ممکن او هست که
معلوم نماید عنوان از نزد حقیر آنستکه معلوم نماید ولکن ممکن او هست که
معلوم نماید و احراز کند عنوان را بعد قصد قربت نماید و گرنه عمل او
باطلست زیرا در مقام بندگی و فرمان برداری لازمست ملتفت باشد
که چیزی مولا از من خواسته است همانرا آورده ام **و امّا** در صورت
سیم نیز از قصد قربت او را علاجی نیست و چاره ندارد لکن اگر واجب
یکنوع در ذمه او باشد و گرنه قصد الاولی فالاولی نیز نماید **بدانکه**
واجبست بر مکلف در روزه واجبی استدامه نیت باین معنی از طلوع
فجر تا غروب باقی بماند بر این نیتی که اول نموده است **پس** اگر در وسط
روز قصد نمود که مفطر بجای آورم یا مردد شد که افطار نماید یا
نه اقوی در نظر حقیر بطلان صوم است زیرا جزئی از اجزاء زمان او خالی
است از نیت است بلی اگر عزم نمود بعد از نیت که بعد از یک ساعت

خواه مفطر جای آورد روزه او باطل نخواهد شد مگر اینکه در آن وقت
که شد عزم نمود که افطار نماید اگر چه افطار ننماید بدا از این است امر
که ذکر نموده ام در روزه رمضان واجبست اگر نیت را در اول وقت فجر نموده
است پس اگر فراموش نماید نیت را در شب در روز پیش از ظهر هر وقت
که بخاطرش آمد فوراً نیت نماید یا در قضای رمضان خیال آن بود
که روزه نگیرد و پیش از ظهر تجدد رای از جهت او شد نیت نمود محسوب
بقضای او خواهد شد در وقتیکه پیش از ظهر افطار ننموده باشد و هم
چنین در روزه مستحبی میتواند وقت غروب نیت صوم آن روز نماید
در صورتیکه افطار ننموده باشد و بالجمله قصد افطار نمودن در
صوم در رمضان و در قضای رمضان بعد از ظهر و در نذر واجب و کفاره
موجب بطلان است بدان از اینکه نیت بنا بر تحقیق داعی هست نه خطور
پر مشقت و کلفت در تحقیق آن نیست و اما اگر نیت خطور باشد
اقوی آنست در هر شب نیت نماید و احتیاط آنست تمام ماه مبارک
را یک نیت نماید و از جهت هر روز نیز نیت علیحده نماید و احتیاط
در احتیاط آنست از جهت هر روز بعد از دخول نیز نیت نماید از اینکه
ذکر نموده ایم صوم عبارت است از آنکه داشتن نفس از جای آوردن
مفطرات لابدیم بیان مفطرات نمائیم و آن ده چیز است علی الاقوی
اوّل و دوّیم خوردن و آشامیدن است از روی عمد و شعور
و تفاوت نمینماید در افساد و ابطال ماکول و مشروب متعارف باشد

یا غیر متعارف سنگ و خاک و آب برگ و شیره درخت و همچنین خوردن
و آشامیدن متعارف باشد یا غیر متعارف مثل اینکه ماکول و مشروب
را میپرد در حلق بدون اینکه بجاید یا بمکد یا اینکه آب و نان را باستنشاق
داخل در جوف و حلق خود نماید بلی اگر کسی در جوف و سوراخ باشد و بدون
آن ماکول و مشروب را داخل نماید او موجب بطلان نخواهد بود مگر اینکه
او عادت او شده باشد علی الاقوی نزد حقیر آنست خوردن بلغم سینه بعد از آنکه
بفضای دهن رسد یا فضلات سر که جذب از دماغ خود نماید بفضای
دهان رسد باعث بطلان نخواهد شد لکن احتیاط مؤکد ترک نمودن
بلغم است بعد از تعدی از مخرج حاء مگر اینکه از فضای دهان بیرون آید
یا از سوراخ دماغ بیرون آید در اینصورت موجب بطلان خواهد بود
سیّم جماع نمودن میخواهد جماع کننده مرد باشد یا زن جماع در
قبل شده یا در دبر جماع کننده اگر مرد باشد جماع او در دبر موجب
فساد صوم او خواهد بود میخواهد دبر دبر مرد باشد یا زن صغیر باشد
یا کبیر زنده باشد یا مرده انسان باشد یا بهیمه اقوی در نظر در وطی
تفاوت نکند او را وطی در دبر نماید یا در قبل اگر جماع کننده زن
باشد وطی انسان او را مطلق اگر چه واطی صغیر و میت باشد و در دبر
او وطی شود یا قبل موجب فساد صوم او خواهد بود و اگر واطی او بهیمه
باشد میخواهد در دبر او یا در قبل او صوم او نخواهد فاسد شد اگر
چه در جماع در بهیمه نزول منی از بهیمه شده باشد بلی اگر در جماع بهیمه

مراورا منی ازاو نازل شد و در خارج ظاهر نیز شد در این صورت روزهٔ
او خواهد باطل شد اگر واطی خنثی مشکل باشد یا موطوء باشد نه
روزه خنثی مشکل باطل است نه روزه وطی او بلی اگر خنثی مشکل واطی
شود و دیگری نیز او را وطی در قبل او نمود در اینصورت روزه او باطل
میشود و روزه واطی صحیح است **چهارم** باقی بودن بر جنابت از
روی عمد و شعور تا طلوع فجر صادق در ماه مبارک در روزه معین
بلکه ظاهر مطلق روزه واجب بلی روزه مستحبی بقاء بر جنابت موجب
افساد او نخواهد بود چنانچه بقاء بر جنابت در قضاء رمضان موجب فساد
و موجب بطلان است اگر چه از جهت فراموشی باشد و در حکم بقاء بر جنابت
است اگر جنب شد و خوابید با عزم اینکه غسل ننماید یا اینکه نه عزم
غسل نمودن نه عزم بر عدم غسل و صبح بر او طالع شد و همچنین در حکم
آنست کسیکه عمداً جنب شود و علم دارد بر اینکه او را قدرت بر غسل
یا تیمم نیست پیش از طلوع فجر و این نبودن قدرت بر غسل یا تیمم یا از
جهت نبودن آب و خاک است یا از جهت عدم وسعت زمان بلی اگر پیش از صبح
که جنب میشود قدرت بر غسل ندارد از جهت عدم وسعت زمان ولکن
بمقدار زمان تیمم زمان دارد پس در اینصورت روزه او عیب ندارد اگر چه
معصیت نمود در جنب شدن در اینوقت اگر روزهٔ او روزهٔ واجب
معین باشد مگر اینکه او را آب نبوده باشد که غسل نماید در اینصورت
علاوه بر اینکه روزهٔ او عیب ندارد معصیت نیز ننموده است و در حکم

بقاء بر جنابت است اگر بعد از علم بجنابت دو دفعه خوابید و بیدار نشد
تا آنکه صبح طلوع نمود **و اگر** بعد از علم بجنابت خوابید بعزم بیدار
شدن و عادت او نیز بیدار شدن بود بیدار نشد روزه او صحیح است چنانچه
اگر او را اعتقاد آن بود که وقت وسعت دارد و مراعات نیز نموده بود و
جنب شد بعد کشف خلاف شد بر او چیزی نیست بلی اگر مراعات ننمود
با قدرت مراعات اقوی وجوب قضا است بر او **و اگر** کسی قدرت بر آب
ندارد و اگر جنب شود در شب واجبست بر او تیمم بدل غسل جای آورد پیش
از طلوع فجر و واجب است بر او که بعد از تیمم نخوابد تا اینکه فجر طالع شود
و اگر خوابید بعد از تیمم و فجر بر او طالع شد حکم او حکم بقاء بر جنابتست
و در حکم بقاء بر جنابت است کسیکه فراموش نموده باشد که غسل جنابت
نماید در شب تا اینکه بر او تمام ماه گذشت یا چند روز بلی اگر شب فراموش
نمود روز بعد بخاطر او آمد بر او قضا نیست و قضا واجب میشود اگر چند
روز یا تمام ماه فراموش شود نه یک روز **و اگر** در روز بدون
اختیار جنب شد بعد از علم لازم نیست بر او فوراً غسل نمودن بلکه
میتواند بهمان حال بماند تا وقت غروب اگر چه احوط در حق او فوراً و تعجیل
جای آوردن غسل است و با جنابت باقی نماندنست و در تمام حکم
مذکور است حیض و نفاس پس اگر حایض و نفسا بعد از قطع خون ایشان
در شب پیش از طلوع فجر اگر زمان ایشان وسعت غسل یا تیمم دارد و
غسل ننموده اند حکم ایشان حکم بقاء بر جنابتست بلکه اقوی در نظر اینست که

در حکم این امور است غسل صبح از جهت استحاضهٔ کثیره و متوسطه اگرچه
این غسل از غسلهای روز اوست و امّا غسلهای شب مدخلیت بصحّة
روزهٔ او ندارد تفاوت نیست در شب گذشته و آینده اگرچه اقوی نزد
جماعتی غسل شب گذشته را مدخلیت بر صحت روز آینده و در نزد
بعضی دیگر آنستکه شرط صحت روزهٔ مستحاضه غسل جای آوردن
اوست از غسل شب گذشته و شب آینده و روزیکه روزه میگیرد و این احتیاط
خوبیست که ترک نشود **پنجم** بیرون آوردن منی است یا بملامسه
یا بملاعبه بدست یا بغیر دست و یا بنظر و یا بخیال پس هرگاه عادت او
چنان باشد بهر یک از امور از او منی بیرون آید بر او قضا و کفارهٔ هر دو
لازم آید و گرنه قضای تنها و نزد حقیر در فساد صوم کفایت کند قصد
استمناء اگرچه از او منی بیرون نیاید و همچنین سایر مفطرات لکن ظاهر
جمعی از فقهاء بلکه صریح جمعی عدم فساد صومست بعزم افطار و افطار ننمودن
واگر در ماه مبارک رمضان در روز محتلم شد استبراء نمودن او داخل
در عنوان استمناء نخواهد بود اگرچه اولی در حق او آنست استبراء ننماید
بلکه حرکت نماید یا مدتی غسل نمودن را تاخیر اندازد تا یقین حاصل
شود بخروج بقیهٔ منی از محل بدون استبراء اگرچه احوط در حق جنب در روز
تعجیل نمودن غسلست و باقی نماندن در حال جنابت و همچنین در حکم
استمناست یا در حکم بقاء بر جنابت اگر کسی بداند اگر بخوابد محتلم میشود
یا عادت او چنین است مگر اینکه بدون اختیار بخواب رود **ششم** سرو کردن

۹ / ۳ / دیوان

زیر آب فرو بردن اقوی آنستکه او موجب قضا و کفاره است ظاهر در
فرو بردن سرو کردن زیر آب تفاوت ننماید ما بین اینکه آب مطلق باشد
یا مضاف و ما بین اینکه سرو کردن زیر آب برود یا اینکه آب بر او احاطه
نماید مثل اینکه زیر ناودان یا باران کثیر بایستد یا مقابل آب جاری بایستد
یا ما بین اینکه سرو کردن او حائل داشته باشد مثل اینکه خمیر یا قیر
بسر فرو کردن خود بمالد یا حائل نداشته باشد اگرچه ظاهر در دو صورت در
شق اخیر عدم بطلانست و اگر روزه دار در روزهٔ واجب اگر ارتماسی
نماید از جهت غسل خود هم روزهٔ او فاسد است و هم غسل او فاسد است
بلی اگر بعد از ارتماس دقیقهٔ مکث نماید بعد نیت نماید و یا وقت بیرون
آمدن نیت نماید غسل او صحیحست و روزهٔ او باطل چنانچه در روزه
مستحبی غسل صحیحست و روزهٔ او باطل **هفتم** قی نمودن از روی
اختیار و شعور و اگر در شب غذائی یا دوائی تناول نماید که بدون قی
نمیشود و علم بر او دارد در این صورت روزهٔ او باطل است اگرچه قی ننماید
هشتم رساندن غبار غلیظ یا دخان غلیظ بر حلق و او موجب
بطلان روزه است و اگر غبار غلیظ بحلق او رسید بدون اینکه او رسانده
او موجب بطلان نخواهد بود و کشیدن قلیان یا سبیل اگر بنحویست که
دود غلیظ بحلق نرسد عیب ندارد اگرچه احوط و اولی ترکست و همچنین
اگر عملک یا مستکی بجاید و آب دهان متغیر شود اولی ترک اوست **نهم**
حقنه نمودن میخواهد از جهت مرض باشد یا از جهت غیر مرض و شیاف و

وفتایل عیب ندارد **دهم** کذب برخدا و رسول و انبیا و ائمه
و فاطمه صلوات الله علیها و تفاوت نمیکند در نسبت دروغ بایشان
بدهد یا در امر دنیا و یا در امر دین صراحةً یا اشاره مثل اینکه از او سؤال
نمود که حضرت رسول چنین فرمود و باشاره اعلام نمود بلی و از اهل علم
کسیکه او را ملکه اجتهاد نباشد و بخواهد فتوی بدهد در مسائل مبارک
یا اینکه خود را مجتهد نمیداند روزهٔ او باطل است و همچنین اهل منابر
مطالبی از امور دنیا یا دین بیکی از کسانیکه ذکر شد نسبت دهد بطریق
خبر مثل اینکه گفت پیغمبر چنین فرمود و چنان گفت بدون اینکه علم
داشته باشد یا مظنه روزهٔ او باطل است بلی اگر بگوید در روایتی
هست یا فلان کتاب نوشته است عیب ندارد **و تفاوت نمیکند**
در فاسد بودن روزه بعد از اینکه خود روزه بداند دروغ است ما بین
اینکه فوراً رجوع نماید و توبه نماید یا نه جاهل بحکم باشد یا نه بلی
اگر خبر دروغ را بر زبان خود جاری نمود لکن کسی نیست که باو بگوید
یا اینکه نسبت بکسی نداد روزهٔ او باطل نخواهد بود و این ده چیز غیر
از قی نمودن باعث قضا و کفاره هر دو است و کفاره علی الاقوی
تخییر است ما بین امور سه گانه از او نمودن یک بنده آزاد کردن و دو ماه
پی در پی روزه گرفتن و شصت فقیر اطعام نمودن بدان امور یست اگر صائم
آنها را جای آورد موجب قضا تنها است **اوّل** یکی از مفطرات جای
آوردن در شب بدون مراعات آنکه صبح طلوع نموده است یا آنکه او را قدرت

مراعات بوده است بلی اگر او را علم ببقاء شب بوده است در اینصورت
کشف خلاف شود چیزی نیست در غیر اینصورت میخواهد شاک باشد یا
ظان یا واهم بر او قضا است اگر چه دو عدل بر او خبر دهد به بقاء شب چنانچه
اگر دو عدل بر او خبر دهد بطلوع صبح و او احتمال شوخی و مزاح دهد در خبر
ایشان و خورد در واقع صبح بود بر او قضا لازم است بلی اگر احتمال مزاح
ندهد قضا و کفاره هر دو بر او است اگر معلوم شود صدق اگر بشبهه
باقی بماند و کشف خلاف نشود بر او چیزی نیست **دویم** افطار نمودن
از روی اعتماد بغیر در دخول شب با قدرت بر مراعات احوط بلکه اقوی وجوب
کفاره است بر او نیز و هم چنین است اگر افطار از روی مظنه که از تاریکی
حاصل شده است **سیم** اگر مضمضه نمود بواسطه غرضی از اغراض
مثل اینکه خشک شود یا دهان خود بشوید و بخواهد پس آب در حلق
او داخل شد و ظاهر آنست حکم چنین است اگر مضمضه از روی لعب دنیوی
عرض باشد بلی اگر آب در حلق داخل شود بعد از مضمضه و ضوء و غسل
بر او چیزی نیست و مثل مضمضه است در حکم استنشاق بدان این قضا
و کفاره که ذکر نموده ام مختص است بروزهٔ که از جهت افطار او در شریعت
قضا و کفاره مقرر شده باشد مثل روزهٔ ماه مبارک و قضای او
در روزه نذر معین و روزهٔ روز سیم اعتکاف و اما سایر اقسام
روزها میخواهد واجب باشد یا مستحب بر او چیزی نیست زیرا که ناقض
بر افطار او نیست هر وقتی از اوقات میخواهد باشد مگر در قضای ماه

مبارک که بعد از زوال اگر افطار کرده است علاوه بر اینکه معصیت نموده است
کفاره نیز باید بدهد و کفاره او فقیر اطعام نمودنست و اگر عاجز باشد سه روز
روزه گرفتن **اگر** کسی در ماه مبارک رمضان افطار بحرام نموده است
باینمعنی انچیزیکه مفطر او بوده است حرام بوده است بالذات مثل خون
بول یا بالعرض مثل اینکه مال مردم غصب نمود و با او افطار نمود پس در
افطار بحرام بر او واجب کفاره جمع میشود یعنی امور سه گانه را امتثال
نماید و اگر کسی در ماه مبارک از روی عمد و شعور و اختیار روزه خود فاسد
نمود بر او بیست و پنج تازیانه میزنند اگر زن روزه دار خود اکراه نمود
بجماع بر او پنجاه تازیانه میزنند و دو کفاره نیز بر او واجبست میشود یکی
از جهت خود و دیگری از جهت زن او اگر در اثناء جماع اکراه او رفع شد
و راضی شد بجماع دادن بر او قضاست و کفاره و بر شوهر او دو کفاره است
و بیست و پنج تازیانه زیاده برضا شدن زن در اثنا عمل از شوهر
زیادتی ساقط نمیشود **بدانکه اگر** کسی روزه خود را فاسد
نمود بیکی از مفطرات و بعد از افساد روزه و افطار او نیز افطار نمود پس
اگر ان مفطر یکه باعث تکرر افساد روزه شده است جماع باشد یا غیر جماع
و غیر از جماع یا با تعدد صنف است مثل خوردن و آشامیدن یا با اتحاد صنف
و او هم خالی از ان نیست با فاصله شدن کفاره است مثل اینکه اکل نمود
و کفاره داد بعد از ان نیز اکل نمود پس در این سه صورت کفاره متعدد میشود و گرنه
بر او زیاده از یک کفاره نیست اگر چه احتیاط تکرر کفاره است بتکرر

افطار مطلقا اگر چه با فطار اول روزه فاسد شده است ظاهر انستکه
کفاره واجبست بروزه داریکه مسافرت مینماید پیش از ظهر و هنوز بحد
ترخص نرسیده روزه خود افطار نماید یا روزه خود افطار نمود بعد از ان
معلوم نمود که انروز روز عید شوال بوده است یا بعد از افطار حایض
شد بدان بر روزه دار ماه مبارک دوازده امر بر او مستحبست اول انست
در وقت دیدن هلال سمت قبله بایستد نه بسمت ماه و بگوید الحمد
لله خلقنی وخلقک وقدّر منازلک وجعلک مواقیت للناس اللهم اهله
علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلام والاسلام والیقین
والایمان والبرّ والتوفیق لما تحب وترضی و بعضی از علما خواندن این دعا
واجب دانسته اند گمان حقیر انست بر فرض وجوب خواندن دعا وقت هلال
این دعای خاص را مدخلیت نیست میشود همین دعا بخواند یا مثل این
دعا بلفظ عربی میخواهد بخواند یا بزبان دیگر مثل هندی و ترکی **دویم**
شب اول ماه جماع نمودن **سوم** افطار خود بشیرینی نماید **چهارم**
تعجیل در افطار اگر کسی منتظر اوست یا نفس او میل بتعجیل باشد و گر
نه تاخیر او از نماز نیکوست **پنجم** سحر میل نماید زیرا او برکتست و سحر
اخر شب است اگر گویند تخمین سدس اخر شب هر قدر بفجر نزدیک باشد بهتر است
ششم وقت افطار نمودن دعا بخواند یا سوره انا انزلنا **هفتم**
نیکوست خواندن ادعیه شعبان روزیکه از ائمه رسیده است **هشتم**
خواندن هزار رکعت نافله در شبهای ماه مبارک **نهم** خواندن

سورهٔ روم وعنکبوت در شب بیست وسیم **دهم** در شبهای طاق
غسل نمودن ودر شب بیست وسیم دو غسل نماید یکی اول شب ویکی آخر
شب بهتر آنست این غسلها بعد از اینکه شب داخل شود جا آورد **یازدهم**
در جواری وخدمهٔ خود تخفیف نمودن خدمت صعب بایشان نفرمودن
دوازدهم در روز آخر وداع رمضان نمودن وبروزه دار چند امور
مکروه است شعر خواندن اگرچه آن شعر مدح ائمه وپیغمبر صلعم باشد فعلیکه
باعث ضعف باشد مثل حمام رفتن وخون گرفتن با زن ملاعبه
وشوخی وبوسیدن نمودن شیاف برداشتن کند دستمال چائیدن دوا
در گوش وبینی چکانیدن مادامیکه بحلق نرسد اگر بحلق برسد روزه
او باطل است ریاحین بوئیدن اخص خصوص نرگس پیراهن بر جود
تر کردن سرمه کشیدن بسرمهٔ که در او مشك یا صبر داشته باشد زن
در آب مکث کردن **کتاب الاعتکاف** واو عبارت از
مکث نمودن در مسجد واین عبادتیست از عبادات وبراو ثواب زیاد
مترتب است بلکه یك اعتکاف مقابل حجی است فضیلت زیاد براو
مترتب است خصوصاً در دهه آخر ماه مبارك که حضرت ختمی مآب صلعم
براو مواظب بودند ومحل اعتکاف شرط نیست که مسجدیکه در او پیغمبر صلعم
یا وصی پیغمبر نماز خوانده باشند مثل چهار مسجد معروف بلکه جایز است
در هر مسجد جامع در هر بلد واقل او سه روز است ودر روز سیم واجب
میشود مگر اینکه نذر نماید یا اجیر شود پس در صورت نذر یا اجیر تمام سه روز

واجبست وجایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر
از جهت حاجت ضروری که در مسجد بیرون نیاید یا عیادت مؤمنی
یا تشییع مؤمنی یا تشییع جنازهٔ چون از مسجد بیرون رود ننشیند ودر
سایه راه نرود **ونماز** در غیر مسجدیکه اعتکاف نموده است بجای
نیاورد مگر اینکه اورا ضرورت باعث شود که یکی از آن امور جای آورد مثل
اینکه ضعف دارد وچاره نیست او را مگر اینکه بنشیند یا اینکه راه او منحصر
است بزیر سقف یا وقت تنگ شده است چاره ندارد مگر اینکه نماز را
در غیر معتکف خود جای آورد **وهمچنین** جایز نیست براو فروختن
وخریدن وبوی خوش استعمال نمودن واستمتاع بزنان اگرچه بوسیدن
وملاعبه باشد ولی از جهت معتکف آنست هر چیزیکه محرم در احرام خود
ترك میکند او نیز ترك نماید **بدانکه** هرچه صوم را باطل کند اگر آن
امور معتکف در روز جای آورد اعتکاف او نیز باطل واگر در شب جماع
نماید اعتکاف او خواهد فاسد شد واگر در ماه مبارك رمضان در روز
جماع نمود دو کفاره یکی از جهت صوم ودیگر از جهت اعتکاف واگر در شب
جماع نماید یك کفاره براو لازمست از جهت فاسد نمودن اعتکاف واگر زوجه
معتکفهٔ خود را در روز اکراه بجماع نمود چهار کفاره براو لازم شود واین
در صورتیکه اعتکاف واجب بنذر وعهد ویا روز سیم
است واگر نه غیر از کفاره صوم رمضان براو چیزی نیست
خلاصه کلام اگر روزه فاسد نمود در ماه رمضان در اعتکاف

واجب براو دو کفّاره است واگر در غیر ماه رمضان باشد
یك کفّاره براو ست اگر اعتکاف واجب
باشد وگر نه براو چیزی نیست

تمّت بالخیر

بتاریخ دوم شهر محرّم الحرام در بمبئی در مطبع گلزار حسنی بزیور طبع آراسته شد
سنه ۱۳۲۴

